تقدیس

در مسلک صوفی یا درویش

یا

راهنمای گمشدگان

در بیان عقائد عرفا و مرشدان

تالیف

سید ابوالفضل علامهٔ برقعی

تفتیش

در مسلک صوفی و درویش

یا

راهنمای گمشدگان

در بیان عقائد عرفا و مرشدان

تالیف

سید ابوالفضل علامهٔ برقعی

حق چاپ محفوظ

محل فروش

کتابفروشی وچاپخانه‌دانش

امیرکبیر - محمدی - ابن‌سینا-اقبال - مصطفوی - شمس -اسلامیه-

مشهدباستان - قم‌برقعی

بندرپهلوی بنگاه‌مطبوعاتی‌شیرازمعرفت. پخش مطبوعات کشور-

بندرپهلوی کتابفروشی فردوسی

این کتبرا بدقت بخوانید که بسیار مفید است

بعضی از تألیفات مولف این کتاب شریف

۱ـ مرآت الایات وراهنمای مطالب قرآن ۲ـ اربعین ازاحادیث معصومین ۳ـ گنج گهر ۱۵۰۰ سخن از پیغمبر (ص) ٤ ـ کلمات قصار حضرت سیدالشهداء (ع) ٥ ـ رساله حقوق در بیان حق خالق ومخلوق ٦ـ فوائد درفقه ۷ـ گنج حقایق کلمات مولا الصادق (ع) ۸ـ فوائد دراصول ۹ـ حواشی بر کفایه ۱۰ـ مجموعه‌ای ازاشعار دراخلاق ومراثی ۱۱ـ خزینه جواهر کلمات حضرت باقر (ع) ۱۲ـ فهرست مجالس المؤمنین ۱۳ـ توضیح بعضی ازاخبار مشکله ١٤ـ رسالهٔ پیش آهنگی و آرتش اسلامی ١٤ـ فوائد در اخلاق ۱۵ـ کذب شدید فی ائتلاف التثلیث والتوحید ١٦ـ تراجم الرجل در ده جلد بفارسی که مفصلا احوال وتراجم رجال شیعه از روات واصحاب پیغمبرص وائمه (ع) وعلماء اعلام وشهداء والامقام در آن مندرج و بسیار مفید است ازجهة تاریخ وادب وحدیث وفقه ومذهب ورجال واستدلال ۱۷ـ تراجم النساء بفارسی که احوال واخلاق مخدرات شیعه در آن ذکر شده و بسیار نافع است .

۱۸ـ تحفة الرضوی ترجمه شیخ جلیل ابوالصلت هروی ره ۱۹ـ التفتیش همین کتاب . ۲۰ اربعین در حدیث

وامید است کسانیکه قدرت مالی ویا نیروی علمی دارند درطبع و نشر چنین کتبی دین حق رایاری کنند.

بسمه تعالی

بسیاری از مردم زمان ما بواسطه توجه بعلوم مادی از علوم دینی بی خبرند و همین سبب
شده که در گوشه و کنار صاحبان کفر و بدعت ساده دلان را کافر سازند و در میان
دین این مردم را بخرافات و موهومات سوق دهند و بگمراهی ابدی اندازند و تا
در جامعه دینی ضعف پیدا شد میکروبها مسلط میشوند

بعضی از روحانیین بعذر آنکه ایجاد اختلاف نشود یا بعذر اینکه باطل بکلی
زایل میشود راه را برای شیاطین باز کرده اند و از هدایت و نجات مردم
خودداری میکنند اگر بنا بود بکلی باطل محو شود پیغمبران و امامان سکوت میکردند
و آنهمه مبارزه و استدلال و احتجاج نمیکردند و سبب بیداری مردم نمیشدند آیا
نهی از منکری که ضرر شخصی دارد واجب است ولی نهی از کفر و بدعت که ریشه
تمام گناهان و باعث شقاوت ابدی و تفرقه مسلمین میباشد واجب نیست؟
گیرم منکری مرتکب شد ممکن است توبه کند ولی کسیکه گمراه شد نمیداند گمراه است
و بکفر و بدعت ها و نسلها را بدبخت میکند واجب بدلخواه خود رسیده و میمیرد
لذا وظیفه عالم آنست که از کفر و بدعت جلوگیری کند چنانکه حضرت رسول صلی الله
علیه و آله فرمود إِذَا ظَهَرَتِ الْبِدَعُ فِي أُمَّتِي فَلْيُظْهِرِ الْعَالِمُ عِلْمَهُ وَإِلَّا فَعَلَيْهِ لَعْنَةُ
اللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ یعنی چون بدعتها در امت من پیدا شود واجب است
عالم علم خود آشکار سازد و اگر نه بر او است لعنت خدا و ملئکه و تمام مردم

و در خبر دیگر فرمود اگر عالم علم خود را آشکار نسازد نور ایمان از قلب او محو شود
بنابر آنچه ذکر شد چون عده ای بنام دین مردم را گول میزنند و باسم صوفی و عارف
و درویش ساده دلان طالب حق را گمراه میسازند و بکرامت های شیطانی و تزویر
مردم را در دام میافکنند لازم شد برای نجات ایشان مقداری از کلمات خدا
و پیغمبر و ائمه معصومین و علماء ربانیین را جمع نموده و بقضاوت عقل و عقلاء ایشان
بیدار گردانم لِيَهْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَنْ بَيِّنَةٍ وَيَحْيَىٰ مَنْ حَيَّ عَنْ بَيِّنَةٍ
و خدا را شاهد میگیرم که نظری جز هدایت گمشدگان نبوده و تمام مطالب را از مدارک
معتبر جمع نموده و نام هر کتاب و صفحه آنرا ذکر کرده ام تا اگر کسی باور ندارد بمدارک
رجوع کند و اگر ایرادی دارد باینجانب رجوع کند تا جواب قانع بشود و ممکن است بسیار
علماء و مراجع تقلید شیعه رجوع کرد تا حجت تمام شود و لازم است کسانیکه قدرت مالی
یا نیروی دانش دارند در چاپ و نشر چنین کتبی سعی کرده و حق را یاری و باطل را زبون
سازند. ۱۱ ع ۲ / ۷۷

سید ابوالفضل ابن الرضا «علامه برقعی»

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمدلله والصلوة علی رسول الله وعلی اله حجج الله ولعنت الله علی اعدائهم اعداءالله اگر کسی بخواهد بداند فرقهٔ برحق یا باطل است باید بکلمات خدا و پیغمبر واهل بیت اومراجعه کند و کتب دانشمندان باتقوی که در علوم دینی استاد بوده‌اند وراهرا ازچاه نشانداده‌اند مطالعه نماید تا به گمراهی ابدی مبتلانشود .

دراین کتاب راجع بصوفیه ودرویشان وسایراهل بدعت چندمطلب خاطرنشان میشود .

اول کلمات خدا وپیغمبر وائمه معصومین .

دوم کلمات علماء شیعه رضوان الله علیهم .

سیم کتب دانشمندان شیعه .

چهارم احوال ورفتاروعقاید قطبهاومرشدان .

پنجم بدعتها ودلائل عقلی وشرعی بربطلان آنها .

ششم کفریات ایشان وردآنها .

هفتم دربیان دوچیز ۱ـ آنکه صوفیه تماماً سنی بوده‌اند ۲ـ آنکه تمام فرق ایشان باطل وگمراهند .

کلمات معصومین راجع بصوفیه

مطلب اول

در کلمات خدا و رسول و ائمه طاهرین

بدانکه طبق آیهٔ شریفه اطیعوا الله واطیعوا الرسول واولی الامر فرمایشات ائمه که اولی الامر میباشند واجب العمل است خصوصاً اخبار معتبرهٔ که از ایشان رسیده زیرا امام زمان وقت غیبت خود شیعه را حواله داد بمراجعهٔ اخبار واحادیث خودشان وفرمود فارجعوا فیها الی رواه حدیثنا فانهم حجتی علیکم پس احادیث راویان ازدوازده امام برای ما حجة است وتمام عقاید دینی و اخلاق وفروع دین ازمسائل طهارت ونماز ومعاملات ونکاح ودیات و حدود وغیرها را باید ازحدیث گرفت حتی آنکه نماز ظهر چهار رکعت ونماز صبح دو رکعت است وشرایط ومقدماتی دارد ازقرآن فهمیده نمیشود بنابراین اگر کسی منکر اخبار صحیحه شود منکر تمام احکام دین شده وبهرهٔ ازمسلمانی ندارد .

احادیث بسیار ومتواتر در کتب معتبره ازمعصومین درذم صوفیه وارد شده ولی یکحدیث درمدح ایشان وارد نشده مثلا شیخ حر عاملی که صاحب وسائل الشیعه میباشد کتابی ردبر صوفیه نوشته وتقریبا هزار حدیث درذم صوفیه ازمعصومین (ع) نقل کرده ما نیز دراین کتاب چند حدیث از کتب معتبره که مورد اعتماد تمام علماء شیعه است نقل میکنیم .

اول مرحوم محدث قمی درسفینه البحار ج ۲ ص ۵۷ وشیخ حر عاملی درکتاب اثنی عشریه وعلامهٔ خوئی درشرح نهج ج ٦ ص ۳۰٤ ومقدس

اردبیلی وسید جزائری درانوار وسایر علمای اعلام بسند صحیح از بزنطی
(۱) واسماعیل بن بزیع ازحضرت رضا روایت کرده‌اند که فرمود :

مَنْ ذَكَرَ عِنْدَهُ الصُّوفِيَّةَ وَلَمْ يُنْكِرْهُمْ بِلِسَانِهِ وَقَلْبِهِ فَلَيْسَ مِنَّا وَمَنْ أَنْكَرَهُمْ فَكَأَنَّمَا جَاهَدَ الْكُفَّارَ بَيْنَ يَدَيْ رَسُولِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ

یعنی هر کس ذکر صوفیه شود نزد او وبزبان ودل انکار ایشان ننماید پس ازما نیست وهر کس انکار کند صوفیه را مانند آنستکه جهاد کرده با کفار درحضور رسول خدا (ص) ازاین روایت معلوم میشود آنکه طرفداری ازصوفیه میکند وکلمات ایشانرا حمل میکند شیعه ایشان نیست .

دوم درهمان کتب بسند صحیح از احمد بن محمد بزنطی روایت کرده‌اند که مردی بحضرت صادق عرض کرد دراین زمان قومی پیدا شده‌اند بنام صوفیه چه میفرمائید راجع بایشان حضرت فرمود :

إِنَّهُمْ أَعْدَاؤُنَا فَمَنْ مَالَ إِلَيْهِمْ فَهُوَ مِنْهُمْ وَيُحْشَرُ مَعَهُمْ وَسَيَكُونُ أَقْوَامٌ يَدَّعُونَ حُبَّنَا وَيَمِيلُونَ إِلَيْهِمْ وَيَتَشَبَّهُونَ بِهِمْ وَيَلْقَبُونَ أَنْفُسَهُمْ بِلَقَبِهِمْ وَيَأْوِلُونَ أَقْوَالَهُمْ أَلَا فَمَنْ مَالَ إِلَيْهِمْ فَلَيْسَ مِنَّا وَإِنَّا مِنْهُ بُرَآءُ وَمَنْ أَنْكَرَهُمْ وَرَدَّ عَلَيْهِمْ كَانَ كَمَنْ جَاهَدَ الْكُفَّارَ بَيْنَ يَدَيْ رَسُولِ اللّٰهِ ص

یعنی بتحقین صوفیه دشمنان مایند پس آنکه بایشان میل کند از

(۱) بزنطی وابن بزیع هردو از خواص وبزرگان اصحاب حضرت رضا (ع) میباشند هر کس بخواهد احوال ایشان وکتب مذکورهٔ درمتن را بداند بکتب رجال مراجعه نماید وهمچنین سایر مذکورهٔ دراین کتابرا .

ایشان است که دشمن ما میباشد و باایشان محشور شود و بزودی کسانی پیدا میشوند که ادعای محبت ما دارند و بایشان میل کنند و خودرا بایشان تشبیه نموده ولقب ایشانرا برخود میگذارند و گفتار ایشانرا تأویل میکنند آگاه باش هرکس بایشان مایل شود ازمانیست وتحقیقاً ما ازاو بیزاریم وهرکس انکار کند ایشانرا ورد برایشان بگوید یابنویسد مانند کسی استکه جهاد کرده با کفار درحضور پیغمبر(ص).

مؤلف گویدازاین حدیث چندچیز معلوم میشود .

۱ آنکه صوفی ودرویش تاز مان حضرت صادق (ع) نبوده و آنزمان پیدا شده پس اگر کسی اصحاب پیغمبر وعلی (ع) راصوفی نام بگذارد از بیسوادی است .

۲ این خبر معجزهٔ است ازحضرت صادق (ع) که ازساده دلان زمان ماخبر میدهد در آنجا که میفرماید ادعای محبت ما میکنند و بدشمنان ما مایلند .

۳ ـ آنکه فرمود لقب ایشانرا برخود میگذارند وخودرا بآنها تشبیه میکنند مانند شارب داشتن ولقب مرشد ودرویش وقلندر وصفدر علیشاه وقطب ومانند آن گذاشتن .

٤ آنکه فرمود گفتار ایشانرا که کفر وفسق است تأویل میکنند بخیر مانند آنکه شعر عاشقانه میگویند ودم ازشراب ومطرب وساقی میزنند وساده دلان میگویند مقصود عشق خدا وعلم ونماز و امام است دیگر نمی دانند محال است خدا معشوق کسی شود وزشت است اسم منکر اترا روی دین و نماز و امام بگذارند چنانچه درمطلب پنجم این کتاب بیان خواهد شد .

سیم در کتاب نفثه المصدور میرزا محمد ابن عبدالنبی نیشابوری اخباری

که ازعلمای بزرك است وهم درسفینة البحار مرحوم قمی ج ۲ ص ۵۸ وهم درکتاب گنج گهر ص ۱۴۱ وهم درحدیقة الشیعه ج ۲ و خوئی در شرح نهج البلاغه ج ۶ ص ۲۹۸ وصاحب روضات از کشکول وسلیمان میرزا در تذکره و آقامحمدعلی کرمانشاهی درخیراتیه وسایر علمادر کتب خود روایت کرده اند ازحضرت رسول (ص) که فرمود :

لَا تَقُومُ السَّاعَةُ عَلَى أُمَّتِي حَتَّى يَقُومَ قَوْمٌ مِنْ أُمَّتِي اِسْمُهُمُ الصُّوفِيَّةُ لَيْسُوا مِنِّي وَأَنَا مِنْهُمْ يَلْبَسُونَ الصُّوفَ وَيَرْفَعُونَ أَصْوَاتَهُمْ يَظُنُّونَ أَنَّهُمْ عَلَى طَرِيقَتِي بَلْ هُمْ أَضَلُّ مِنَ الْكُفَّارِ وَهُمْ أَهْلُ النَّارِ لَهُمْ شَهِيقُ الْحِمَارِ

یعنی روزقیامت برپانشود تا آنکه قومی ازامت من برخیزند بنام صوفیه از من نیستند وبهرهٔ از دین من ندارند وبتحقیق ایشان حلقه میزنند برای ذکر وبلند میکنند صداهای خودرا گمان میکنند برطریقت وراه منند خیر بلکه ایشان گمراه ترند از کافران و ایشانند اهل آتش وایشانرا صدائی است مانند صدای الاغ

مؤلف گوید از این حدیث معلوم میشود که صوفی درزمان پیغمبر نبوده که فرمود قبل ازقیامت پیداشوند و معجزهٔ است که ازغیب خبر داده دیگر آنکه این خبر طریقت ایشانرا ردنموده .

چهارم درکتاب قرب الاسناد علی بن بابویه قمی وهم درسفینه ج ۲ ص ۵۷ و خوئی درشرح نهج ص ۳۰۰ وهم درحدیقة الشیعه و سایر کتب معتبره روایت کرده اند ازحضرت عسکری علیه السلام که فرمود ازامام ششم سئوال کردند ازحال ابوهاشم کوفی که چگونه آدمی است فرمود او

فاسدالعقیده است .

إِنَّهُ كَانَ فَاسِدَ الْعَقِيدَةِ جِدًّا وَهُوَ الَّذِي ابْتَدَعَ مَذْهَبًا يُقَالُ لَهُ التَّصَوُّفُ وَجَعَلَهُ مَفَرًّا لِعَقِيدَتِهِ الْخَبِيثَةِ

یعنی ابوهاشم ببدعت اختراع کرد مذهبی را که نام آن تصوف است و آنرا اختراع کرد تا بتواند فرار کند بسوی عقیده خبیثهٔ که داشت مؤلف گوید عقیدهٔ او آن بود که زیر احکام خدا بزند و لذا گفت بحق واصل شده را تکلیفی نیست چنانچه تفصیل آن خواهد آمد .

پنجم سید مرتضی که از مفاخر شیعه است و هم چنین حاجی شیخ عباس قمی در سفینه ج ۲ ص ۵۷ و هم مقدس اردبیلی و میرزا محمد نیشابوری و علامه خوئی در شرح نهج ج ۲ ص ۳۰٤ و سایر علما از حضرت عسکری ص روایت کرده‌اند که با بی هاشم جعفری که از بزرگان شیعه است فرمود

يَا أَبَا هَاشِمٍ سَيَأْتِي زَمَانٌ عَلَى النَّاسِ وُجُوهُهُمْ ضَاحِكَةٌ مُسْتَبْشِرَةٌ وَقُلُوبُهُمْ مُظْلِمَةٌ مُنْكَدِرَةٌ السُّنَّةُ فِيهِمْ بِدْعَةٌ وَالْبِدْعَةُ فِيهِمْ سُنَّةٌ الْمُؤْمِنُ بَيْنَهُمْ مُحَقَّرٌ وَالْفَاسِقُ بَيْنَهُمْ مُوَقَّرٌ أُمَرَاؤُهُمْ جَائِرُونَ وَعُلَمَاؤُهُمْ فِي أَبْوَابِ الظَّلَمَةِ سَائِرُونَ أَغْنِيَاؤُهُمْ يَسْرِقُونَ زَادَ الْفُقَرَاءِ وَأَصَاغِرُهُمْ يَتَقَدَّمُونَ عَلَى الْكُبَرَاءِ كُلُّ جَاهِلٍ عِنْدَهُمْ خَبِيرٌ وَكُلُّ مُحِيلٍ عِنْدَهُمْ فَقِيرٌ لَا يُمَيِّزُونَ بَيْنَ الْمُخْلِصِ وَالْمُرْتَابِ وَلَا يَعْرِفُونَ الضَّأْنَ مِنَ الذِّئَابِ عُلَمَاؤُهُمْ شِرَارُ خَلْقِ اللَّهِ عَلَى وَجْهِ الْأَرْضِ لِأَنَّهُمْ يَمِيلُونَ إِلَى الْفَلْسَفَةِ وَالتَّصَوُّفِ وَايْمُ اللَّهِ أَنَّهُمْ مِنْ أَهْلِ الْعُدْوَانِ وَالتَّحَرُّفِ يُبَالِغُونَ فِي حُبِّ مُخَالِفِينَا وَيُضِلُّونَ شِيعَتَنَا وَمَوَالِينَا فَإِنْ نَالُوا مَنْصَبًا لَمْ يَشْبَعُوا عَنِ الرِّشَا وَإِنْ خَذَلُوا عَبَدُوا اللَّهَ عَلَى الرِّيَا أَلَا إِنَّهُمْ قُطَّاعُ طَرِيقِ الدِّينِ وَالدُّعَاةُ إِلَى نِحْلَةِ الْمُلْحِدِينَ فَمَنْ أَدْرَكَهُمْ فَلْيَحْذَرْهُمْ وَلْيَصُنْ دِينَهُ وَإِيمَانَهُ

یعنی ای ابوهاشم زمانی برمردم بیاید که صورتشان خرم وخندان ودل ایشان تیره وتاریك باشد دستوردین میان ایشان بدعت وبدعت بین ایشان سنت است مؤمن بین ایشان حقیر وفاسق میان ایشان محترم باشد فرماندهان ایشان ستمکار ودانشمندانشان درخانه ستمکاران میروند ثروتمندان ایشان میدزدندتوشهٔ فقیران راوصغیران آنها مقدم بر بزرگان ایشان میشوند هرنادانی نزدایشان آگاه است وهرحیله بازی نزدایشان فقیر است تمیز ندهند بین اهل خلوص واهل شك ونشناسند میش رااز گرگان دانشمندان ایشان بدترین خلقند برروی زمین زیـرا مایلند بفلسفـه و وتصوف وبخدا قسم آنان اهل عداوتند نسبت بماودین را تغییر وتبدیل دهند اصراردارند دردوستی مخالفین ما وگمراه میکنند شیعیان ودوستان مارا پس اگر بمنصبی رسند ازرشوه سیرنشوند وچون بیچاره شوند بـه عبـادت ریائی پردازند آگاه باش که ایشان راهزنان دین و دعوکننـده براه بی دینی میباشند پس هرکس ایشانرا درك کند باید ازایشان برحذر باشد ودین وایمان خو را حفظ نماید .

مؤلف گوید این خبرمعجزه است زیرا مسلم است تمام کفروزندقه بواسطه فلاسفه وارد مسلمین شده وکسانیکه بفلسفه وصوفیگری دانـا میباشندوازعلم دین بی خرندمی بینیم که چقدراصرار دارنددرترویج دشمنان اهل بیت چنانچه دراحوال مرشدان خواهد آمد .

ششم محدث قمی درسفینه ج۲ص۵۸ وسیدمرتضی درتبصره ومقدس اردبیلی وعلامهٔ خوئی درشرح نهج ج۶ص۳۰۴ وهم درکتاب روضات و دلائل الربوبیهٔ شیخ مفیدوسایر بزرگان روایت کرده اند ازمحمدبن حسین بن ابی الحظاب که گفت باامام دهم حضرت هادی(ع) بودم درمسجدالنبی که

جماعتی از اصحاب او خدمت حضرتش آمدند از آنجمله بود ابو هاشم جعفری که مرد بلیغ و مقامی داشت نزد حضرت بعد از آن جماعتی از صوفیه وارد مسجد شدند و در گوشهٔ دیگری دور هم نشستند و شروع کردند بذکر تهلیل حضرت هادی علیه السلام باصحاب خود فرمود اعتنائی نکنید باین باین حیله بازان زیرا ایشان هم پیمان شیاطین و خراب کنندگان دین می باشند

يَتَزَهَّدُونَ لِرَاحَةِ الْأَجْسَامِ وَيَتَهَجَّدُونَ لِتَصْيِيدِ الْأَنْعَامِ يَتَجَوَّعُونَ عُمْرًا حَتَّى يُدَيِّخُوا لِلْإِيكَافِ حُمُرًا لَا يُهَلِّلُونَ إِلَّا لِغُرُورِ النَّاسِ وَلَا يُقَلِّلُونَ الْغِذَاءَ إِلَّا لِمِلْءِ الْعَسَاسِ وَاخْتِلَافِ الدَّفْنَاسِ يَتَكَلَّمُونَ النَّاسَ بِإِمْلَائِهِمْ فِي الْحُبِّ وَيَطْرَحُونَهُمْ بِإِدْلَائِهِمْ فِي الْجُبِّ أَوْرَادُهُمُ الرَّقْصُ وَالتَّصْدِيَةُ وَأَذْكَارُهُمُ التَّرَنُّمُ وَالتَّغْنِيَةُ فَلَا يَتْبَعُهُمْ إِلَّا السُّفَهَاءُ وَلَا يَعْتَقِدُ بِهِمْ إِلَّا الْحُمَقَاءُ فَمَنْ ذَهَبَ إِلَى زِيَارَةِ أَحَدٍ مِنْهُمْ حَيًّا أَوْ مَيِّتًا فَكَأَنَّمَا ذَهَبَ إِلَى زِيَارَةِ الشَّيْطَانِ وَعَبَدَةِ الْأَوْثَانِ وَمَنْ أَعَانَ أَحَدًا مِنْهُمْ فَكَأَنَّمَا أَعَانَ يَزِيدَ وَمُعَاوِيَةَ وَأَبَا سُفْيَانَ فَقَالَ لَهُ رَجُلٌ مِنْ أَصْحَابِهِ وَإِنْ كَانَ مُعْتَرِفًا بِحُقُوقِكُمْ قَالَ فَنَظَرَ إِلَيْهِ شِبْهَ الْمُغْضَبِ وَقَالَ دَعْ ذَا عَنْكَ مَنِ اعْتَرَفَ بِحُقُوقِنَا لَمْ يَذْهَبْ فِي عُقُوقِنَا أَمَا تَدْرِي أَنَّهُمْ أَخَسُّ طَوَائِفِ الصُّوفِيَّةِ وَالصُّوفِيَّةُ كُلُّهُمْ مِنْ مُخَالِفِينَا وَطَرِيقَتُهُمْ مُغَايِرَةٌ لِطَرِيقَتِنَا وَإِنْ هُمْ إِلَّا نَصَارَى وَمَجُوسُ هَذِهِ الْأُمَّةِ أُولَئِكَ الَّذِينَ يَجْهَدُونَ فِي إِطْفَاءِ نُورِ اللَّهِ وَاللَّهُ يُتِمُّ نُورَهُ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ

یعنی صوفیه زهد میورزند برای راحتی بدن و شب بیداری دارند برای صید حیوان صفتان عمری گرسنگی کشند تا خر صفتانرا پالان گذارند

ومحکم سوارشوند ذکرنمیگویند مگربرای فریب مردم وخوراك‌راکم نمیکنند مگربرای پر کردن قدح وربودن‌دل‌احمقان بامردم‌دم‌ازدوستی زنند تاایشانرا بچاه اندازند وردهای ایشان‌رقص وکف زدن وذکرهای ایشان رقص‌و آوازخوانی‌است دنبال ایشان نرودجز بی‌خردان وبایشان عقیده ندارد مگراحمقان پس‌هر که بزیارت یکی‌ازایشان برود چه در حیات وچه درممات اومثل آنستکه بزیارت شیطان وبت پرستان رفته وهر کس یاری ایشان کند گویا یاری کرده یزید ومعویه واباسفیانرا پس یکی‌ازاصحاب بحضرت‌امام‌علی‌النقی(ع)عرض کردا گرچه آن‌صوفی‌بحقوق شما اقرارداشته بلشد حضرت‌نگاه غضب آلودهٔ باو کردوفرمودااین‌سخن را ترك‌کن آنکه اقراربحقوق ما دارد براهیکه عاق مامیباشد نمیرود آیا نمیدانی ایشان پست‌ترین طوایف صوفیهٔ میباشند وصوفیان تمام از مخالفین مایند وطریقهٔ ایشان باطل‌وضدطریقه ماست‌نیستند ایشان‌مکر نصاری ومجوس این‌امت وسعی دارند درخاموش کردن نورخدا ودین اسلام وخداوند نورخودرا تمام میکندوا گرچه این کافران‌خوش‌ندارند (ازاین خبرچند چیزمعلوم میشود ۱ـدر آنجا که‌فرمودهم‌پیمان‌شیطانند وزیارت ایشان زیارت شیطان است چون شیطان خودرا برای قطب رمرشد مجسم میکند ومطالبی بعنوان غیب گوئی‌و کرامت‌باویادمیدهد ونیزشیطان خودرا بمریدان نشان میدهد بنام علی‌ومرشدمیگویدچون داخل‌حق وواصل بحق‌شدهٔ امام بزیارت‌تو آمده مریدبیچاره‌بوجدمیآید وگریه میکند چنانچه بعدا بیان خواهد شد.

۲ـ در آنجا که فرمود کلهم من مخالفینا معلوم میشود تمام فرق ایشان باطلند واگرچه دم ازعلی‌پزنند زیرا فرمود آنکه مقر بحقوق ما

باشد خودرا عاق مانمیکند ۳ـ دو آنجاکه فرمود هر که یاری ایشان کند یاری یزید ومعویه کرده وبایزید محشورخواهدشد .

پس هر کس کلمات کفر آمیزوخرافات ایشانرا تأویل ویاحمل بصحت کند یاری ایشان کرده وبا یزید محشور است

هفتم محدث قمی درسفینه ج ۲ ص۵۸ وسیدمحمد باقرخوانساری درروضات وسید جزائری درانواروسید مقدس اردبیلی وشیخ مفید وسایر علماء بسند معتبر ازحسین بن سعید ازحضرت رضا روایت کرده اند که فرمود:

لَا یَقُوْلُ بِالتَّصَوُّفِ اَحَدٌ اِلَّا لِخُدْعَةٍ اَوْ ضَلَالَةٍ اَوْ حَمَاقَةٍ یعنی هیچ کس قائل بتصوف نمیشود مگر برای گول زدن مردم یا گمراهی یاحماقت ازاین کلام معلوم میشود عاقل بی غرض دنبال ایشان نمیرود .

هشتم در کتاب ۱۷ بحارص ۲۷ و کتاب عبقری ص ٥٤ و کتاب عین الحیوة و گنج گهرص ۲۱۱ و آقامحمد علی کرمانشاهی درخیراتیه و عالم جلیل ورام بن ابی فراس در تنبیه الخواطر وسایر کتب معتبره روایت کرده انداز پیغمبر(ص) که بابی ذر فرمود :

یَا اَبَا ذَرٍّ یَکُوْنُ فِی آخِرِ الزَّمَانِ قَوْمٌ یَلْبَسُوْنَ الصُّوْفَ فِی صَیْفِهِمْ وَشَتَائِهِمْ یَرَوْنَ اَنَّ لَهُمْ اَفْضَلَ بِذٰلِکَ عَلٰی غَیْرِهِمْ اُولٰئِکَ یَلْعَنُهُمْ مَلَائِکَةُ السَّمٰوَاتِ وَالْاَرْضِ

یعنی ای ابوذر در آخرالزمان قومی پیدا شوند پشمینه پوش در تابستان وزمستان و باین کار خود را برتری دهند ازدیگران ایشانرا لعنت میکنند ملائکهٔ آسمانها وزمین ومقصود صوفیه است زیراشعار ایشان چنین است .

نهم علامهٔ مجلسی درجلد۱۵ بحاوص۵۳ وجلد ۱۲ص۸۱ وجلد ۱۷ص۲۱۱ وابن ابی الحدیددرشرح نهج وعلامهٔ خوئی درشرح نهج جلد۶ و محدث قمی درسفینه ص۵۶ وسایر کتب معتبره روایت کرده اند که عدهٔ از صوفیه وارد شدند برحضرت رضا در خراسان و بر آنحضرت اعتراض کردند و گفتند امیرالمومنین مأمون امامت ولایت را بتوداد و آنها حق کسی است که زبربخورد وپشم بپوشد وبر خر سوار شود بعیادت مریض رود وشما لباس فاخر پوشیدهٔ حضرت فرمود یوسف پیغمبر بود و قبای دیباج مطلا میپوشید وبرمسند آل فرعون تکیه میکرد وای برشماهمانا از امام عدالت و درستی توقع است که راستگو وحاکم بعدالت باشدو چون وعده دهد وفا کند،درستی که خدا حرام نکرده لباس وطعام خوب را. پس حضرت ازقرآن قرائت فرمود

قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَالطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ

مؤلف گویداخبار بسیاری وارد شده که رهبانیت و گوشه گیری مذموم است و همچنین ترك آنچه خدا حلال کرده مذموم و بدعت است ولی صوفیه مثلا مدتی گوشت نمیخورندتا آنکه ماخولیا گرفته و بقوهٔ خیالیه چیزها را مجسم بینند

دهم علی بن بابویه درقرب الاسناد ومحدث قمی درسفینه ج ۲ص ۵۷ وخوئی درشرح نهج جلد۶ و سایر کتب معتبره روایت کرده اند از حضرت عسکری(ع) که فرمود

اِنَّ اَبَاهَاشِمِ الْکُوفِی اِبْتَدَعَ مَذْهَبًا یُقَالُ لَهُ التَّصَوُّفُ وَجَعَلَهُ مُقَرًّا لِعَقِیدَتِهِ الْخَبِیثَةِ وَاَکْثَرُ الْمُلَاحِدَةِ وُجُنَّةً لِعَقَائِدِهِمُ الْبَاطِلَةِ

یعنی بدرستیکه ابوهاشم کوفی بدعت نهاد مذهبی رابنام تصوف و آنرا جعل کرد تا آنکه پناهی باشدبرای عقیدهٔ خبیثهٔ خود وبیشتر ملحدین که منکردینند وسپری قرارداد برای عقائد باطلهٔایشان مؤلف گوید ازاین خبرمعلوم شدکه صوفیگری سپری است برای کافران زیرا منکردین میخواهد زیربارتکالیف نرود ولی‌درزمان حضرت صادق که خلافة ونفوذ بااسلام بود جرئت اظهارکفرنداشتند متوسل شدند به صوفیگری که بحق واصل شده یابمرشد معرفت پیداکرده دیگراحکام ظاهری ساقطاست واین کفررا بنام دین جازدند.

واماابوهاشم اهل‌شام بوده ولباس‌صوف می‌پوشید یعنی‌پشم‌وچون رقص‌محافل بنی‌امیه رادیده بود آنرا عمل‌دینی قرار داد وتازمان اونام صوفی‌نبود جامی که مرشد صوفیان است درنفحات گوید اول کسیکه او را صوفی گفتند ابوهاشم بودومحدث جزائری وهم‌چنین‌ابوالقاسم‌قشیری صوفی‌دررسالهٔ قشیریه تصدیق کرده که تازمان‌ابوهاشم نامی‌ازتصوف‌نبوده ودرکشف‌المحجوب گفته اسم صوفی‌تقریباً قبل‌ازسال ۲۰۰ هجری‌پیداشد وهم‌چنین جامی‌درنفحات ص۲۹ طبع هندونیزدرص۳۱ نفحات گفته‌اول خانقاهیکه دراسلام بناشد یکنفرنصرانی برای ابوهاشم کوفی بناکرد مؤلف گوید صوفیگری را نصاری وارد مسلمین کردند تا اسلامرا ازبین ببرند چنانچه می‌بینی‌باقرارخود صوفیان اول‌خانقاه را نصرانی بناکرده چنانچه درمطلب پنجم خواهدآمد وپیران اولیه‌تصوف‌نصرانی یازندیق

بوده اند چنانچه دراحوال جنید ومعروف معلوم خواهد شد .

یازدهمـ کافی درکتاب معیشة باب دخول‌الصوفیة علی‌الصادق٤ خبرمفصلی نقل کرده چون مفصل بود صرفنظر شد .

دوازدهم ـ حسن‌بن‌علی بن شعبه در تحف‌العقول و هم فاضل محلاتی در کشف روایت کرده‌اندکه در انجیل بوده .

فَاحْتَفِظُوا مِنَ الْعُلَمَاءِ الَّذِينَ عَلَيْهِمْ ثِيَابُ الصُّوفِ

یعنی خود را حفظ کنید وبرحذر باشیداز عالم نمایان دروغگو آنهاکه پشمینه پوشند الخ .

مؤلف گوید چون بنابراختصاراست‌همین چندحدیث برای‌عاقل کفایت است و تقریباً پنجاه‌خبردیگردر مطلب پنجم ازائمه نقل‌خواهیم کرد و همچنین در احوال سفیان ثوری وحسن بصری ومعلوم باشد یك خبر ویا یك آیه درمدح صوفی‌ودرویشان‌صوفی‌واردنشده درکتب شیعه واگر درکتب صوفیه باشد چون بنای ایشان بـردروغ وبـدعت است اعتبار ندارد .

اما آیات قرآن راجع ببطلان صوفیه

۱ ـ سوره اعراف آیه ٥٤ ادعوا ربکم تضرعاً وخفیة انه‌لایحب المعتدین یعنی بخوانیدپروردگارخود را بزاری وپنهانی زیرا خداوند دوست نمیدارد اهل تعدی را صوفیه برخلاف‌این آیه در ذکر جلی‌خود صدا ها را بلندکرده وگاهی فریاد میکنند وگاهی غش میکنند وحال آنکه درکافی باب مـن یظهرالغشیته عندالقران وهمچنین ابـن‌بابویه و

سایرین روایت کرده‌اند ازجابر که بحضرت باقر(ع)عرض کردم فرقه‌پیدا شده‌اند که چون تلاوت قرآن میشودیکی ازایشان چنان بیهوش میشود که اگر دست وپای اورا قطع کنند نمی فهمد حضرت از تعجب فرمود سبحان‌الله این عمل از شیطان است.

۲ـ سورهٔ والذاریات وماخلقت‌الجن والانس الالیعبدون صوفی بر خلاف این آیه میگوید برای عارف واصل عبادتي نیست.

۳ـ سورهٔ معارج‌الذینهم‌علی صلوتهم دائمون والذینهم علی‌صلوتهم یحافظون

یعنی مؤمن بنماز دوام میدهد صوفی میگوید بر مرشد و اصل نماز نیست ومریدی که صورت مرشد را در دل گرفت دائماً در نماز است بلکه چون صوفیه قائل بوحدت وجود میباشند براحدی باید نماز را واجب ندانند چنانچه درکفریات ایشان مطلب ششم خواهد آمد و عبادترا حاجب ازحق میدانند چنانچه خواهد آمد.

٤ـ سورهٔ آل‌عمران آیهٔ واتبعوا ملة ابراهیم حنیفاً

یعنی متابعت کنید ملة ابراهیم را پیغمبر(ص)و حضرت صادق ٤ فرموده‌اند متابعت ملة ابراهیم در ده چیز است اول آنها شارب زدن است صوفیه برخلاف این آیه شارب میگذارند چنانچه در مطلب‌پنجم بیان خواهد شد.

٥ـ ولاتطع منهم آثماً اوکفوراً

یعنی اطاعت مکن گناهکار و کافر را صوفیه‌برخلاف این آیه‌عمر وسایر مرشدهای گناهکارراواجب‌الاطاعه واولی‌الامر میدانند که‌تفصیل آن در مطالب چهارم وپنجم خواهد آمد.

٦ـ سورهٔ اعراف آیهٔ ٥٥ و ادعوه‌خوفاً و طمعاً

یعنی خدارا ازترس عذاب و طمع رحمت‌بخوانید صوفیه‌میگویند جائز نیست برای ترس و طمع خواند خدا را چنانچه در کلام سید مرتضی درمطلب دویم خواهد آمد.

لایخفی اسلام ناقص‌نبوده که بعد از دویست سال صوفیه‌وعرفاء پیداشوند وآنرا کامل کنند وبعد از آنکه طریقهٔ شرعیه از اصول وفروع ازمذهب جعفری برحق باشد سایر طریقه‌ها تمام باطل وضلالت است فماذا بعد الحق‌الاالضلال البته کسانیکه مطلع باشندبمذهب جعفری میدانندروش صوفیه ضلالت وحماقت است ولی ما برای کسانیکه از جزئیات مذهب اطلاعی ندارند این کتابرا نوشتیم تا معلوم شود چه زندیقان و کافرانی بنام اسلام سوء استفاده میکنند درروایات معتبرهٔ متواتره‌از رسول خدا نقل شده که فرمود ستفترق امتی‌علی‌ثلثة وسبعین فرقةفرقة منها ناجیة و

اثنتان و سبعون فی‌النار یعنی امت من بر هفتاد و سه فرقه خواهندشد

یکفرقه اهل نجاتند وباقی همه درآتشند پس آنکه‌میگوید سنی‌وصوفی وشیعه همه برحقند بسیار مزخرف گفته .

مطلب دوم

در ذکر کلمات علماء بزرك راجع بصوفیه

مامختصر کلمات آنانرانقل‌میکنیم.

ملا احمد نراقی در معراج السعاده فصل غرور مینویسد طائفه ششم از اهل غرور صوفیه و درویشانند وغرور ایشان از هر طائفه بیشتراست‌وایشان از اراذل ناس و پست‌ترین مردم عالمند گاهی سری می‌جنبانند و دست بردست میزنند و بسا تجاوز کرده برقص میآیند و نعره میکشند و ذکرها اختراع میکنند و شعرها بآواز میخوانند وغیر اینها ازحرکات زشت تابندگان خدا را صید کنند و گاه کلامی‌ازتوحید حق ویا شعری ازعشق‌بشنود وخودرا برزمین اندازد وکف برلب آورد وبا این حال ایشانراازحقیقت توحیدو محبت خدامطلقاًاطلاعی نیست و چنان پندارندکه با این حرکات تارك‌دنیا و درویش میشوند و گروهی دیگر دست از شریعت برداشته و اساس دین و ملت را نابودانگاشته و مباحی مذهب گشته نه حلال میدانند ونه حرام از هیچ مالی اجتناب نمیکنند وبرسفرهٔ ظالم حاضر میشوندوبسا باشدکه گویند المال‌مال‌الله والخلق عیال‌الله و گاهی گویند خدا محتاج بعبادت مانیست‌چراخودرا بعبث رنجه داریم و گاهی‌میگویند خانهٔ دلرا باید عمارت کرد اعمال ظاهریه مانند نمازچه اعتباردارد دلهای ماواله وحیران عشق‌خدااست

ودرانواع معاصی وشهوات فرومیروند ومیگویند عبادت مارا ازخدا باز میدارد وعوام وضعفا محتاج عبادت واطاعتند نه ماواین گمراهان ملحد خودرا ازپیغمبران واوصیا بالاترمیدانند زیراانبیاء میفرمودندامورمباح دنیوی مارا ازیاد خدابازمیدارد چه جای گناه وعصیان بلکه برای ترك اولائی سالهای بسیاربرخود میگریستند وشك نیست که صوفیه بیدین ترین طوائف وملعون ترازهمه میباشند وبرمؤمنین احترازازایشان لازم بلکه قطع وقمع ایشان حتمی است .

وبعضی ازصوفیان ادعای معرفت ویقین ووصول بدرجات مقربین مینمایند وادعای مشاهدهٔ جمال معبود ومجاورت مرتبه شهود میکنند مزخرفاتی ساخته وکلماتی پرداخته فقهاومحدثین وورثه احکام سیدالمرسلین رابچشم حقارت نظرمیکنندواموری بخود نسبت میدهند که هیچ پیغمبری ادعا نکرده وحال آنکه ایشانرا نه علم است ونه عمل مگرچند کلمه که آنهارا دام خود قرارداده اند ودنیا طلبانرابدام خود کشیده بعنوان مقام ومنصب دین ایشانرا بباد میدهند ومال ایشان را میخورند و اینطایفه نزد خدا ازفجارومنافقین بدترونزد صاحبان بصیرت ازاحمقان وجاهلانند وازادعای خود بی خبروازدرگاه خدا ازهمه دورترند جماعتی ازایشانرا ملامیه مینامند که اعمال زشت وافعال شنیعه بجا آورند وچنان پندارند که این کارموجب رفع اخلاق ذمیمه وکسرهوا وهوس نفس خبیثه است وحال آنکه درشریعت مقدسه مذموم وفاعل آن ملوم است ودرطاقدیس بسیار مذمت کرده ازصوفی ودرویش که خواهد آمد.

ابوریحان بیرونی که از علمای بزرك و متخصص در فن نجوم بوده ووفات اوسنه ۴۳۰ میباشد درتاریخ خود صوفیه رادرشمارهٔ پیغمبران

دروغی شمرده کلام او درضمن احوال حسین حلاج خواهد آمد.

علامه ربانی محمد باقر مجلسی رضوان‌الله علیه در رسالهٔ اعتقادات خود میگوید وطائفهٔ درزمان مابدعتها را دین نموده‌وببدعت ها خدا را عبادت میکنند بنام تصوف پس کناره گیری را عادت خود کرده اند با آنکه پیغمبر از آن نهی‌نموده وامر کرده بتزویج ومعاشرت با خلق وحضور در نماز جماعت و اجتماع با مؤمنین در مجالس اهل ایمان و هدایت مؤمنین و یاد گرفتن و یاددادن احکام خدا و عیادت مریضان و تشییع جنازه‌ها و زیارت مؤمنین و سعی در حوائج ایشان و امربمعروف و نهی ازمنکر واقامهٔ حدود ونشر احکام خداامارهبانیت این صوفیه مستلزم ترك تمام این واجبات و مستحباتست وبعد از اینها اختراع کرده‌اند عباداتی را ببدعت از آن جمله ذکرخفی که‌عمل‌خاصی است بطریق خاصی بشکل مخصوصی که دستور از شرع بر آن نرسیده و خبری در هیچ کتاب یافت نشده وچنین بدعتی حرام است بدون شك و پیغمبرفرمود هر بدعتی ضلالة و هر ضلالتی‌راهش بآتش دوزخ است و بدعت آنست که چیزی را بدین بیافزائی و یاکم کنی و کرداری که اسلام دستور نداده بنام دین انجام دهی و از جمله بدعتهای‌صوفیه‌ذکر جلی است که آوازه خوانی و زمزمه کنند با شعار و مانند حیوانات صداکنند و خدا را با دم گرفتن و کف‌زدن وهوحق گفتن عبادت کنندو گمان میکنند عبادتی مانند این‌دو بدعت نیست وجمیع دستورات‌دین و نافله‌ها را ترك کنند (وما کان صلوتهم الامکاء وتصدیة)

تا میفرماید باین قناعت نکرده‌اندبلکه تغییر داده‌اند اصول‌دین را وقائل شده‌اند بوحدة وجود که‌درمیان بزرگانشان مشهور و کفر

بخداوند بزرك است و میگویند ما در اعمال خود مجبوریم بارادهٔحق و تمام اعمال فاسدهٔ خود را از خدا میدانند و عقائد فـاسدهٔایشان بسیار است.

پس ای برادر من حفظ کن دین خود را از وسوسهٔ این شیاطین مبادا گول حیله بازی ایشانرا بخوری و در آخر این رساله مینویسد برادر من مبادا گمان بد ببری بمرحوم پدرم وخیـال کنی او از صوفیه بوده پدرم میدانست که ایشان دشمنان خدایند صریحـاً از ایشان بیزاری می‌جست و درعقـائد باطله ایشانرا تکفیر مینمود و من بهتر آگاهم بطریقهٔ پدرم انتهی

علامه خوئی در شرح نهج ج٦ ص٢٩٤ و بسیاری ازعلماءدیگر ذکر کرده‌اندکه عادت‌صوفیه آنستکه‌برای ترویج‌مرام‌فاسد خودبسیاری از علماء شیعه را داخل خود حساب‌کنند مانند مجلسی اول و شهیدو ابن‌طاوس و شیخ بهائی و حال آنکه شأن ایشان اجل و دامن ایشان ازاین نجاسات پاك است. (مؤلف) گویدصوفیه بوحدت وجود خدا را باخود و علی را با عمر یکی میدانند میخواهی سایر علما را از خود ندانند.

مجلسی اول رضوان‌الله علیه در شرح من‌لایحضر درشرح‌حدیث بادرواالی‌ریاض‌الجنة قالوا یا رسول‌الله‌و ما ریاض‌الجنة قال حلق‌الذکر

گوید مقصود مجلسی استکه علوم دینیه یا مواعظ حسنه گفتگو شود چنانچه از ائمه چنین وارد شده و اما ذکر جلی صوفیه از ائمه چیزی بما نرسیده و آن‌از سنیان وفاسد و باطل و مخالف آیات قرآن است و منافقین بوده‌اند که خداوند نکوهش ایشان بسیار کرده بذکر علنی

فقال عزوجل یرائون الناس ولایذکرون الله الا قلیلا انتهی دراینجا بکلام

شهید ثانی دراین کتاب مراجعه شود.

شیخ صدوق محمدبن علی بن بابویه القمی در کتاب اعتقادات خود راجع بصوفیه میگوید وعلامت حلاجیه یعنی مریدان حسین حلاج آنست که ادعا میکنند خدا تجلی کرده بر ایشان بعبادت با آنکه خود را ملتزم میدانند بترك نماز و سایر واجبات و ادعای اسم اعظم دارند و میگویند حقتعالی مجسم میشود برای ماو دوست ما چون خالص شودو مذهب ما را بداند از انبیا افضل است و ادعای علم کیمیا میکنند وحال آنکه نمیدانند مگر حیله و دغل و گول زدن مسلمین خدایا ما را از ایشان قرار مده وتمام ایشانرا لعن بفرما انتهی

شیخ مفید اعلی الله مقامه درشرح عقایدصدوق گفته حزب صوفیان صاحب قول اباحه و قول بحلول میباشند و حلاجرا با شیعه اختصاصی نیست و ایشان قومی از زندیقان و ملحدانند که نزد هر فرقه تظاهر میکنند بذین همان فرقه و برای حلاج چیزهای باطلی ادعا میکنند مانند مجوس برای زردشت و نصاری برای عیسی در ادعای آیات و معجزات ولی نصاری ومجوس نزدیکترند بدیانتها و ایشان دورترند انتهی

خواجه نصیر طوسی در قواعد العقاید گوید یکی از صفات سلبیهٔ خدا آنست که ممکن نیست در طرفی یا مکانی یا محلی باشد زیرا محتاج خواهد شد بمحل ومکان و ممکن نیست باو اشاره کرد دو مخالف ما هستند از سنیان مجسمه و مشبهه و صوفیه که صوفیه گویند جائز است خدا حلول کند در محلی و آن قلوب اولیاء است و نیز در همان رساله گوید و جائز نیست بر خدا یکی شود با چیز دیگری که

دو تا یکی بشود و این محال است مگر آنکه دو چیز هردو از بین بروند ویایکی ازبین برود ولی عدهٔ ازقدماء حکما وهمچنین صوفیه‌این مطلب‌را برخلاف عقل گفته‌اندانتهی

علامه حلی آیةالله اعلی‌الله مقامه در شرح کلام محقق طوسی‌در اینجا فرموده اتحاد حقیقی که دو چیز یکی بشود واضح البطلان است زیرا اگر آندوچیز بدوئیت خود باقی باشندکه باز دوچیز است‌واگر یکی از ایشان معدوم‌شود که اتحـاد معدوم با موجود معنی ندارد و اگر هر دو از بین برود و چیز سیمی بوجودآید این هم اتحاد دو چیز نخواهد بود بلکه اعدام دو چیز و ایجادچیزدیگری است ولی قومی از صوفیه گفته‌اند خداوند با بدنهای عرفا یکی میشود و این نیز غیـر معقول است. انتهی

و نیز دررسالهٔ سعدیه فرموده مذهب صوفیه مذهب پستی است که خداوند را در مـادیات آورده‌اند و در محلی مانند بدن بشری سکنی داده‌اندکه حال ومحتاج‌بمحل بشود وواجب‌الوجوده‌مانند ممکن نیست تا محتاج بمحل باشد.

و درکتاب نهج‌الحق فرموده مذهب‌صوفیه‌که ازسنیانند عین‌کفر و زندقه است و شیعه چنین مذهبی ندارد تعالی‌الله عن ذلك علوا کبیراً و خدا را حمد میکنم‌که ما را هدایت‌کرد به پیروی اهل‌بیت‌علیهم‌السلام در عقائد خودمان نه پیروی اهل فکرهای باطله‌که چگونه‌ایشان‌تبرك میجویند بقبور مشایخ خود با آنکه گاهی معتقدبحلول و گاهی باتحاد میشوند و عبادت ایشـان رقص و کف زدن است خداوند کفار بناهلیت رامذمت‌کرده درقرآن باین اعمال و فرموده وما کانت‌صلوتهم عندالبیت

الامکاء وتصدیة . انتهی

شهید ثانی صاحب شرح لمعه در رسالهٔ علم درایه گوید ضرر صوفیه در وضع وجعل حدیث دروغ ازهر کسی بزرگتر وبیشتر است زیرا آنان خود را بزهد بسته‌اند بدون علم و برای جذب قلوب مردم بمواعظ خود احادیث دروغ جعل میکنند

درکتاب منیة المرید ازپیغمبر روایت کرده انه قال اذا مررتم فی- ریاض الجنة فارتعوا قالوایا رسول الله وما ریاض الجنة قال حلق الذکر قال هی مجالس الحلال والحرام:

پس مراد ازاین روایت مجالس علم است نه آنچه صوفیه از خود بدعت کرده‌اند انتهی

علامه خوئی در شرح نهج گوید عجب است از صوفیه ذهبیه که برای رواج باطلهای خود شهید را از خود شمرده‌اند

خاك تیره کجا و عالم پاك زبدهٔ ابرار کجا وفرقهٔ اشرار

سید نعمت‌الله جزایری در انوار نعمانیه بعد از آنکه عقائد فاسده و اعمال باطلهٔ صوفیه رابتفصیل ذکر نموده وفرموده اما برای چه این مذهب اختراع شد برای چند چیز

اول آنکه خلفاء بنی امیه وبنی العباس میل داشتند مردانی رابنام زهد وعبادت وغیب گوئی بتراشند تا بتوانند با ائمه طاهرین معارضه کنند وعلم وزهد وکمالات اهل بیت رادرنظر مردم کوچك کنند نیافتند کسیرا که اقدام باین جنایت کند مگر همین فرقهٔ ضاله را و ازاین جهت استکه سلاطین ستمکار بایشان میل میکنند و برای ایشان بقعه وخانقاه

میسازند و مالهابایشان میدهند و در مطالب‌دنیا ازایشان‌دعامیخواهند واین متملقانرا مانند اهل(ع)بیت‌فرض کرده‌اند .

دویم آنکه‌این‌مسلك آسان‌است ولی راه دانش‌مشکل است‌زیرا هرعوامی میتواندچهل‌روزی گوشهٔتاریکی چله به‌نشیند وبسا شیاطین جن‌خودرابـاونشـان‌بدهند پس‌بیرون بیاید ورئیس بشود بدون آنکه پنجاه سال درس‌بخواند .

سیم آنکه میتواندبـاین‌مذهب‌خود رابمـال‌ومقام برساند و همه چیز را برای خودمباح بداند انتهی .

مؤلف گوید سودپیران ومرشدان تصوف آنستکه بی‌رنج وزحمت میخورند و عیش ونوش میکنند واماسودونفع مریدان آنستکه بـرای آنکه‌خطاهاوستمهاوزشت کاریهای‌خودرا جبران کنند وجواب‌وجدان خودرا بدهند کسیرامیخواهند که‌خطا هارا ازطرف‌خدابه‌بخشدو اورا تعریف کندمثلا تیمورشاه که بسیارمردمرا می کشت خودراصوفی‌نشان میدادیا آنکه‌بسیاری‌از سران‌وزارتخانه‌هاو ادارات‌دم‌ازدرویشی‌میزنندو بفلان‌عاشقعلیشاه‌سرسپرده‌اندوهریك سودطلب وصد سیاهکاری دارند ولی یك هوحق‌را جبران کارخودمیدانند .

ملا صدرافیلسوفشرق درکتاب کسرالاصنام که‌ردبر صوفیه‌است گوید جماعتی‌ازمردم‌فرورفته‌اندردتـاریکی‌جهل‌وکوری‌واحاطه کرده ایشانرا سفاهت‌و بطلان برای‌پیروی شیطان خیال‌ونادانی رامانند خود پیروی کرده‌اند که‌ادعای‌ولایت‌وقرب‌حق میکندومقام‌برای‌خودقائل‌شده وخیال‌میکنند دارای کرامات ومکاشفاتست وازاسرارالهی‌دم‌میزند لذا از تعلیم علم‌ومعرفت‌دست برداشته‌اندوازپیروی‌قرآن‌وحدیث خودداری

کنندوفهم وشعور خدائیرا معطل کرده‌اند وراه‌رشدوهدایترا ترك و و حرموا مارزقهم‌اللهافتراءبواسطهٔ نادانی وخبائث دست زده‌اندبدامان ناقصی‌بدتر از خود که‌ضلالت وغرور وکثرة خطا وسهووغلط وکوری اوشهادت میدهد برنادانی‌اوودرمقام عمل‌غرق آتش‌شهوات وفرو رفتهٔ بحرلذات واسیر ظلمات است چشیده ازنیش مارمنیت واژدهای‌شهوت همواره پرمیکندشکم خودراازشبهه‌وحرام واز گند خود آزار میکند دیگرانرا وبیشتر اوقات‌دربازی‌با امردان‌و باسفهاواحمقان عمر خودرا صرف میکند وپیوسته مشغول بآلات‌لهو ولعب‌است‌وباهمهٔاین کثافتها و مرضها عده‌ای از ابلهان‌ادعامیکنند که اودارای‌عرفان وشهود حق‌است وواصل‌شده‌بمقام قرب‌ومعاینه‌میکند جمال‌احدیرا ورسیده‌بلقاء سرمدی و فانی‌شده درحق وباقی‌مانده‌بحق وقسم بخدا این‌معانی‌را نمی‌فهمند مگر باسامی وبسامیشود که‌نظر میکنند بعلمای‌ربانی بچشم‌حقارت و میگویند اینهاعلماء ظاهرندوما اهل باطنیم تاکار بجائی‌رسیده‌صاحبان کسب‌وکار ترك کارخود کرده‌اندوچندروزی دنبال‌این کلمات رفته‌اند وچند کلمه از این‌موهومات‌یاد گرفته‌وخوششان آمده و آنمرشدجاهل این‌کلمات رابرایشان تکرار میکند گویاسخن ازوحی‌میراندو ازاسرار بلکه از سرالا سرار دم میزند وازدلهاخودرا مطلع میداند باین‌واسطه جمیع‌بندگان خدا راحقیرمیشمرد و عوامرادر عبادت مزدور میداند و علما را بواسطهٔ علم ازحق و شهود مستور میشمرد و میگوید آنچه صوفیه را باین اغلوطه و حقه‌بازی انداخته دوچیز است

اول مجاهده و ریاضت بدون علم بخدا و دیانت و کتب انبیا و اعتقاد بروزقیامت

دویم وقوع آنچه خرق عادت وکرامت میشمارند مانندشعبده و حیله و فال و تطیر و اگر فرضاً چنین کارها از نفوس خبیثه سربزند یا اثر شعبده وچشم‌زدن است و یاکمك‌شیاطین‌ومهلت‌خدائی‌است برای زیاد شدن عذاب ایشان و بیشتر چیزی‌که عوام صوفیان وواعظان عوام ما دراین زمان بهم میبافندخیالات شعریه و اشعار شعراء خطاکاراست در حالیکه در قرآن مذمت شده و مجالس ایشان مملو است ازاشعار عاشقانه و شمایل محبوب و لذت وصال و درد فراق یار وچنین‌مجالس را پر نمیکند مگر اراذل عوام وسفیهانیکه دلشان مملو از شهوتست‌و و همواره بفکر لذات و هم آغوش بودن با صورتهای ملیح و نغمه های شهوت‌انگیز ودلباختن با دلبرهای خیالی میباشنگ وشنیدن چنین آواز ها مانندکبریت است و هیزم برای عوام و اراذل ناقص‌العقول

و گوید صوفیه خود را بی‌نیاز میدانندازاعمال و عبادات‌ظاهری تا آنکه قومی از ایشان میگویندبا خدا یکی شده‌ایم وحجاب‌برداشته شده و چنین وچنان می‌بینیم و خود را بحسین حلاج شبیه میکنند و استشهاد بکفر او که گفته اناالحق یابکفر ابویزید که گفته سبحانی ما اعظم شأنی میکنند و چنین سخنان ضررش در میان عوام بیشتر است‌از هر زهرکشندهٔ حتی آنکه عدهٔ از اهل فلاحت دست از کار کشیده و چنین ادعاها از خودظاهر ساخته‌اند زیراچنین کلمات برای‌خودخواهان لذت دارد و هیچ‌کودن پستی‌از گفتن چنین کلماتی عاجز نیست‌وهر گاه عالم دانشمندی بر او انکارکند و نهی نماید میتواند بگوید نهی تو از علم وجدل‌است و علماء ظاهری‌کلمات ما را نفهمیده‌اند وبچنین‌کلماتی اغلوطه کندومسلمین را درفساد و گمراهی اندازد وکسی‌که چنین‌ادعا

کند کشتن او افضل است اززنده کردن ده نفر

قسم دویم ازمزخرفات صوفیه کلمات خوش خطوخال است که ظاهر خوب و باطن پوچ ونامرغوب داردوخود اوهم نمیداندچه‌میگوید و گاهی کلمات شرع‌را ازظاهر آن حمل میکنند بمعنی دیگری‌وازمعنی اصلی برمیگردانند بمعنی باطلی و آنرا باطن میگویند نماز و سایر عبادات را ولی و قطب میدانند و محرماترا دشمنان مینامند و این شرعا جائزنیست زیرا اگر الفاظ را از معنی آن برگردانندبدون‌اذن شارع وبهر معنی دل‌بخواه حمل‌کنند دیگر اعتماد نیست بالفاظقرآن وکلمات معصومین(٤) وکلام خداو امام دیگر فائده‌ندارد زیرا معانی‌دل بخواه بسیار وباعث تفرقه خواهد شد واین کار از مفاسد بزرك‌وبدعت هائی است که صوفیه شیوع داده‌اند وتمام شرع وشریعت راچون‌باطنیه خراب و واژگون کرده‌اند زیرا کلمات شرع رابهر چه خواسته‌اند حمل‌کردند.

پس دوری‌کردن ازصوفیه واجب است زیرا شر ایشان اعظم از شیاطین است وشیاطین بواسطهٔ ایشان میربایند دین را دوری کن ای مسکین ازمحفل این‌جهال منافقین که مفلسند در عقل‌ودین

ملا محسن فیض‌کاشانی درچندکتاب مذمت صوفیه نموده‌از آن جمله درکتاب بشارات ص ١٤٤ میگوید

با اینکه صوفیه ادعاهای بزرك دارند حتی عوام ایشان‌که قابل گفتن نیست ای کاش بدعوی قناعت میکردند و بدعتهادردین‌نمیآوردند از بلندکردن صدا بذکر و اظهار وجد و آواز و اشعار ضمن اذکار و کف زدن و رقص وبالا وپائین شدن حتی آنکه یکنفر درشدت شوق

و خیال صورت خوشگلی و رقصیدن دیوانه وار بر زمین میافتد و دست راست براین گذارد و بچپ سیلی بر آن زند و دماغ دیگری رابکتف خود بشکند و آب دهان برصورت آن افکند و با تف اوتبرك جویند و با غلامی دست بگردن وماچ و بوسه کند ویکی از ایشان ادعای غیب کند و کرامتی که هیچ پیغمبر ادعا نکرده ادعا کند با جهل خود باحکام شرع وبا وجود این بر سر او ازدحام کنند وچشم و گوش بر او فرا دهند و گاهی خود برقدم او افکنند و نزد اُوسجده کنند ودست وپای اورا ببوسند لیحمل اوزارهم کاملة یوم القیمه

ودر کتاب کلمات طریفه ص۷٦ گوید تقبیح بعضی ازمردم تصوف گمان میکند بجائی رسیده که هرچه خواهد میشود بتوجه ودعای او شنیده میشود درملکوت واورا جواب گویند درجبروت نام اوشیخ است ودرویش وباین ادعا مردمرا فکنده بتشویش افراط وتفریط کنند در حق اووتجاوز نمایند دربشریت اوازخواب وبیداری خود چنان تعریف کند که مردمرا بشك اندازد گاهی ادعای غیب کند وگاهی گوید فلان شاه رومرا من کشتم ولشگرعراقرا من یاری کردم وسلطان هند را فرار دادم ولشگر نفاقرا بر گردانیدم یافلان مرشدرا برزمین زدم ویافلانی راکه با ارادت نداشته فانی کردم وبساشود دراطاق تاریکی نشیند وچله گیرد وچنان نماید که روزه گرفته وحیوانی نمیخورد وخواب نمیکند برخلاف شرع تا آنکسیکه بخداسر نمیسپرد باوسر سپرد افتری علی الله کذباً ودرص۷۸

گوید : بعضی بنام تصوف خرقه دربر کنند وحلقه زنند اختراع کنند اذکاری و بغنا بخوانند اشعاری فریاد کنند بتهلیل بدون معرفت بسیل

بدعت کرده صدای حماروررقص‌را صیحه های زشت درشت زنند آیا از کتکی‌درد دارندیاازخداشکایت‌دارند آیاخدادوراست که‌اورامیخوانید یاخوابی‌را بیدارمیکنید تعالی‌الله خدارا خواب نگیرد وزبانها اورابه غلط نیافکند مانند ماهیان دریا ذکـربگـو واذکر ربك تضرعاً وخفیة

دون‌الجهرانه‌لیس‌منکم ببعیدبل‌هواقرب‌الیکم‌من‌حبل‌الورید‌ودرص۷۹ گوید

بعضی‌ازصوفیه‌ادعا میکند مشاهدهٔ معبودوتجاوزازمقام محمود وملازمهٔ عین وشهودرا ونمیداند هررا ازبربهم میبافد برای خرکردن عوام خر خیال‌میکنی سخن ازوحی‌میراند واز آسمانها خبرمیدهد بندگان خدا را درعبادت مزدورمیداند وعلمارا ازخدا مستور میشمرد مردمرا بقدم خودافکند واذن شهوترانی‌دهد وشبها ترا تجویز کند میخورد بامریدان مانند چهارپایان وباکی‌ازحلال وحرام ندارد گاهی میگویدتکالیف‌برای تطهیرقلب است وچون نشدنی‌است فائده ندارد و گاهی گوید اعمـال اعضاء وجوارح ارزش‌ندارد نظرحق بدلهـااست ودل‌ما شیدای حق‌است و گناه مارا ازحق بازندارد کلاسیعلمون اعمال توازتواست ای‌بیچـاره

نخواندهٔ لهاماکسبت وعلیهاماا کتسبت(از کوزه برون همان طراوت که دراوست)بدن تابع دل‌است ای نادان اعضاکه بعصیان است دردل‌طغیان است ایهـاالمغرور فـاذهب فمـن تبعك منهـم فان جهنم جزائکـم جزاءموفوراً .

شهیداول محمد بن‌مکی رئیس‌الفقهاء والمجتهدین در یکی از مجامع‌خودچنانچه‌درفوائدالرضویه‌ص٦٤٦ گویدتوجه‌صوفیه‌بکثرةخوراك وشکم پروری بجائی‌رسیده که‌نقش‌انگشتربعضی‌ازایشان اکلهادائم‌است

ودیگری آتناغدائنا ودیگری لاتبقی ولاتذراست وتفسیر کرده‌اندالشجرة الملعونة فی‌القرآن‌رابخلال‌بعد از طعام والاخسرین اعمالا را بکسیکه نان‌تریدکندودیگری‌بخورد وبعضی‌دیگرتفسیر کرده‌اندبآنکس که‌درایام خربوزه کارد نداردوبعضی‌ازایشان میگویند عیش میان دوخاء خوان و خلال‌است وطشت وابریقرا قبل‌ازطعام مبشروبشیروبعد ازطعام‌منکر ونکیر گویند. انتهی

شیخ بهائی درکشکول بسیاری ازمزخرفات صوفیه‌رانقل کرده مابعضی‌ازآنرا نقل‌میکنیم درص۴۳میگوید بعضی‌ازبزرگان صوفیه گفته تصوف مانند مرض سرسام است اول‌آن هذیان وآخرآن سکون‌است ودرص۴۸ گوید سری سقطی‌مرشد صوفیان گفته‌روزی‌به بیابانی‌نزدیك کودالهٔ آبی‌رسیدم ازسبزی وآب‌آن تناول کردم و گفتم اگرحلالی در دنیا خورده باشم همین‌است باقی‌هرچه خوردم حرام‌بود (پس‌مثنوی بی خود گفته« گرشود عالم پرازخون مال‌مال کی‌خوردبنده خدا الاحلال) و درص۲۵۲ گوید بعضی‌ازصوفیه راگفتند آیانمیفروشی شولاوخرقهٔ خود راگفت هرگاه صیاد شبکهٔ خودرابفروشد پس‌بچه‌چیز«مردمراصید کند ودرص۳۱۸ گویدشبلی‌مرشد صوفیان‌ماه رمضان‌عقب‌امامی‌نمازمیخواند امام قرائت‌کردآیهٔ ولوشئنالنذهبن بالذی او حنالیك شبلی‌چون شنید نعره زد ونمازخودرا باطل‌کردمردم گمان کردند روح‌ازبدن‌اومفارقت کرده شبلی‌شروع کرد بلرزه و میگفت اینطورخطاب‌میکنند بادوستان ومکررمیکرداین کلامرامؤلف گویداین‌یکنوع تعرض‌بخدابلکه تمسخر بکلام اوست ودرص۳۱۸ گوید بعضی‌ازصوفیان شنید آیهٔارجعی‌الی‌ربك

راضیةمرضیةراواین کلامرامکرر کردوفریادمیکردچه‌قدربگویم ارجعی و برنگرددوددرص. ۵۲نقل کرده که سفیان ثوری صوفی برای فریب دادن مردم لباس‌نرم درزیرولباس زبردرروی لباسها پوشیده‌بودبحضرت‌صادق ایرادکردچرالباس‌نرم پوشیده‌اید حضرت درزیرلباس‌خودزبرپوشیده بود باونشان داد وفرمود لباس‌روبرای مردم است‌ولی‌تولباس‌زبررابرای‌مردم روپوشیدهٔ که مردمرا گول زنی‌ومشت اورابازکرد . وهم‌چنین کلامی‌از زمخشری درطعن صوفیه نقل کرده که‌خواهد آمد .

علامه نوری صاحب کتاب مستدرك گوید صوفیه درریاضات و تهذیب نفس متوسل‌شدند ببدعتها و کارهای حرام ودست ازپیروی‌شرع برداشته‌اند از اینجهة ازاهل شرع ودین‌جدا شده‌اند جهة دیگری که از دین دورافتاده اند ادعاهای محال وبلند پروازیهااست که پیغمبران‌ادعا نکرده‌اند وچیزهائیکه لایق مقام قدس حضرت پروردگار نیست قائل شده‌اند که واجب است خداراازآن‌منزه دانست‌واگربعضی‌ازفقها گاهی مراجعه میکنند بکلمات صوفیه فریفته مشو زیرا آنها خیال‌کرده‌اند باستشهاد کلمات ایشان میشود کسیرا هدایت‌کرد وهمین باعث‌شده که صوفیه بعضی‌ازدانشمندان شیعه راازخود بدانند واین مصیبت بزرگی است‌که عالمی‌را ازاهل‌بدعت بدانند .

پس‌باید باهل علم‌تذکرداد که آنچه‌ازاهل‌بیت وائمه‌معصومین(ع) رسیده کافی‌ووافی‌است ودیگران خود گمراهند مؤلف گویدزمان‌ماعالم نمایان فاسد زینت مجلس‌درویشان جاهل‌میشوند واینقدر نمیدانند که مجلس‌بدعت واجب‌الاجتناب است .

محقق‌قمی صاحب قوانین که‌نام‌اومیرزاابوالقاسم‌استدراواخر

جامع الشتات فرموده ذکر وفکر صوفیه تمام باطل است و صورت مرشد در فکر مرید کفر و شرك است ودر بطلان آن تحقیقاتی فرموده هر که خواهد مراجعه کند .

سید مرتضی رازی صاحب کتاب تبصرة العوام وغیره در تبصره ص۷۵ فرموده صوفیان تمام ازاهل سنت‌اند وهر که سنی باشد ایشانرا اولیاء وصاحب کرامت داند واین صوفیه شش فرقه باشند .

اول حلاجیه رئیس ایشان حسین حلاج ساحر که درسحر مهارتی داشته ودرسحر شاگرد عبدالله بن هلال الکوفی بود وابویزید نیز ازایشان است و کتب ایشان همه کفر وزندقه است وفرماید عجب است از علماء سنی بااینکه اینها إعای خدائی کرده‌اندایشان‌را اولیاء وصاحبان کرامت دانندو بااین حال برشیعه طعن زنند که عبدالله بن سبا واصحاب او گفته‌اند علی خدا است وابوالخطاب دعوی کرد حلول خدارا درائمه نعوذبالله عما یقول المشرکون بااینکه ماشیعیان ایشانرا کافر واهل آتش دوزخ میدانیم و خرافات آنقوم که دعوی اتحاد وخدائی کنند بیش از آنستکه ذکر شود و معجزه‌هائیکه نامش کرامت نهند جمله زرق وشعبده وسحر باشد .

فرقهٔ دویم از صوفیان خود را عشاق گویند و گویند انبیا بغیر حق مشغول شدند و خلق را بتکالیف خوانند و از خدا بازدارند پس التفات بقول انبیا نباید کرد و بتکالیف نباید مشغول شد که بیحاصل است غزالی در کتاب میزان گوید با یکی از شیوخ صوفیان مشورت کردم که مواظبت کنم بقرائت قرآن مرا از آن منع کرد و گفت علائق دنیا وجاه علم از دل بیرون کن و در خانه بنشین و اندیشه را بزبان جمع کن و میگو الله الله و این فرقه گویند نبوت کسبی است و خود را

اهل حقایق دانند و بهترین خلق شمرند از همین جهت منزوی شوند و رفت و آمد با خلق نکنند و گویند هر که بفکر وریاضت مشغول شد صفای دل حاصل کرد و مستعد قبول علوم غیب گردید واین نبوت باشد کسبی بهتر از نبوت عطائی و گویند شاهان خاص الخاص خودرا بجائی نفرستند و رسول نزد خلق نگردانند و خود را از انبیا بالاتر دانند و گویند انبیا بحکومت و ریاست وحب جاه مشغول شدند و ما اعراض کردیم و گویند جز وی از خدا در شخص حلول کند و گویند سلیمان روزی بربساط نشسته و باد آنرا میبرد خلقان بنظر تعجب نظر میکردند برزگری بیل بر دست و اصلاح زمین میکرد و توجه بسلیمان ننمود سلیمان بوی گفت چرا بصنع خدا ننگری مانند دیگران برزگر گفت شوق و محبت خدا مرا از آن بازداشت و اگر تورا چنین شوق بودی طلب ملك و حشمت نکردی صد هزار لعن بر آن زندیق باد که اعتقاد کند شوق و محبت برزگری بیش از پیغمبر خدا باشد و این سخن قبول نکند مگر بی‌دین خدا نشناسی و این طائفه سنی باشند.

زندیقی ازایشان کتاب نوشته میگوید چندین سال درعالم گردیدم در طلب حق و از هر که طلبیدم شفای من حاصل نشد بمکه رفتم و مجاور شدم شبی در خواب منظری نورانی دیدم ازوی سئوال کردم تا مرا راه حق نماید ریش شخصی بدستم داد و گفت اینرا محکم دار که حق است چون بیدار شدم ریش خود را در دستم دیدم باین شعر استشهاد کردم

تو بقیمت ورای هردوجهانی چکنم قدر خود نمیدانی

و گویند رسول گفته من عرف نفسه فقد عرف ربه یعنی خود را

بشناسد که جزوی از خالق دروی حلول کرده

فرقه سیم نوریه گویندحجاب دومیباشد نوری و ناری نوری اشتغال بصفات خوبست چون توکل و تسلیم ووجد و ناری اشتغال بصفات شیطانی است چون فسق و فجور وحرص

شخصی حکایت کرد که یکی از این صوفیه که خودرا اهل تسلیم میخواند با من رفاقت کرد روزی مرا گفت دوش در خواب شدم فلان شخص بیامد دست برپای من نهاد با خود گفتم اگر بگویم چه میکنی برخلاف رضا و تسلیم باشد سکوت کردم تا دست بالا برد تا آنکه زیر جامه را بگشود و مقصود خود را از من حاصل کرد آنشخص گفت من گفتم چون دوش ساکت بودی امروز چرا اورارسوا کردی صوفی گفت نخواستم عیب اورا بگویم بلکه خواستم بر تو معلوم کنم رضا و تسلیم خودرا و این قوم گویند صهیب و عمر از ما بودند و گویند نبایدخدا را عبادت کرد از بیم دوزخ یا شوق بهشت و گویند آنکه عبادت کرده روز قیامت بیاورند خدا گوید ای بندهٔ من بهرچه مرا عبادت کردی گوید نه از بیم دوزخ ونه طمع بهشت اگرمرا دوزخ افکنی باك ندارم خدا گوید ای ملائکه این شخص کذاب را هیچ مکافاتی نیست جزجوار تجلی من آنگاه خدا خود را باو بنماید وحال آنکه رسول خدا(ص) که مجمع جلالت بود میگوید اعوذبك من النار وعلی(ع) میگوید اجرنی من الجحیم وهولها العظیم

فرقه چهارم واصلیه گویند چون معرفت حاصل شود واصل شود و تکلیف برخیزد و تمام محرمات بروی حلال بود هرچه کند نیکو بود اگرچه با مادر و خواهر خود مجامعت کند مباح باشد اگر یکی از

ایشانرا شهوت غالب‌شود و از دیگری‌مجامعت طلب کندو او منع‌نماید واصل نباشد و اگرکودکی یا مرد بیگانهٔ اجـابت کند شهوت او را بدرجهٔ ولایت رسد و ازاولیای کبار باشد زیرا راحتی بواصلی‌رسانیده و عارفان زمان ما اعتقاد بگوروقیامت وحشر و نشر ندارند و گویند عالم قدیم است.

فرقهٔ پنجم اهل ریاضت گویند بعلم و درس ونظر اعتبار نباشد بلکه حرام بود و معرفت بمجاهده و تلقین شیخ حاصل شود و گـویند ایمان فعل خدا است و افعال خدا مخلوق نباشد و گویند انبیا کمالرا بریاضت کسب کردند و این قوم زهد بخرج دهند وخرقه وشولابدهند ومرید را بخلوت نشانند واز علوم دین‌هیچ بهره ندارند وتدلیس‌نمایند وعلما و اهل‌بیت علیهم‌السلام را دشمن دارند.

فرقهٔ‌ششم قومی باشند شکم‌پرست خرقه پوشند وسجاده ترتیب دهند و از حرام احتراز نکنند نه علم دارند نه دیانت باطراف عـالم میگردند بهر لقمهٔ و طالب طعام ورقص باشند وچون شکم‌سیر کردند روی در روی کنند و سخن ایشان همواره آنستکه فلان شهر و فلان خانقاه طعامهای نیکو سازند وسماع‌وآوازنیکو دانند اگردرسمرقند بشنودکه در مصر خانقاهی است‌که طعام بسیار بخلق دهند قصد مصر کند هیچکس دون همت‌ترازایشان نباشد انتهی) درتبصره‌بسیارخرافات صوفیه را نقل‌کرده هرکه خواهد مراجعه کند.

عالم زاهدشیخ‌علی اکبر نهاوندی درکتاب عبقری‌ج۱ص۵۶ بعد از آنکه احادیث معتبری نقل کرده در ذم صوفیه از آنجمله لعن امام زمان(ع)راراجع بحسین حلاج پس فرموده ایعزیز بفکرصحیح تأمل کن

و ببین گروهیکه پیوسته معارض ائمهٔ تو بوده‌اند و بتزویر بندگان خدا را ازجاده هدایت ربوده‌اند اگربطریقهٔ ایشان سالك شوی دانی که گناه تو را بر دیگری نخواهند نوشت ولا تزروازرة وزر اخری و بسا باشد

که گول آن میخوری که بعضی ازکوتاه فکران شیعه نام اینهارابخوبی یادکرده‌اند یاآنکه برای ایشان کرامات ذکر کرده‌اند یابعضی ازایشان را شیعه دانسته گول مخور زیرا اکثر بلاد شیعه در زمان سابق سنی بوده‌اند و بعد ازآنکه شیعه شدند ذکر و نام صوفیانی درکتاب وزبان ایشان باقی ماند .

مردم جاهل که نمیدانستند وبسیاری که درلباس اهل‌علمندفریب خورده غافل از اختراعات و بدعتهای ایشان میباشند ودرص٥٦بعد از نقل لعن صادرهٔ ازطرف امام‌زمان(ع)برحسین حلاج وتابعین او فرموده من آنچه شرط بلاغست با تو میگویم

تو خواه از سخنم پند گیر وخواه ملال

و درالصبح‌الاسفرص۱۸۱ فرقهای گمراه کننده‌را شمرده مینویسد فرقهٔ خامسه جماعتی‌ازصوفیه‌اندکه امامترا نوعی میدانند ومیگویندلازم نیست منسوب به‌پیغمبر(ص)باشد چنانچه مثنوی گوید

پس بهردوری‌ولیی قائم است　　تا قیامت آزمایش دائم است
پس امام حی‌قائم آن‌ولی‌است　　خواه‌از نسل‌عمرخواه‌ازعلیست

سید مرتضی درتبصره نقل‌کرده ازرسالهٔ قشیریه‌ص۸۳ که‌صوفیهٔ زمان ما از رقیت بندگی بیرون آمده‌اند و بحقائق وصال رسیده‌اند و حق را برایشان ملامت و عتاب نیست بر آنچه مرتکب شوندو یاترك نمایند و ایشانرا بکلی از خود بدربرده است و بشریت از ایشان‌بیرون

رفته (با اینکه پیغمبر اسلام فرموده انا بشر مثلکم) و گویند اگر شخصی پای در بهشت نهاده باشد نتوان گفت مؤمن است و ایشان جمله مجبره میباشند و روا دانند که تمام انبیا و رسل ابداً در دوزخ بمانند.

وحید عصره وزاهد دهره مقدس اردبیلی ملا احمد اعلی‌الله مقامه در جلد ثانی از کتاب حدیقة‌الشیعه که در حقیقت تمام فضایح صوفیه را آشکار نموده و اثبات کرده بطلان تمام فرق آن‌را و زندقه و کفر صوفیه را هویدا نموده لایخفی چون صوفیه دیدند مقدس اردبیلی مرد معتبر و معروفی است نمیشود او را هو کردیا عیبی برای او ذکر کرد گفتند کتاب حدیقة‌الشیعه از او نیست ولی علمای متبحر بطور قطع کتاب حدیقه را از آن جناب میدانند ما برای تذکر بعضی از علمای بزرك را که تصریح کرده‌اند باین مطلب ذکر میکنیم تا جای شکی نماند

اول محدث خبیر حاجی شیخ عباس قمی در کتاب فوائد الرضویه ص۲۷ بعد از آنکه مرقوم داشته برای مقدس اردبیلی کتبی است مرغوب مانند شرح ارشاد و آیات الاحکام و شرح الهیات تجرید و تعلیقات بر شرح عضدی و برخراجیه و بعد ذکر کرده حدیقه را

دویم علامه خبیر ومحدث بی‌نظیر حاجی میرزا حسین نوری در کتاب مستدرك ص۳۹۳ و ثابت کرده بدلائلی که حدیقه از خود اردبیلی است.

سیم علامه ممقانی در کتاب رجال خود جلد اول وسیم

چهارم علامه متبحر شیخ حر عاملی در کتاب امل الامل و در کتاب اثنی‌عشریه حتی آنکه دراین کتاب مکرر میفرماید مولانا الکامل

العامل احمدالاردبیلی در کتاب حدیقه چنین فرموده

پنجم رئیس المحدثین صاحب حدائق در کتاب لؤلؤه

ششم علامه جامع متبحر ملامحمد طاهر قمی که تقریباً معاصر بوده با مقدس اردبیلی در کتاب ملاذالاخیار

هفتم عالم نقادخبیر صاحب ریاض العلماء

هشتم محدث صالح شیخ عبدالله بن صالح

نهم علامه ربانی شیخ سلیمان بحرانی بن عبدالله

دهم علامه قدوسی مرحوم مجلسی

یازدهم محدث قمی و فاضل محلاتی در سفینه و در کشف الاشتباه

دوازدهم شیخ جلیل آقای محمد علی کرمانشاهی که فرموده بودن کتاب حدیقه از مقدس اردبیلی مانند خورشید آشکار است. وانکار آن مانند آنستکه میرزامخدوم سنی در نواقض الروافض گفته استبصار از شیخ طوسی نیست .

سیزدهم عالم متبحر سید حبیب الله خوئی در جلد شرح نهج البلاغه ص ۲۸۳ .

چهاردهم تصریح خود کتاب حدیقه در بسیاری از مقامات چنانچه حاجی نوری درمستدرك چند مورد راذکر کرده فلیراجع ملاسلطان علی صوفی گون آبادی درخاتمه سعادتنامه خود اقرار کرده که حدیقه الشیعه از آن جنابست ولی برای فریب عوام والا کتاب سعادتنامه او مملو است ازعقائد کفر وزندقه است برضد حدیقه الشیعه علی ای حال محدث قمی وحاجی نوری نقل کرده اند که چون صوفیه زشتی ها ومفاسد خود را در

این کتاب دیدند وعظمت شأن ومحترم بودن مؤلف را نزد تمام مردم مشاهده کردند نتوانستند برای مؤلف چیزی بگویند ناچار شدند نسبت کتاب را بآنجناب انکار کنند وچنك زدند بسخنی که ازتارعنکبود سست تراست مؤلف گوید کفارهم میگفتند قرآن کلام خدا نیست چون نتوانستند برای محمد(ص) عیبی ذکر کنند مانند سنیان که دیدند حدیث غدیر یا سوزانیدن درب منزل فاطمه (ع) وقصهٔ کربلا برضر رایشان است تمام را انکار کردند مگر بعضی ازاهل انصاف که مشت خودرا باز کردند صوفیان نیز از هم مذهبان سنی خود اگر بد تر نباشند بهتر نیستند زیرا سواد علمی که ندارند و از احادیث آل محمد (ص) مطلع نیستند اگر کسی بخواهد باایشان بحث کند تهدید میکنند وتکذیب مینمایند چنانچه چندین مرتبه خود مؤلف مبتلا بتهدید ایشان شدام .

علامهٔ امینی در کتاب شهداء الفضیله ص ۳۷٦ مینویسد عالم کامل فقیه الشیخ حسن البیهودی قائنی ازعلمای ربانی ومجاهد بود ودر نشر احکام و اعلام کلمهٔ دین کوشش داشت در نجف اشرف نزد آیة اله شرابیانی علم خود را کامل وبراقران تفوق پیدا کرد وچون بوطن خود بر گشت که در نواحی قائن قریه بیهود باشد بنشر احکام واقامهٔ حدود واثبات برهان براصول وفروع مشغول شد و در آن قریه عدهٔ صوفی طاوسی از اتباع ملا سلطان علی گنابادی بودند چون عالم مزبور خواست ایشانرا هدایت کند وازبدعتها باز دارد شبانه بمنزل او وارد شدند وبا جراحات اورا با عیال او که حامله بود شهید نمودند وهرچه درخانه بود غارت کردند چون صبح شد مردم مطلع شده وغوغا برخواست حاکم وقت امیرشوکت الملك محمد بن ابراهیم قاتلین را دستگیرو پس از اقرارسه نفرایشانرا

کشت سنه ۱۳۰۰ قمری

پس بنا برانچه ذکرشد از تصریح جمعی که همه ازاهل‌فن‌رجال وحدیث می‌باشند دیگرجای تردید نیست که‌حدیقه ازمقدس است مگر کسی که اهل غرض باشد وفعلا ما مختصری از حدیقه نقل میکنیم

ازجمله میفرماید اصل مذهب صوفیه ازمخترعات سنیان است و اول کسیکه باین نام‌نامیده شدابوهاشم کوفی که صوف یعنی‌پشم‌میپوشید و قائل بحلول واتحاد بود مانندنصاری‌لکن نصاری‌درحق‌عیسی‌میگفتند واین ملعون درحق خودش میگفت واز طائفه بنی امیه و جبری مذهب بود ودر باطن بی‌دین ودهری بود وغرض اوازایجاد صوفیگری خراب کردن اسلام‌بود.

تا اینکه میگوید اکثر این‌فرقه در ظاهربمذهب حنبلی ومالکی بودند وشبلی مالکی بود وذوالنون که شاگرد مالك بود وبسیاری از ایشان درباطن‌زندیق بودند.

تا اینکه میفرماید از ائمه علیهم السلام احادیث بسیاری در رد این طائفه وارد شده ووارد شده لعن‌براین‌اهل‌بدعت از ائمه(ع) بلکه‌از پیغمبر که خدا و ملئکه ایشانرا لعن میکنند سپس مذاهب ایشانرا تا ۲۱ مذهب شمرده وریشهٔ تمام را دومذهب شمرده که همه باین دو مذهب معتقدند یکی قول‌باتحاد ودیگرقول بحلول وباقی مذاهب‌ایشان فرع ایندواست

اما حلولیه‌میگویندخداوند جل وعلی‌حلول کرده درجمیع بدنهای‌ما واماتحادیه میگویند

خداوند سبحانه وتعالی یکی شده ویکی بوده با هر چیزوخدا را تشبیه میکنند بآتش وخود را بآهن‌سرخ شده واین کفر و نذقهٔ‌خالص است که هیچ دهری وطبیعی جرأت چنین مزخرفی نکرده وبدن انسان از این کفر بلرزه میآید و کسیکه مختصرعقلی داشته باشد بطور قطع میداند که تبدیل ممکن بممکن‌یا تغییر کردن بواسطهٔ‌همد گرانمیشود قیاس با واجب الوجود نمود وهردو ازاین طائفه را لازمه آنستکه خداوند هزاران باشد زیرا درویش وعارف هزاران میباشد درهر زمانی .

پس نقل‌میفرمایدازصاحب کتاب‌بیان الادیان که‌قول بحلول‌واتحاد اول ازجرمانیه بوده بعد هم صائبین وبعد از ایشان نصاری تا آنکه می‌فرماید:

چون‌رؤساءسابق‌صوفیه مانند حسین حلاج وبایزید راچنین‌عقیده بوده ایشانرا ازغلاة شمرده‌اند بلکه ازغلات ناصبی میباشند ومتأخرین ایشان مانند محیی الدین اعرابی وشیخ عزیز نسفی و عبدالرزاق کاشی ازحد کفر وزندقه تجاوز کردند و گویند هرموجودی خدااست خدا منزه است‌از آنچه‌این‌ملحدین و کفار گفته اندوعلت‌چنین‌طغیان‌در کفر آنستکه ایشان کتب فلاسفه را دیدند و آگاه شدند بر اعتقادات فاسدهٔ افلاطون قبطی و گفتار قبیل اورا دزدیده ولباس آنرا تغییر دادند بنام وحدت وجودچون‌از ایشان سئوال کنی وحدت وجود چیست‌خدعه کنندو گویند دربیان‌نگنجد و بریاضات ومجاهده‌وخدمت‌پیرمرشد درك خواهد شدو بهمین نحو احمقانرا متحیر کرده‌اند و عمر سفیهانرا ضایع نموده اند تا آنکه دربیان‌فرق ایشان میگوید

فرقهٔ اول وحدتیه که میگویند هر کسی خدا است و ایشانرا کفر سخت تراست از نمرودوفرعون و شداد زیرا چیزهای غیرپاك‌را هم‌خدا میدانند نعوذ بالله

پس اگر ایشانرا کثرتیه بگویند بهتراست ازوحدتیه ومحیی‌الدین درکتاب فصوص وغیر آن چنین جسارتها را بسیارذکر کرده و در اول کتاب‌فتوحات‌خود گفته

سبحان من اظهر الاشیاء وهو عینها

یعنی‌منزه است خدائیکه چیزها راآشکار کرد وحال آنکه خود عین آن چیزها است

علاءالدوله سمنانی درحاشیه آن کتاب گفته

ان‌الله لایستحیی من‌الحق

ای شیخ گمراه اگر کسی بتوبگوید فضلهٔ تو عین تو است غضب خواهی کرد پس چگونه چنین هذیانها را نسبت میدهی بخالق سبحان توبه کن‌وازاین ورطهٔ هلاکت فرارکن که دهریان ویونانیان هم ازچنین اقوال عاردارند وشیخ عطاروملای‌رومی ومتأخرین‌صوفیه این‌مزخرفاترا نیکو شمرده‌اند ودرشعر ونثر خود آنرا ترویج کرده‌اند وهرکس که ادعای خدائی کند دوست دارند بکنایه ادعاکند یا صریح مانند فرعون وشداد ونمرود ونمیدانم چرا باشتباه افتاده‌اند این اواخر عدهٔ از شیعه که اعتقاد خیروخوبی بایشان دارند وحال آنکه بسیاری ازعلماءشیعه مذهب وکفر ایشانرا گفته ونوشته‌اندو ایشانرارد کرده‌اندآیا ندیده‌اند اگرعاقل باانصاف کتاب کافی باب دخول الصوفیه‌علی الصادق(ع)

را به‌بیند که چگونه حضرت ایشانرا باطل ساخته و با ایشان معارضه کرده میفهمد که صوفیه ازمخالفین ائمه بوده‌اند وهم‌چنین کلمات‌صدوق و سایرعلماء شیعه که کتابها نوشته‌اند دربیان فرق اسلامیه میفهمد که صوفیه سنی ناصبی کافربوده‌اند و با چشم پوشی از تمام‌اینها آیاشیعیان غافل چون شده که حکم معصومین (ع)را در بطلان ایشان درکتابهای محل وثوق ندیده‌اند

اگر کسی بگوید من ندیده ام جوابش اینستکه شرط احتیاط آنستکه دردین وبندگی وتقوای خود تأملی کنی وتفحص‌بنمائی تاامر برتو واضح شود وکفرایشان آشکار گردد وظاهراً چون شیعه دیده‌اند که‌ایشان گاهی مدح‌علی (ع)میگویند گول خورده‌اند دیگر خبر ندارند ایشان همه چیز را خدا میدانند ویا قائل‌بجبرند وهرچیز را از خدا ونیکو میدانند

محیی الدین ایشان در فص شعیبی گفته من عرف نفسه فقد عرف‌ربه

وچنین معنی کرده که هرکس خود را بشناسد که خدا است پس خدارا شناخته زیرا خداوند برصورت خلق خوداست بلکه عین‌خلق و حقیقت اوست پس علی را مدح میکنند تا شیعه را گمراه‌کنند و در حدیث وارد شده که مغرور نشوید بمدح ایشان‌از امام شما ونمی‌فهمند که محبت شرائطی دارد وهر طائفهٔ از نصاری و مجوس ویهود کلمات حق وباطلی را مخلوط میکنند آیا نمیدانند که صوفیه بسیار مخالفت دارند دراصول دین با شیعه واگرهم‌علی را امام‌اول بدانند چون‌حسین حلاج را خدا میدانند ـ

بااینکه ساحر کافری بوده چه فائده دارد بلکه تمام موجوداترا خدا بدانند خیلی منافات دارد ایمان باکفر وایشان چون اهل مکر وخدعه میباشند بهر طائفهٔ برسند خود را داخل میکنند مانند حسین حلاج که میان سنیان سنی بود و میان شیعه شیعه و ادعای نیابت امام زمان میکرد تا آنکه میفرماید ازجمله کفرایشان آنستکه مانند سایر بی‌دینان وزندیقان اخبارو آیاترا تأویل می کنند مطابق مذهب باطل خوددیگر آنکه نزد سفیهان ادعای غیب میکنند و آنرا کشف نام میگذارند که بکفار هند هم نسبت میدهند پس کسیکه احوال وکلمات ایشانرادیده باشد نباید ازایشان قبول کند اگربگویند ما شیعه میباشیم زیرا ایشان مجبورندتبعاًلرؤسائهم براینکه بجبر وتفویض وحب یهود ونصاری ودوستی ابوبکروعمر وعثمان ویزیدومعویه قائل باشند بلکه بحب جمیع فساق و مشرکین وکفارزیرا که همه‌را صورحق ومظاهرحق میدانندبلکه اگرصوفی اظهاربیزاری ولعن کفار ومنافقین نمود نباید کسی مغرور شودزیراایشان لعن‌راهم فعل خداورحمت میدانندبعدشرح داده‌فرقه‌و اصلیه راکه‌لواطهٔ فرزند خود را نیز حلال میداتند وبسیاری از مفاسد ایشانرا ذکرکرده تا آنکه‌میفرماید:

بدان که ترك نماز وسایر واجباب وحلال شمردن‌جمیع معاصی مذهب تمام صوفیه است چنانچه روایتی بهمین مطلب تصریح کرده الا آنکه‌بعضی‌ازمذاهب ایشان ظاهر میکنند کفریاتراو بعضی‌مخفی‌میدارند وبرای گول زدن سفها وجهال مواظبت بنماز وبعضی از فرائض دارندو میگویندهرگاه شهوت‌بریکی غلبه کرد و خواست بادیگری وطی کند و او مانع شد آن مانع‌بمقام وصول نرسیده بلکه کافر است وهرکس‌خود

را حاضر کند که بااو مجامعت کنند بمقام ولایت رسیده ومیگویند رابعهٔ زاهده وجمعی اززنان دیگربدرجهٔ ولایت واولیاء کاملین رسیدند برای آنکه قضاء شهوت دیگرانرا برخود نهادند ومزخرفات ایشان بسیار وموجب ملال وتطویل خواهد شد

فرقهٔ دیگر ازایشان عشاقیه میباشند که غافلند از آنکه عشق مرضی است ازامراض دماغی ومیگویند اشتغال بغیرحق ازنادانی است وبااین حال ادعای عشق میکنند باماهرویان وامردان وفرزندان مردم ومیگویند مجازپل پیروزی بحقیقت است وبیشترایشان از بی مبالاتی ونترسیدن از خدا عمداً کذب بررسول خدا می‌بندند وبدروغ میگویند این حدیث است ازپیغمبر (ص) ومبالغه دارند دراشعار وکلمات خود راجع بعشق امردان ودختران نیکو منظر واین فرقه را عداوت عظیمی است باانبیاء ومیگویند انبیا ما را مقید کردند بتکالیف شرعیه وما را مستور کردند از وصول بحق و عجب استکه نزد شیعه اظهار ولایت ائمه میکنند و با این حال اظهار محبت بعمر و ابوبکر را دارند برای خوشنودی اهل سنت .

فرقه چهارم تلقیه میباشند که نظر درکتب و تحصیل علوم را حرام میدانند مگر کتب صوفیه راآنهم نزد مرشد خودشان وعلوم شرعیه را مطلقا حرام میدانند ومیگویند آنچه درهفتاد سال تحصیل علم بدست آید از یکساعت تلقین مرشد حاصل شودو آنچه سالك راه یافته از تلقین شیخ است نه تعلم ازعلماء ظاهری وعلم منحصراست درعلم باطن وچله می‌نشینند درمقابل اعتکاف که درشرع وارد شده

خرب الله بنیانهم ودفع شرهم وطغیانهم

فرقه‌پنجم زراقیه که فقط مکر وخدعه دارند برای صید مردم و تعریف ازمرشد وپرکردن گوش مردم ازکرامات جعلی وخوردن اموال وهرکس ترویج وتعریف مشایخ ایشان کند اوراعلم وافضل دانندحتی آنکه مردیرا دیدم بی‌سوادبود همین قدر میتوانست اشعـار گلشن راز مرشد ایشان شیخ شبستریرا معنی کند میگفتند او اعلم و افضل است انتهـی .

علامهٔ مجلسی در عین الحیوة و نهاوندی در عبقری در ذیل کلام حضرت رسول یا اباذر یکون فی آخرالزمان قوم یلبسون الصوف

گوید صوفیه خود را مقابل ائمه انداخته اند چون رسول خدا بوحی میدانست واین هم یکی ازمعجزات حضرت است که خبر داده تا کسی گول ایشان نخورد چون میدانسته شرع حضرترا باطل خواهنـد کرد وبکفر وزندقه قائل خواهند شد ومردمرا ازعبادت وبندگی بـاز خواهند داشت لذا خبر داد پس‌ای‌عزیز من اگر پـردهٔ عصبیت از دیده برداری وبچشم انصاف نظرکنی همین جمله تورا کافی است دربطـلان ایشان باقطع نظر از احادیثیکه بسیار از ائمه وارد شده‌صریحاًودلالت برذم اکابرایشان دارد وقطع نظر ازاینکه اکثرقدما و متأخرین علمـاء شیعه رضوان‌الله علیهم مذمت‌ایشان کرده‌اندوبسیاری‌ردبرایشان‌نوشته‌اند مانند ابن بابویه وفرزندش شیخ صدرن رئیس محدثین که‌بدعای‌صاحب الامر متولد شده ومانند شیخ مفید که ستون مذهب تشیع بوده واکثر محدثین وفضلای نامدار مانند سید مرتضی علم الهدی وشیخ طوسی که بزرك شیعه بوده واکثر احادیث شیعه را او ضبط کرده ومـانند علامـهٔ

حلی وشیخ علی درکتاب مطاعن مجرمیه وفرزند او شیخ حسن درکتاب عمدةالاثقال وشیخ عالی قدر جعفربن محمد دویریستی درکتاب اعتقاد خود وابن حمزه درچندکتاب وعلم الهدی درچندکتاب وزبدةالعلمـاء ملااحمد اردبیلی وسایرعلماء نامدارپس ای عزیزا گراعتقاد بروزجزاداری امروز حجت خود را درست کن که فردا جواب کافی داشته باشی

نمیدانم بعد ازورود احادیث صحیحه ازاهل بیت رسالت وشهادت این همه بزرگواران ازعلمای شیعه بربطلان طریقهٔ صوفیـه در پیروی ایشان چه عذرخواهی آورد درمحضرخداوند سبحان خواهی گفت متابعت حسن بصری کردم که چندین لعن براو وارد شده یا متابعت سفیان ثوری که با امام جعفرصادق (ع) دشمنی کرده یا متابعت غزالی که بیقین ناصبی بوده و درکتابهای خود گوید بهمان معنی که علی امام بود منهم امامم و گوید هرکس لعن بریزید کند گناهکاراست ودررد مذهب شیعه کتابها نوشته مانند کتاب المنقذمن الضلال یا آنکه متابعت برادرش احمدغزالی را حجت میآوری که شیطانرا ازبزرگان اولیا خوانده یـاملای رومی صاحب مثنوی را شفیع خواهی آورد که ابن ملجم را تعریف کرده ودست حق واهل بهشت خوانده ودروحدت وجود که اعلای درجات کفر است اشعار گفته :

چونکه بی رنکی اسیر رنك شد

موسئی بـا موسئی در جنـك شـد

چون به بیرنکی رسی کان داشتـی

موسی و فـرعون دار ند آشتی

نعلهای بـاژ کونه است ایسلیم نفرت فرعون را دان از کلیم

تا آنکه گوید بلکه هیچ صفحه ازصفحات مثنوی نیست مگر آنکه جبریا وحدت وجودیاسقوط عبادت یا کفریات واعتقادات فاسده دارد و پیروان اوساز ودف ونی و آواز راعبادت دانند یا آنکه بمحیی الدین اعرابی پناه میبری که میگوید جمعی ازاولیاءرافضیان را بصورت خوك می بینندومیگوید بمعراج رفتم مرتبه علی را ازمرتبه ابوبکر وعثمان پست تردیدم چون برگشتم بعلی گفتم چون بود دعوی میکردی من از آنها بهترم الحـال دیدم که ازهمه پست تری وبالجمله او وامثال او ادعاهای بسیار دارند اگر از ادعاهای بلند ایشان فریب میخوری فکر کن شاید برای حب دنیا اینها را برخود بسته‌اند اگـرخواهی اورا امتحان کن چنانچه در خبرصحیح است که حضرت صادق (ع) فرمود علامت دروغگو آنستکـه تورا خبر میدهد بچیزهای آسمان وزمین ومشرق و مغـرب و چون از حلال وحرام ازاومسئلهٔ پرسند نداندپس چرا وحدت وجودرافهمیده‌اند وهرگاه خود صوفی معترف شود که کشف باکفر جمع میشود وکفـار هند صاحب کشفند پس برفرض که کشف ایشان مطابق واقع شدودروغ نباشد ازکجا برخوبی ایشان دلالت کند انتهی

کلام مجلسی مفصل است مراجعه شود بعین الحیوة .

سیدمحمدباقرخوانساری درکتاب روضات بعنوان حسین بن منصورکفر و زندقهٔ صوفیه‌را ثابت کرده و ضررایشانرا ازهرچیزبراسلام بدتر دانسته :

مؤلف گوید با اینکه رؤسای صوفی تمام سنی بوده‌اند چنانچه

ثابت خواهیم کرد با این حال بعضی از علماء سنی نیز ایشانرا مذمت کرده‌اند ما بعضی رانام میبریم .

ابن‌الجوزی حنبلی که اعلم علمای سنیان است در قرن پنجم کتابی نوشته بنام تلبیس ابلیس و در آن کتاب گوید ملامتیه قومی ازصوفیانند که بگناهان هجوم کرده‌اند و گویند مقصود ما آنستکه از چشم مردم بیافتیم واز آفت جاه وریا کاری ساقط شویم ومثل ایشان مانند مردیستکه زنا کرد بازنی واو آبستن شد بمرد گفتند میخواستی ذکر ترا بیرون کشی که منی ریخته نشود و آبستن نگردد گفت این عزل مکروه است گفتند نشنیدۀ که زنا حرام است

اقول مقداری ازکلام ابن جوزی بعنوان غزالی خواهد آمد .

زمخشری صاحب تفسیر کشاف سخت انکار کرده برصوفیه چنانچه شیخ بهائی نیز در کشکول ازاو نقل کرده در چند موضع ازتفسیر خود برصوفیه طعن ولعن کرده از آنجمله درتفسیر آیۀ ان کنتم تحبون الله

فاتبعونی که درسوره آل عمران است گوید اگر کسی دم از محبت حق میزند ودست برهم میکوبد وطرب میکند ونعره میزند پس شك مکن در اینکه او نمیشناسد ونمیداند خداچه ومحبت خدا کدام است وکف زدن وطرب ونعرۀ او نیست مگر برای آنکه تصور کرده درخیال خودش صورت ملیح خوشگلی را و آنرا از نادانی خدای قرارداده وبطرب آمده والا عقول بشر وغیر بشرمحال است بذات پروردگار محیط شود وگاهی این صوفیان نادانرا می‌بینی شلوارخود را پرازمنی نموده در حال نعره ووجد وطرب واحمقان مردم هم برگرد اورقت کرده‌اند واز گریه جامهای خود را ترمیکنند .

ابن خلکان دروفیات الاعیان درترجمه ابواسحق ابراهیم بن نصر کلماتی رد برصوفیه دارد .

دمیری متوفی سنه ۸۰۸ درکتاب خود حیوة الحیوان درعنوان عجل نقل میکند ازقرطبی از ابی بکر طرطوسی که از او سئوال کردند ازصوفیه که جمع میشوند درمکانی ومقداری از قرآن میخوانند پس یکی از ایشان شعر میخواند پس میرقصند وبطرب میآیند ودف میزنند آیا حاضرشدن با ایشان درآنجا حلال است؟ اوجواب داد مذهب صوفیه بطالت وجهالت وضلالة است واسلام نیست مگر کتاب خدا وسنة رسول واما رقص ووجد پس اول کسیکه آنرا بدعت نهاد سامری بود زمانیکه کوسالهٔ برای بنی اسرائیل ساخت آنرا سجده کردند و برخواستند و اطراف گوساله میرقصیدند واظهار وجد میکردند پس این رقص ومانند آن از دین کفاروبندگان گوساله است وهمانا درمجلس رسول خداو اصحاب اوچنان آرامش ووقاربود که گویابرسر آنهامرغی نشسته وسزاوار است سلطان ونواب اومنع کنند صوفیه رااز آمدن بمساجد وغیرمساجد وحلال نیست برای کسیکه ایمان بخدا و روز قیامت دارد با صوفیه و دراویش بنشیند الخ

مؤلف گوید قصهٔ سامری بعنوان حسن بصری خواهد آمد .

میرسید شریف جرجانی درشرح تجریددرمسئله ثالثه گفته سخن صوفیان برخلاف عقل وخرد است .

فخر رازی اشعری درکتاب اربعین خود درمسئله ۳۱ در نبوت گوید طائفهٔ ششم ازکسانیکه منکر نبوت پیغمبرها میباشند جمعی از صوفیه ودرویشانندکه میگویند اشتغال بغیر خدا حجاب ازخداومعرفت

اوست وانبیا مردمراخواندند بطاعات ومردمرا مشغول کردند بغیرخدا.

بخاری صاحب کتاب صحیح کتابی نوشته بنام فاضحة الملحدین وثابت کرده در آن کفر وزندقهٔ صوفیه ودرویشانرا .

حافظشیرازی با اینکه صوفیان اورا از خود میدانند گفته :

صوفی نهاد دام وسرحقه باز کرد
بنیـاد مکربا فلك حقه باز کرد

ونیز گفته

نقد صوفی نه همه صافی بیغش باشد
ای بسا خرقه که مستوجب آتش باشد
خوش بود گر محك تجربه آید بمیان
تا سیه روی شود هر که در او غش باشد

ونیز گوید

کجا است صوفی دجال فعل ملحد شکل
بگو بسوز که مهدی دیـن پناه رسیـد

دیگری گوید

الاخیل التصوف شـرخیل لقد جئتم بشیئی مستحیل
افی القرآن قال لکم اله کلوامثل البهائم وارقصوالی

و دیگری گوید

اگر ازخرقه کس درویش بـودی
رئیس خرقه پوشـان میش بـودی
اگر مرد خدا آنمرد چرخی است
یقین دان آسیا معروف کرخی است

وگر کف بردهن عرش است و معراج
یقین میدان شتر منصور حلاج

و شیخ عطار که ازخود صوفیان است درکتاب بی سرنامهٔ خود میگوید.

بت پرستی میکنی در زیر دلق مینمائی خویشر اصوفی بخلق

صوفیگری جامع تمام رذائل و گمراهیها و زیانهاست

از قبیل تنبلی خانقاه نشینی مفت خواری سربارجامعه بودن بی اعتنائی بقوانین واساس زندگی وشاعر مسلکی وخیال بافی و گوشه گیری وسرسپردگی بغیر یعنی از خود بی ارادگی وزبون شدن برای هرکس وناکسی ولاف و گزافهای دروغ وجریشدن برخدا وبی زنی وبی خانمانی و گدائی وبد گوئی باهل دنیا وبتاراج دادن هستی وخراباتی گری ودست کشیدن ازغیرت وسلحشوری ومیرانیدن روح شهامت و مردانگی وکشورداری وزهر آلوده کردن روح خداشناسی و بیکاری با آنکه هرکسی بایدپیشهٔ اختیارکند وبادیگران همدستی کندو بعلاوهٔ آنچه گذشت درصوفیگری است پندارها ودروغ پردازیها ولاف خدائی ونتك گدایی ورواج بدعتهاچنانچه خواهد آمددر بدعتهادرمطلب پنجم ولذا ابزاری شده برای پیشرفت کاراجانب ودشمنان

صوفیگری ابزار کار اجانب و دشمنان است

اجانب خصوصاً صلیبیها مدتها استکه سعی کرده اند در ترویج صوفیگری وبادست نوکران خود آنرا آبیاری کرده‌اند وبسیار کمك

باین بنگاه داده‌اند مثلا اول خانقاهیکه برای صوفیان ساخته شده خانقاهی بود که یکنفر نصاری برای ابوهاشم کوفی ساخت معروف کرخی و جنید بغدادی ازنصرانیت وارد اسلام شدند برای چه برای خرابی

تذکرة الاولیاء شیخ عطار که سرتاپالاف و گزاف صوفیان است ازثلث کیپ دراروپا چاپ میشود وبایران فرستاده میشود وزارت فرهنك سالهاست که پول بسیاری ازبیت المال را صرف چاپ ونشرودرس مطالب صوفیگری میکند ومثنویرا بنصف قیمت منتشر میسازد و مردم اجانب پرور مدتی وقت رادیوراصرف تعریف مثنوی وجذبه وخلسه اومینمایند سالهاست که ازاروپا تعریف صوفیگری را می‌شنویم امابرای مامیگویند نه برای خودشان دامهائی است که برای ما گسترده اندپوست خربوزه ای استکه درراه ما میگذارند مانندبزرگی که بخواهد چیزتلخی را ببچهٔ بخوراند میگویدبه به چه شیرین است بده من بخورم چون درجنگ صلیبی با آنهمه قتل وغارتها نتوانستند برمسلمین چیره شوندهمواره با این چیز-های ننگ آور خواسته انداسلامرا تضعیف کنند که مسلمین در کثافت و نادانی غوطه ورباشند تا آنها سواری بکشند .

یکی ازفضلانقل کرده که درروزنامهای اروپا دیده که تعریف از شیخ فخرالدین عراقی مرشد صوفیان کرده اند وازدلباختن اوبیك بچه درویش وبدنبال اورفتن و آنرا بزبان پارسی انتشار داده ونوشته‌اند که در این جهان عقل ومکانیکی ما اروپائیان شیفتهٔ بتهای مادی هستیم ولی این درویشان بی سر وپا بروشنی وخوبی زیبائی معنوی را در یافته‌اند وباین ژرفی مهرخدا را دردل جا داده اند .

مؤلف گوید باید باین غربیان گفت این ترانه‌های کودك فریب

را برای ما ننوازید اگر راست وخوبست چرا بزبان خودتان در میان ملت خودتان نشر نمیدهید

فلان شیخ گردن کلفت که عاشق بچهٔ میشود زیبائی معنوی آن کدام است ومهر خدا که دردل اوست چیست حیا کنید دست از سر ملت اسلام بردارید اگرچه در نفحات جامی زیادتر ازاین نقل کرده از رسوائی های شیخ فخرالدین ابراهیم صوفی عراقی همین غربیان اگر پایش بیافتد این صوفیگری وقلندری را برخ ما میکشند ومیگویند شما هنوز لیاقت تمدن ندارید بهرحال کسانیکه در ترویج صوفیگری وشاعری میکوشند ولو درایران باشند بدخواه ملت وخائن ودست پروردهٔ اجانبند خصوصا اجانب که می‌خواهند اختلاف بیاندازند آیا حیدر ونعمتی اختلاف نیست که هنوز بقایای این عادت شوم درشهرها ودهکده‌هاست حیدری مرید قطب الدین حیدر که مرشد صوفیگری بوده درشهر تربت مدفون است و نعمتی مرید شاه نعمت الله ولی شاگرد یافعی سنی است که مریدان این دونفر مدتی جنگ داشته اند وهمچنین دشمنیهای پائین محله وبالا محله وامامزاده سازیها ومصداق قرآن درست کردن وبرادر وپسر برای امام تراشیدن مانند جلال الدین اشرف دروغی ونخل و جنازهٔ مصنوعی وعلم جنبانی وحجله سازی وچرخ زدن وبردوش کشیدن ودست آویز هوسناکان وبی‌خردان شدن و ..و

کفار بصنایع مادی خود ترقی دادند ولی مسلمین بهزار دعوت‌های پرلجاج ضدونقیض بی‌پا مبتلا شده اند آیا بابی گری وشیخی وصوفی وقلندری ودرویشی وچله‌نشینی راکه آورده چگونه است که صوفی شدن پنج شرط داردیکی آنکه باید باهمه کفار خوب باشی وباکسی بدنباشی

چه‌شده که روزقتل عام کربلا ازطرف دولت عثمانی‌خانهٔ‌سید کاظم‌رشتی استاد سیدعلی‌محمد باب امانگاه‌ومحفوظ است چه‌شده‌سیدحسین‌شمس العرفاء صوفی مقابل مسجد شاه ومسجدجامع تهران خانقاه میسازد و گویند پاپ اعظم‌عکس اورا گرفته وعکس خودراباودادە وقرائن‌دیگر بسیاری میباشد که کفار صلیبی برای واژگون کردن اسلام صوفیگری‌را آورده اند مانند رهبانیت و گوشه‌نشینی که یادگار نصاری است بنام صوفیگری آورده اند درحالیکه پیغمبر اسلام میفرماید :

لارهبانیة فی الاسلام

یعنی رهبانیت وانزوا در اسلام‌نیست .

درجلد پنجم نامهٔ‌داتشوران استکه‌درزمان‌جنید درنزدیك‌بغداد جنگی‌روی‌دادبانصاری جنید باهشت نفرمرید بجنك‌رفت آن‌هشت نفر همه کشته شدند و کرامتی دورازعقل‌برای جنیدساخته و گوید قاتل آن هشت نفریك نفر مسیحی بود هماندم پس ازکشتن هشت نفر آمدمرید جنید شد وبدرجهٔ قطبیت رسید معلوم میشود این اقطاب ومرشدان یاصلیبی‌بوده‌اند ویا باآنها سروسری داشته اند .

پس کسانیکه مداح صوفیه ودرویشانند مانند آنستکه ظالمی را مدح کنند که خوب دزدی میکند باآنکه انسان‌باید دزدبراندازباشدنه دزدساز .

مسلمین صدراسلام باغیرت و سلحشور وجنگجو بودند و بر هر لشگری غالب بودند مسلمین ایران درقرن پنجم هجری ازیکسودرما - وراء النهرجلوی‌هجوم‌ترکان راگرفته بودندوازیکسوبکشورهندوستان حمله میبردند وازیکسو گیلانیان بحمله پردلخته وتشکیل دولت‌شیعه

میدادند وازیکسو تا بغداد را تحت نظر گرفته وخاندان آلبویه خلیفه
را مطیع خودقرارداده بودند با اینهمه جنگها وسرگرمیها سالیدهها
هزارمردان دسته دسته عزم آسیای کوچك نموده وبا رومیان مصاف می
دادند یکسال ازخراسان هشتادهزارتن روانهٔ آسیا شدندکه لبریز و
سرشار ازمردانگی بودند یکیارمورخین بنام استخری میگوید در هر
خانهٔ ازماوراء النهررفتم اسبیرا حاضر وشمشیری دردیوار آویختهدیدم
اما چون آغازقرن‌هفتم شد وصوفیگری درهمه‌جا ریشه‌دوانید همه‌زبون
وپست وجبون شدند درمقابل‌لشگرمغول‌چون چنگیزخان بماوراءالنهر
آمد چهارسال بقتل وغارت پرداخت وصدهزاردختران وزنهای‌مسلمان
راباسیری گرفت‌وبمغولستان‌بردچه‌شد که‌عراق‌وفارس‌وری‌وجاهای‌دیگر
تکانی بخود ندادند وفکرنکردندکه لشگرمغول شایددومرتبه بر گردد
اتفاقاً سال‌دیگر چنگیزخان دوتن ازسرداران خودرا بنام یمه وسوتای
باسی‌هزارتن فرستاده آنان از خراسان واردشده وهمه‌جابقتل‌وغارت
پرداختند واکثربلاد ایران‌راخراب‌کردند وچندین‌ملیون کشتندایرانیان
تکان نخوردند واقلا دراین دره وآن دره وسرکوه نرفتند و جنگ و
گریزی ننمودند چرا اینطورشدند جواب یك‌کلمه است‌وآن‌اینست‌همه
جا برقص ووجد مشغول بودند وصوفیگری وخراباتی گری فکرهمه را
خراب‌کرده بود ودلیریرا تبدیل بخوش باشی‌نموده‌بود ودرعوض مردان
دلیرشعرا زیادشده بودند وافکاردرویشی‌رواج‌داشت یك‌سند تاریخی‌ما
کتاب اشعار سعدی است.

این شاعر تمام ستمکاری مغول‌را دیده ونالهٔ دلگداز ستمدید.
گانرا شنیده‌چنان مغزش آکنده ازغزل ومی ومطرب وبت عیار و افکار

صوفیانه یا بقول خودشان عارفانه بوده که یادی از آن ستمها در کتاب خودنکرده وسال‌قتل عام مغول‌را سال‌خوش‌دانسته و گوید :

در آنمدت که ما را وقت خوش بود

زهجرت ششصد وپنجاه وشش بود

ودرتمام اشعارش فقطیکی بعنوان چاپلوسی وپستی‌یادی‌از کشته شدن خلیفهٔ عباسی نموده گوید .

آسمانرا حق بود گرخون ببارد بر زمین

در زوال ملك مستعصم امیرالمؤمنین

دویم درهزلیات وچرندیاتش گوید

بوق روئین در آن قبیله نهاد همچو شمشیرقتل دربغداد

وابداً بفکرقتل یکمیلیون وهشتصدهزار مقتولین مسلمان بغداد نیفتاده وبحال اطفال‌وزنان‌اسیرتاسف نخورده با اینکه‌ازصوفیه‌نیزبسیار کشته شدند مانند نجم الدین مرشد و شیخ عطار وغیر هما و دیگر گواه‌ما سفرنامهٔ ابن جبیراست که یك قرن پیش ازمغول نوشته که‌همه جا درسوریاوعراق‌ومصر صوفیان‌ودرویشان بسیاربودند وافکارشاعرانهٔ عشق ووجد ریشه دوانیده وزهرصوفیگری مسلمین رامسموم‌نموده‌وهم چنین نوشته‌های ابن‌جوزی ورحلهٔ ابن‌بطوطه میرساندکه همه‌جاسخن ازعرفان ودرویشی بوده وابداً مذاکرهٔ ازغیرت وکشورداری نبوده مثلا نجم الدین‌رازی که مرشد صوفیان میباشد در کتاب مرصاد العباد خود ازداستان مغول چنین مینویسد که‌چون مغول‌راغلبه ظاهرشدقریب یکسال‌این‌ضعیف‌دردیارعراق‌صبر کردتاشب‌فتنه‌برطرف‌وصبح‌عافیت بدمد نه روی آنکه اطفال وزنانرا ازری‌بیرون برم ونه آنکه جمله‌رادرمعرض

هلاك وتلف بگذارم عاقبت بحکم الضرورات تبیح المحذورات وبحکم علیکم انفسکم لایضر کم من ضل اذا اهتدیتم بـر خواستم وتـرك

متعلقان گفته واختیار کردم فرارنمودن‌وعزیزانرابیلاسپردن‌و بعدازفرار ازشهرری بهمدان مسکن نمودم وچون همدان در معرض خطر آمدبا جمعی ازدرویشان براه اردبیل شدیم از عقب ما خبررسید که کفارشهر همدانرا حصار دادند وبسیاریرا شهید وبسی عورات و اطفال را اسیـر کردند ومتعلقان مراکه بشهر ری بودند بیشتر شهیدکردند .

بارید بباغ ما تگرگی وزگلبن‌ما نماند برگی

این داستانرا با دقت بخوانید وبی رگی وبی غیرتی صوفیان و درویشان‌راملاحظه کنیدمیگویدیکسال‌صبر کردم‌تابلابپایان‌رسدیامغولان خودبخودبر گردندواین‌مرشدبی‌خردنمیدانسته که ایرانیان بایدبکوشند وبزرگتر ومرشد باید قیام‌کند ومردمرا بشوراند ودشمن را دفع‌دهند نه آنکه زنان واطفالرا بی سرپرست بگذارند وخود بادرویشان‌فرار کنندزیرا دفاع ازناموس واجب است واگربنای‌کشته شدن است همه‌با هم یا انکه همه را همراه ببرد عجب است باچنین ترسی ازمرك‌خودرا مرشد وبیزار ازدنیا میداند وبدتر ازهمه آنکه بدون مناسبت استشهاد بقرآن وحدیث‌نموده .

مطلب سیم

ذکر کتبی که علماء بزرك و فضلا ردبر صوفیه ودرویشان نوشته‌اند

ومشت اهل بدعت وفساد را بازکرده ومردمرا هدایت نموده‌اند اگر چه دراین موضوع هزاران کتاب نوشته شده لکن آنچه این‌بنده اطلاع دارم‌مینکارم اگر کسی‌نام وشخصیت مؤلف آنها رابخواهدبکتب رجال وتراجم مراجعه نماید یا بکتاب الذریعه که‌علامت ذ ـ اشاره بآن کتاب‌است

۱ـ البارقة الحیدریه‌فی‌نقض‌ما ابرمه الکشفیه‌ازعالم جلیل‌السید حیدرالحسنی‌الحسینی متوفی سنه ۱۲٦۵ رجوع شود بالذریعه‌ج۳ص ۹

۲ـ البراهین الجلیه ازعلامهٔ متتبع صاحب تألیفـات کثیره‌الشیـخ علی‌اکبر الجنابذی الگون آبادی الذریعه ج ۳ ص ۷۹

۳ـ اثبات الحجه علی اهل البدعه ردبرصوفیه مؤلف آن ازعلمای قرن ۱۲ ذ ج ۱ص ۸۸

۴ـ کتاب اثنی عشریه ردبر صوفیه از علامه متبحر شیخ حـر عاملی که۱٦۰۰حدیث‌راحاوی را است بنابر نقل علامه تنکابنی ذ ج ۹ ص ۲۰۹

۵ـ ارشاد المنصفین والزام الملحدین ردبـر صوفیـه از عـالم

جلیل مولی محمدکاظم هزار جریبی شاکـرد وحید بهبهـانی ذ ج ۱ ص ۵۲۲

۶ـ ارغام الملحدین ردبر صوفیه ذریعه ج ۱ ص ۵۲۴

۷ـ کتاب بضاعة النجاة ردبر صوفیه ذ ج ۳ص ۱۲۸

۸ـ کتاب بی طرف ردبر صوفیه ازعالم زاهد حاج محمود بن محمدرضا کاشانی ذ ج ۳ ص ۱۹۰

۹ـ تبصره العوام دربیان خرافات صوفیه ازعلامهٔ جلیل القدر عظیم الشان سید مرتضی رازی استاد شیخ منتجب الدین وامثال او

۱۰ـ کتاب تبصره الناظرین ردبر صوفیه کما نقل عن نوادة صاحب المعالم فی السهام المارقه

۱۱ـ کتاب تحفهٔ الاخیار ردبرصوفیـه ازعلامهٔ جلیل القدر شیـخ محمد طاهر شیرازی قمی متوفی سنه ۱۰۹۸

۱۲ـ کتاب تنبیه الغافلین ردبر صوفیه ودرویشان ازعالم متبحر آقامحمود بن محمد علی بن وحیدالبهبهانی متوفی سنه ۱۲۶۹

۱۳ـ التنبیهات الجلیه درکشف اسرار باطنیه از صوفیه وغیـر هـم ازعالم ماهر الشیخ محمد کریم بن محمد علی الخراسانی ذج ۴ ص ۴۵۱

۱۴ـ کتاب خیراتیه ازعالم جلیل آقامحمدعلی بن محمدباقر الکرمانشاهی متوفی سنه ۱۲۱۶ که قبراو درکرمانشاه معروف است

۱۵ـ کتاب ردالمغالطه دررد نغمهٔ عشاق وحرمة ضرب ودف وطبل ازصوفیه وغیرهم

۱۶ـ کتاب الرد علی اولی الرقص ازعالم شریف نسابه یحیی بن الحسن متوفی بمکه سنه ۲۷۷

۱۷ـ کتاب الرد علی اصحاب الحلاج ازشیخ مفید اعلی الله مقامه متوفی سنه ۴۱۳

۱۸ـ کتاب الردعلی اصحاب التناسخ والغلاة من الصوفیه وغیرهم ازعلامه متکلم ابو محمد الحسن بن موسی النوبختی که در زمان غیبت صغری بوده ا ست ذ ج ۱۰ ص ۱۸۴

۱۹ـ کتاب الرد علی اصحاب الصفات و الحلاج و الشلمغانی از علامه متکلم ابوسهل نوبختی که از بزرگان علماء شیعه واز اصحاب حضرت عسگری (ع) است

۲۰ـ کتاب الرد علی اهواء الباطله ازصوفیه وغیرهم ازعالم جلیل ابو عبدالله الصفوانی ذ ج ۱۰ ص ۱۸۶

۲۱ـ کتاب الرد علی اهل البدع من الصوفیه وغیر هم از ابوالحسن علی بن ابی سهل حاتم بن ابی حاتم القزوینی که نجاشی بیك واسطه از او روایت میکند ذ ج ۱۰ ص ۱۸۶

۲۲ـ کتاب تذکرة الاخوان ردبرصوفیه ازعالم فاضل سلیمان میرزا معاصر فتحعلی شاه قاجارکه بطبع رسیده است

۲۳ ـ الرد علی اهل الشهود القائلین بوحدة الوجود از مولی سعید اللاهیجانی که در سنه ۱۱۲۳ فارغ شده از تألیف آن ذج ۱۰ ص ۱۸۷

۲۴ـ الرد علی الباطنیه ازفضل بن شاذان که از بزرگان علما واز اصحاب حضرت جواد علیه السلام است ذ ج ۱۰ ص ۱۹۴

۲۵ـ کتاب الردعلی الصوفیه ازعالم متبحر محقق صاحب قوانین میرزای قمی ذ ج ۱۰ ص ۲۰۴

۲۶ـ الردعلی الصوفیه ازشیخ علامه زاهداحمدبن محمدالتونی که ضرب المثل در زهد وصاحب تألیفات کثیره معاصرشیخ حرعاملی بوده ذج ۱۰ ص ۲۰٤

۲۷ ـ الرد علی الحسن البصری ازشیخ جلیل فضل بن شاذان مزبور ذ ج ۱۰ص ۱۹٤

۲۸ ـ الرد علی الصوفیه ازعالم جلیل مولی اسماعیل بن محمدحسین مازندرانی خواجوی متوفی سنه ۱۱۷۳

۲۹ ـ الرد علی الصوفیه ازسید اعظم سید علی بنگوری شاگردسید دلدارعلی که هردو ازبزرگان علماء هند میباشند

۳۰ ـ الردعلی الصوفیه ازعلامهٔ مراجکی صاحب ۳۰۰ جلد مؤلفات معاصرشیخ طوسی بوده ونام او محمد بن علی است ودرتمام کتب رجال نام او بعظمت یاد شده

۳۱ ـ الرد علی الصوفیه ازبعضی ازعلماء معاصر محقق اردبیلی ذج ۱۰ ص ۲۰۵

۳۲ ـ الردعلی الصوفیه از بعضی از امـراء فتحعلی شاه ذ ج ۱۰ ص ۲۰٦

۳۳ـ کتاب الردعلی الصوفیه ازعالم جلیل آقامحمدجعفر بن آقامحمد علی الکرمانشاهی ذریعه ج ۱۰ص ۲۰٦

۳٤ـ کتاب الردعلی الصوفیه ازعالم زاهدامیر محمدتقی بن الامیر محمد علی الکشمیری ذج ۱۰

۳۵ـ کتاب الردعلی الصوفیه ازعالم جلیل القدرمولی حسن بن محمد علی الیزدی که بامرسید محمد مجاهدنوشته درسنه ۱۲۳۱ فارغ گردیده

از آن ذج ۱۰ص۲۰۶

۳۶ـالرد علی الصوفیه از سید دلدار علی بن السید محمد معین النصر آبادی که مجتهد و مجاز از سید بحر العلوم بوده ذج ۱۰ ص۲۰۶

۳۷ـ کتاب الردعلی الصوفیه از عالم متبحر حاجی محمد رضی القزوینی معاصر آقا ملا خلیل بن محمد اشرف ذج ۱۰ص ۲۰۶

۳۸ـ کتاب الرد علی الصوفیه ازشیخ عالم زاهد عبدالله بن محمد التونی معاصر شیخ حرعاملی که ضرب المثل بوده درزهد وتقوی وصاحب تألیفات بسیاری است

۳۹ ـالردعلی الصوفیه از علامه الشیخ علی بن المیرزا فضل الله المازندرانی الحائری متوفی سنه ۱۳۳۹ ذج۱۰ص۲۰۸

۴۰ ـالردعلی الصوفیه والفلاسفه ازعالم بزرك سید محمدعلی بن محمد مؤمن الحسنی الحسینی الطباطبائی که درسنه ۱۳۲۱ نوشته و اورا کتب بسیاری بوده در رد بر صوفیه و درویشان ذریعه ج ۱۰ ص ۲۰۸ و کتبی که نزد او حاضر بوده وقت تألیف عبارتست از :

۴۱ـثقوب الشهاب ۴۲ نزول الصواعق ۴۳ اسرار الامامد ۴۴بیان الادیان ۴۵ الادیان والملل ۴۶ ایجاز المطالب ۴۷ خرد روز افروز ۴۸ هادی النجاة ۴۹ قرة العیون ۵۰الفصول التامه۵۱الوقیعه فی سب المبتدعه ۵۲ السهام المارقة ۵۳ السیوف الحاده ۵۴ عین الحیوة ۵۵بضاعةمزجاة ۵۶دررالاسرار۵۷ مسلك المرشدین ۵۸ معیارالعقائد۵۹ مقصدالمهتدین ۶۰ توضیح المشربین ۶۱ اصول فصول التوضیح ۶۲ سلوة الشیعه ۶۳ اعلام المحبین ۶۴ زاد المرشدین ۶۵ شهاب المؤمنین و غیراینها

۶۶- استوار نـامه از منصور علیشاه مشهوربکیوان قزوینی

۶۷ الرد علی الصوفیه از سید عالم سید قاضی الهاشمی الدزفولی متوفی سنه ۱۳٤٤ وفرزنداو سید عبدالحسین نیزصاحب تألیفاتی بوده ذ ج ۱۰ ص ۲۰۸

۶۸-الرد علی الصوفیه ازعالم شاعر مولی فتح‌الله وفائی ششتری که‌درسنه۱۲۹٤ بامرعالم جلیل حاج شیخ جعفر ششتری نوشته ذج ۱۰ ص ۲۰۸ ونام آن الشهاب الثاقب است

۶۹- الرد علی الصوفیه ازشیخ محمدبن عبد علی آل‌عبـدالجبـار القطیفی ذ ج ۱۰ ص۲۰۹

۷۰- الرد علی الصوفیه از مولی مطهر بن محمـد المقدادی که در سنه ۱۰٦۰ نوشته ذ ج ۱۰ ص ۲۰۹ ودراین کتاب نقل کـرده حکم تفسیق و کفـر صوفیه را از بسیـاری از علمـاء بزرك مـانند محقق سبزواری

۷۱ -الرد علی‌الصوفیة والغالیه للحسین بن سعید الاهوازی که از اصحاب حضرت رضا (ع) بوده وصاحب کتاب بسیاری است

۷۲ -هتك الاسرار الباطنیه ازحسین‌بن مظفربن علی

۷۳ - درایة نثار در رد برصوفیه ازعالم جلیل مولی علم‌الهدی‌بن ملامحسن الفیض‌الکاشانی‌دراین کتاب تعبیر کرده ازصوفیان‌بخنیا گران یعنی مطربان ذ ج ۸ ص ٥٦

۷۴-الدرة الفاخره ردبرصوفیه ذریعه ج ۸ ص۱۰۵

۷۵ -الدرةالنجفیه ردبرصوفیه ازعالم زاهد سید مهدی‌بن‌سیدعلی متوفی سنه۱۳٤۳ ذ ج ۸ص ۱۱٤

٧٦ـ کتاب رازکشا ردبر صوفیه از مولی عباس‌علی کیوا ـ قزوینی واعظ ومخفی‌نماند مؤلف این کتاب مدتی داخل صوفیان و۱۷ سال‌قطب ایشان گردیده وچون بدعتها و کفریات ایشانرا دیده توبه‌کرده و مشت ایشانرا بازکرده

ـ الرد علی الغالیه از ابی اسحق الکاتب که‌ازبزرگان‌اصحاب حضرت عسگری (ع) است

٧٨ـ الرد علی الباطنیه من الصوفیة و غیرهم از فضل بن شاذان ذ ج ۱۰ ص ۲۱۷

٧٩ـ کلمة فی‌التصوف‌ازعلامه‌معاصر الشیخ محمدصالح‌المازندرانی السمنانی‌که صاحب ۲۰۰ جلد تألیفات علمی است

٨٠ ـ کسر الاصنام درابطـال تصوف از ملا صدرا صاحب کتاب اسفارا ربعه

٨١ـالرد علی من قال بوحدة الوجود ورؤیةالباری ازصوفی‌وغیره ازشیخ متکلم ابو محمد الحسن النوبختی اعلی‌الله مقامه

٨٢ ـ الرد علی من یبیح الغنا من الصوفیه وغیر هم ازعالم جلیل شیخ علی‌نوادهٔ صاحب معالم ذریعه ج ۲ ص ۲۲۹

٨٣ ـمجامیع‌فی ردالصوفیه وغیرهم ازشهید اول محمد بن مکی رضوان الله علیه

٨٤ ـحدیقة الشیعه ردبـر صوفیه بتمام فـرق آن ازعلامه محقق مقدس اردبیلی‌که ما در مطلب دویم مقداری از آن نقل‌کردیم وثـابت کردیم‌حدیقةالشیعه‌ازخوداردبیلی‌است وصوفیه از ناچاری‌انکار کرده‌اند مراجعه شود

۸۵ـ نفثة المصدور از میرزامحمدبن عبدالنبی نیشابوری‌اخباری عالم جلیل صاحب تألیفات کثیره کمانقل عنه‌المحدث القمی فی‌السفینه فی‌صوف

۸۶ـ رازکشا ردبرصوفیه‌بجمیع فرق آن ازسید عبدالفتاح‌مرعشی ذریعه ج ۱۰ ص ۵۸

۸۷ـفوائد الکوفیه فی ردالصوفیه‌از عالم زاهد ربانی شیخ علی اکبر نهاوندی ازعلماء معاصرین است چنانچه درعبقری ص ۵۶ تذکر داده

۸۸ ـاعتقادات علامهٔ مجلسی محمد باقر بن محمد تقی‌متوفی‌سنه ۱۱۱۱ دراصفهان

۸۹ـ نفحات الملکوتیه ازشیخ اجل شیخ یوسف‌صاحب‌حدائق که ردبرصوفیه است

۹۰ـ موش وگربه ردبر صوفیه از علامه مجلسی متوفی ۱۱۱۱

۹۱ـ عمدة المقال درکفرصوفیه وغیرهم ازاهل ضلال ازعالم‌جلیل حسن بن علی الکرکی معاصرشاه طهماسب صفوی

۹۲ـذکری الصوفیه ازسید متبحرمعاصرسیدمحمد علی هبة الدین شهرستانی ردبر صوفیه بنظم آورده‌است

۹۳ـکشف الاشتباه ازشیخ عالم زاهد شیخ ذبیح الله محلاتی که معاصر و صاحب تالیفات بسیاری است و این کتاب‌را بسیار خوب‌نوشته

گرتوراهست ذوق گلچیدن روتماشای آن گلستان کن

۹۴ـ ردبرصوفیه‌ازمحقق جلیل الشیخ‌اسماعیل مازندرانی متوفی سنه ۱۱۱۷ کمافی الروضات

۹۵ـ اصول الدیانات ازمحمدبن نعمةالله‌بن عبدالله درکفرصوفیه وتمام فرق آنرا از سگهای جهنم دانسته

۹۶ـ اکفاء المکائد رد بر صوفیه ازعالم جلیل شیخ محمد باقر بیرجندی

۹۷ـ خلاصة الکلام‌ردبر صوفیه از فخرالاسلام صاحب انیس‌الاعلام رضوان الله علیه ومخفی نماند بسیاری ازعلماء بزرك درضمن کتب‌خود کفر وزندقهٔ صوفیه را بیان کرده‌اند غیراز آنچه ذکر شد اگرچه‌مستقلا کتابی در ردایشان نوشته نباشند مانند مرحوم نراقی درمعراج‌السعاده وطاقدیس وسید نعمت‌الله جزائری درانوار النعمانیه و علامهٔ خوئی در شرح نهج‌البلاغه وابوعلی دررجال خود بعنوان احمد بن محمدبن‌نوح وروضات درترجمهٔ حسین حلاج ومیرزای قمی درآخر جامع‌الشتات وحاجی ملااحمد کوزه‌کنانی درجلداول‌هدایة الموحدین وغیرهم‌و آنچه ما ذکر کردیم غالباً مؤلف آنها ازعلمای بزرك بوده‌اند

مطلب چهارم

در ذکر احوال اقطاب و مرشدان و پیران صوفیه

مخفی نماند علمای شیعه بسیار کتاب درعلم باحوال رجال نوشته اندو صالح و فاسد را بیان کرده اند بامراجعهٔ بآن کتب هویت هر کسی معلوم میشود ولی اگر نام کسی درکتب رجال شیعه نباشد معلوم میشودشیعه نبوده واگرنام کسی را علمای سنی درکتب خودشان ذکر کرده باشند ومدح نموده باشند ثابت میشودکه سنی بوده وشیعی نبوده زیرا شیعه را رافضی وخبیث و کافرمیخوانند پس اگرمرشدی رامدح کردند معلوم میشود شیعه نیست

اول حسن بن یساربصری مادراو خیره کنیزام سلمه تمام صوفیه اوراسرسلسلهٔ خودمیدانندواکثرخرقه خود را باومیرسانندچنانچه معصوم علیشاه صوفی درطرائق درشعرخود گفته

رسید فیض علی رازاحمد مختار پس ازعلی حسن آمدخزینهٔ اسرار

حبیب وطائی ومعروف سری وجنید دو بوعلی ودیگر مغربی سراخیار

و گفته خرقه راحسن بصری بحبیب عجمی واو بداود طائی داده است اهل سنت اورااززهادشمرده اندعلامه حلی و سایر علماء شیعه روایت کرده اند ازفضل بن شاذان که حسن بصری ریاکاربوده ومطابق میل مردم زهددرا

اعمال میکرد وطالب ریاست بود ورئیس قدریه که شعبهٔ ازکفرند بوده وخودرا نزد سنی سنی و نـزد شیعه شیعه جـلوه میداد علـی ای حـال تـمـام علما ی شیعـه او را مـذمت کـرده اند و اخـبار متواتر از ائمهٔ معصومین درمذمت او رسیده ولی علمای سنی اورا ثقه میدانند وبسیار از او تعریف کرده‌اند چنانچه ابن حجردر کتاب تقریب ذکر کرده واورا اهل تدلیس نیز خوانده‌مادر این‌مختصرچندخبرمعتبر در احوال‌او نقل میکنیم

طبرسی در احتجاج وهم دیگران‌نقل کرده‌اندکه ابن ابی‌العوجاء زندیق وازشاگردان‌حسن‌بصری بودودرمکتب‌اوتربیت شده بودومنکر خدا بود باو گفتند تو مذهب استادترا ترك گفتی وداخل چیزبی‌اصلی وبی‌حقیقتی شدی گفت استاد من حسن بصری بروشی استقامت نداشت گاهی جبری بود و گاهی قدری من باور ندارم او بمذهبی قائل شده باشد .

درکتاب سفینه ج۱ وهم درکتب‌دیگر نقل کرده‌اند که‌حسن‌بصری نوشت بامام حسن (ع) اما بعد پس شما اهل بیت نبوت‌ومعدن‌حکمت میباشید خدا شمارا کشتی جاری‌قرارداده در دریاهای عمیق که‌هرکس بشما باید پناه برد آنکه بشما اقتداکند هدایت یابد و آنکه از شما تخلف کند هلاك باشد من نوشتم بسوی تو این‌نامه‌را درحالیکه‌حیرانم وامت اختلاف کرده‌اند درقدر پس‌بیان کن آنچه را خدا بشماعطا کرده امام حسن (ع) درجواب نوشت ما اهل بیت چنانیم که‌نوشتهٔ وامانزدتو واصحابت اگرچنین بودیم خود را مقدم برما نمیداشتی ودیگرانرابرما رجیح نمیدادی وبجان خودم قسم خداوندمثل زده‌شمارادرکتاب‌خود

آنجا که میفرماید اتستبدلون الذی هوادنی باالذی هوخیر الخ

ابو حمزه ثمالی روایت کرده که حسن بصری آمد خدمت حضرت باقر(ع) و گفت آمده‌ام سئوال کنم ازتوازچیزهائی از کتات خداحضرت فرمود آیا توفقیه اهل‌بصره نیستی گفت چنین میگویندحضرت فرمود آیا دربصره کسی هست که ازاو تعلیم بگیری عرض کرد خیرحضرت فرمود پس‌جمیع اهل‌بصره ازتواخذ علم‌میکنند عرض کرد بلی حضرت فرمود سبحان‌الله امربزرگی برعهده گرفته‌ای پس‌حضرت ازاو سئوالاتی کرد و اورا عاجز کرد وباوفهمانیدکه لیاقت فتوی ندارد پس‌فرمود بمن‌رسیده ازتوچیزی آیادرست است یادروغ بسته‌اند برتو حسن گفت چه چیز فرمود میگویند تومیگوئی خدا خلق کرده خلقرا وامرایشانرابخودشان واگذارکرده حسن ساکت شد وجوابی‌نداد حضرت فرمود تو آیاتی را تفسیرمیکنی و آنچه میگوئی نا صوابست اگرچنین باشد توهلاك شده ودیگرانرا بهلاکت انداخته الخ باقی‌رجوع شودبهفتم بحارص۱۳۸ودر هشتم بحاروسایرکتب است که حضرت امیر(ع) بعد ازفراغ‌ازجنك‌بصره بحسن بصری گذشت واروضومیگرفت حضرت فرمود شاداب کن‌وضوی خودرا حسن گفت‌یاعلی‌دیروزمردمیرا کشتی که شهادتین میگفتند ونماز پنجگانه میخواندند ووضوء را شاداب میکردند حضرت فرمود چرا به یاری ایشان نرفتی‌حسن گفت من روزاول ازخانه بیرون آمدم برای یاری لشگرعایشه وغسل‌کردم واسلحه دربرکردم وشك نداشتم که‌حق باعایشه است وتخلف ازاو کفراست چون بخرابه بصره رسیدم ندائی شنیدم که ای حسن برگرد زیرا قاتل‌ومقتول هردودرآتشند پس‌بحالت ترس‌برگشتم وهمچنین‌شدروزدویم‌حضرت فرمود راست گفتی آیامیدانی

که بود ترا نداکرد گفت نه حضرت فرمود برادرت شیطان بودوراست گفت زیرا قاتل ومقتول ازلشگرعایشه درآتشند «مؤلف گوید عجب است ازاین خبیث که میگوید شك نداشتم که حق باعایشه بود بلی ذات خبیث ازامام عادل متنفراست والامگرعلی شهادتین نمیگفت و نماز نمیخواند پس چرا آنانکه اول شروع بجنك کردند نگفتند لشگرعلی(ع)مسلمانند وقبل از آنکه علی(ع) وارد بصره شود هفتاد نفرازایشان راشهید کردند آیا آنموقع حسن بصری خواب بود خیرولی عادت صوفیان آنستکه اگر جنگی وجهادی برای مسلمین پیش آمد کندهمراهی نمیکنندولی میگویند ازغیب بماخبررسیده وحقائق برای ماکشف شده چنانچه حسن بصری ادعاکرد ابن عساکر در تاریخ شام نقل کرده عمربن عبد العزیز محمد بن زبیررا فرستاد نزد حسن بصری تاسئوال کند آیا پیغمبر ابوبکررا خلیفه قراردادیانه حسن چون شنید بدو زانو نشست و گفت مگر شکی دارید بخدای لااله الاهو که پیغمبر ابوبکررا خلیفه قرارداد و ترسید وفات کند وابوبکر را خلیفه نکرده باشد وطبری در کامل نقل کرده که حسن بصری میگفت عثمانرا کافران و منافقان یعنی مهاجر وانصار کشتند (عجب است ازصوفیه که دنبال چنین ناصبی را گرفته اندکه از سینان بالاتر وبدتر گفته است .

ابن ابی الحدید درشرح نهج گوید حسن بصری ازدشمنان علی بود ومیگفته اگرعلی درمدینه میماند وخرمای پست میخوردبهترازاین بود که داخل خلافت شود .

روزی بحضرت امیر(ع) اعتراض کردکه چرا مسلمین راکشتی حضرت فرمود تورا بدآمد گفت بلی حضرت فرمود پس همیشه بد باش

ازاین جهة حسن بصری پیوسته عبوس وغصه داربود تامرك وكشی علامه ممقانی درجلد اول رجال وهمچنین دیگران فرموده‌اند اخبار در مذمت اومتواتراست محدث قمی درسفینه ج ص۲٦۳ روایت کرده که چون حضرت امیرفتح کرد بصره را مردم جمع شدند نزد حضرت ودرمیان مردم بود حسن بصری والواحی باخود داشت که هر وقت حضرت امیر(ع) سخنی میفرمود حسن بصری مینوشت حضرت بصدای بلند فرمود چه میکنی حسن گفت آثارشمارا مینویسم تا آنکه بعدازشما روایت کنم حضرت فرمود آگاه باشید برای هرقومی سامری میباشدوحسن بصری سامری این امت است آگاه باشید نمیگوید لامساس ولی میگویند لاقتال .

حسن بصری درسنه۲۱ متولد شده وسنه ۱۱۰ بسن ۸۹ سالگی فوت شده پس تولد اوده سال بعدازوفات حضرت رسول است و آنچه در لرائق صوفی گفته که اودرخانه پیغمبر بود واز آب کوزه حضرت رسول آشامید دروغ است باتفاق همه صاحب کتاب حیوان و همچنین دمیری ودیگران نوشته‌اند در ضمن آیهٔ وواعدنا موسی ثلثین لیله که چون وعدهٔ موسی تمام شد ونزد قوم خود نیامد بمفاد واتمناها بعشر بنی اسرائیل بهرون گفتند

ازموسی خبری نشد ممکن است رؤسای مارا هلاك کرده باشد سامری گفت چون موسی ازشما رنجیده خاطرجدا شد وبعد ازغرق قبطیان اموال آنهارا گرفتید وموسی شمارا منع کرد اعتنانکردید لذا ازشما کناره گیری کرده که اگربلانازل شود میان شما نباشد اگر از اموال بگذرید خوشنود شود وبر گرددیهودیان باور گردندو آنچه از آل فرعون گرفته بودند در چاهی ریختندسامری گفت موسی نیاید تااموال را بسوزانید

پس سرچاهرا گشودندسوختنیهارا آتش زدندو آنچه گداختنی بود بسامری دادند تابگذارد .

سامری آنچه طلاو نقره بود گداخت درحضور آنها در گودالی دفن کرد چون شب شد طلاهارا بیرون آورد وقالب گوسالهٔ ریخت وچون در آن میدمید آوازی از آن برمیخواست که عرب آنرا خوار میگوید فاخرج لهم عجلاجسداله خوار و گفت خدای موسی آمده میخواهد شما را دعوت کند بسوی خود پس تمام مردم بتماشای گوساله صف کشیدند گوساله بانکی کرد سامری بخاك افتاد وسجده کرد سایر مردم پیروی او کردند وچون سرازسجده برداشتند بوجد وشوق آمدند وحالی پیدا کردند وشروع کردند برقصیدن این عمل از آنروز باقی ماند که عرب هم درجاهلیت نزدبتهای کعبه برمیجستندو کف میزدندوصوت میکشیدند ورقص میکردند تا آنکه رسول خدا (ص) منع نمود .

بازدرزمان معویه شیوع پیدا کرد چنانچه شیخ جلیل ابن حمزه در کتاب هادی الی النجاة نقل میکند که معویه حصر البول شدازشدت درد قیام میکرد دورمیزد و گاهی بدون شعور برمیخواست و بر زمین می افتاد جماعتی ازبنی امیه برای خوش آمد اوخودرا مانند اومیکردند ودور میزنند وشفای اورا میخواستند وچون درد اوساکن میشد بغنا وطرب ودف ورقص مشغول میشدند این عمل درمیان بنی امیه ماند تا آنکه ابوهاشم صوفی که در آخرزمان بنی امیه بود دید وازاعمال دینی خود قرارداد در مجلس ذکرمقرون برقص که حال هم میان صوفیه برقرار است مردی از شام خدمت حضرت امیر(ع) عرض کرد چرا گاو سرشرا بآسمان بلند

نمیکند وچشمش رابطرف آسمان نمیگشاید فرمود برای شرم ازخدا که قوم موسی گوساله را پرستیدند وسامری که باعث این‌عمل شدیکی ازدوازده نفری است که درتابوت آتش در اسفل دوزخ میباشندوراشد عذاب پس‌سامری این امت حسن‌بصری راچگونه‌عذاب‌خواهند کرد بلی اذافسدالعالم‌فسدالعالم.

سفیان‌ثوری بن‌سعید بن‌مسروق چنانچه درسفینه ص۶۳۱وسایر کتب‌ذکر کرده‌اند ازشرطه‌ولشگرهشام بن‌عبدالملك‌بودودرقتل‌حضرت زیدبن علی‌بن‌الحسین علیه‌السلام شرکت کرده‌علامهٔ ممقانی وحلی‌وابن داود وسایرین اورا ضعیف شمرده‌اند و گفته‌اند شیعه نیست ومعاصر حضرت صادق (ع) بوده وایراد واعتراض برحضرت میکرده چنانچه کلینی درکتاب معیشة کافی روایت کرده‌که سفیان وارد شد بحضرت صادق ودید آنحضرت لباس‌سفید براقی‌مانند پرمرغ دربرکرده گفت این لباس مناسب تونیست حضرت فرمود بشنووحفظ کن آنچه میگویم‌برای دنیا وآخرت توخوبست اگربردین حق‌بمیری وبر بدعت نمیری خبر دهم‌که پیغمبر درزمان تنگی‌بودکه مسلمین درفشاربودند واما هرگاه دنیا با هلش وسعتی‌داد پس‌سزاوارترین‌مردم بدنیانیکانندنه‌بدکرداران واهل‌ایمانند نه منافقین واهل‌اسلامند نه کفار

پس برچه انکار داری ای ثوری بخدا قسم با آنچه تو میبینی شب وروزی برمن نگذشته‌که برای خداوند حقی درمال من‌باشدمگر آنکه بجای خودش ردکرده‌ام پس چون سفیان جوابی نداشت رفقای سفیان ازصوفیان‌که اظهارزهد میکردند ومردمرا بسوی خود دعوت میکردند بالباسهای فقرردرویشی آمدند و گفتند که رفیق ما نتوانست

برای تودلیل بیاورد حضرت فرمود شما دلیل‌های خود را بیاورید الخ

ودر کشکول ص ۵۲۰ شیخ بهائی نقل کرده که چون سفیان‌بلباس حضرت ایراد کرد که نرم است حضرت لباس زیرین خود راکه زبر بود باو نشان داد وفرمود آنرا برای خدا پوشیده‌ام ولباس فاخر رورابرای خانواده ولباس ژندهٔ سفیانرا عقب زد معلوم‌شد لباس‌نرم درزیرپوشیده برای‌خوشی‌خودوژنده‌راروی آن‌پوشیده برای گول‌زدن مردم ودرروایت دیگر چون لباس فاخرحضرترادید برفقای خود گفت‌الان‌میروم‌جعفربن محمد را سرزنش میکنم چون آمد سر زنش نمود حضرت فرمود قل من حرم زینة الله التی اخرج لعباده والطیبات من الرزق و از روایات

معلوم میشود که سفیان اصحابی‌داشته که مانع بوده‌اند مردم راازآنکه خدمت حضرت‌صادق (ع) برسند

کافی‌روایت کرده ازسدیر که درمکه بودم حضرت‌صادق(ع)دست مراگرفت وفرمود ایسدیر همانا مردم مأمور شدند که بیایندطواف کنند باین سنك ها وبعد بیایند ودوستی خود را بما برسانند واین قول خدا است وانی لغفار لمن تاب وامن وعمل صالحاً ثم‌اهتدی پس حضرت اشاره‌کرد بسینهٔ خود وفرمود بولایت ما وفرمود ایسدیر آیا نشان‌دهم تو را آنانراکه مانعند ازدین‌خداسپس‌نظرنمود بابی حنفیه‌وسفیان‌ثوری واشاره‌نمود که‌ایشان‌بازمیدارندمردمرادراین‌زمان‌وایشان‌حلقه‌زده‌بودند درمسجدالحرام وفرمود ایشان گمراه میکنند ومانعندازدین خدابدون آنکه هدایتی وکتابی داشته باشند بدرستیکه اگر ایشان بنشینند در خانهای خود مردم گردش میکنند درطلب حق چون نیافتند کسیراکه خبر دهد از خداورسول(ص)نزد ماخواهند آمد پس‌ما ایشانراخبردهیم

از خدایتعالی وازرسول (ص)

ونیز کافی روایت کرده ازحکم بن مسکین که سفیان ثوری بامردی ازقریش ازاهل مکه گفت بیا برویم نزدجعفربن محمد (ع) آنمردقریشی گفت من با او رفتم ودیدم حضرت صادق (ع) سوار شده سفیان عرض کرد برای مانقل کن خطبهٔ که رسول خدا(ص)درمسجد خیف بیان فرمود حضرت فرمود بگذار بروم بحاجت خودبرسم زیرا میبینی سواره میباشم چون برگشتم برای تو بیان خواهم کرد سفیان گفت تورا بخویشاوندیت با پیغمبر(ص) که الان برایم بیان کن حضرت پیاده شد وسفیان مراامر کرد دوات وکاغذی برایش حاضر کردم حضرت فرمود بسم الله الرحمن الرحیم خطبهٔ پیغمبر درمسجد خیف خدا نورانی کند بندهٔ را که قول مرا بشنودوحفظ کند وبغائبین برساندچه بسا حامل دانش که خود دانشمند نیست رچه بسیارحامل دانشی که بدانشمندتر از خود میرساند سه چیز استکه دل مرد مسلمان بر آنهاخیانت روا نمیدارد اخلاص عمل برای خدا و نصیحت برای ائمهٔ مسلمین و ملازم شدن با جماعت مسلمین الخ

پس حضرت سوار شد ورفت ومن و سفیان آمدیم بین راه بمن گفت صبر کن نظری کنم دراین حدیث من باو گفتم والله امام صادق(ع) چیزیرابر گردن تو گذاشت که دیگر نمیتوانی از گردن خود برداری سفیان گفت چه چیز گفتم این سه چیز که فرمود دل مرد مسلمان بر آنها خیانت روانمیداردأول اخلاص عمل برای خدا را شناختیم دویم والنصیحة لائمة المسلمین آن ائمه مسلمین که نصیحت وخیرخواهی ایشان لازم است کیانند معویه ویزید ومروان که ما ایشانرا فاسق میدانیم ونماز با آنها را

جائز نمیدانیم وسیم که فرمود ملازم شدن باجماعت ایشان کدام‌جماعت جماعت‌مرجئه که‌میگویندهر که‌نماز نخواندوروزه‌نگیرد وغسل‌نکند و کعبه را خراب وبا مادر خود زنا کند اوبردین جبرئیل ومیکائیل‌است یا قدری را اراده‌کرده که میگویند آنچه خدا خواست نشد و شیطان خواست و شد

یاحروریه که میگویند ازعلی بیزاریم‌وشهادت میدهند که‌علی کافر است یا جهمیه که میگوید ایمان فقط معرفت است وبقانونی‌قاتل‌نیست سفیان گفت وای‌برتو پس‌جعفربن‌محمدواصحابش که‌راامام‌میگویند گفتم میگویندعلی‌است‌واللّٰه‌امام‌واجب‌الطاعه که‌نصیحت‌وخیرخواهی‌اولازم‌است وازجماعت وملازم بودن آن اهل بیت او مراد است پس سفیان‌نامه‌را گرفت وپاره‌کردو گفت بکسی خبرمده آنچه دراین‌نامه بوددرحدیث دیگر است که حضرت صادق (ع) بسفیان فرمود قسم بخدا تو دنیا را ترجیح دادهٔ بر آخرت وکسیکه دنیا را ترجیح دهد خداوند اوراکور محشور گرداند ونیز روایت شده درکتب معتبره که سفیان‌ثوری هرقدر میخواست تهمت میزد بحضرت صادق (ع) وازقول حضرت جعل‌مینمود حضرت میشنید واورا لعن میکردوتکذیب اومیفرمود

در۱۱بحارص ۲۱۱ وهم‌کشی وسایرین روایت‌کرده‌اندکه عدهٔ آمدند خدمت حضرت صادق (ع) راوی گوید حضری صادق (ع) بمن فرمود آیا ایشانرا میشناسی گفتم نه حضرت فرمود چطور شده نزد من آمده‌اندعرض‌کردم ایشان طالب‌حدیثند ازهرکس باشد باك ندارند حضرت بیکی از ایشان فرمود آیا ازغیر من حدیث شنیدهٔ گفت بلی فرمود برای من نقل‌کن گفت آمده‌ام بشنوم ونیامده‌ام بگویم حضرت

فرمود چه مانع دارد مگر امانت است که نباید گفت عرض کرد نه پس گفت سفیان ثوری روایت کرد مرا از جعفربن محمد (ع) که نبیذ تمام آن حلال است مگرخمر حضرت فرمود زیادتربگو گفت سفیان برایم روایت کرد ازمحمدبن علی (ع) که هرکس بر خفین مسح نکشد اهل بدعت است وهرکه نبیذ نیاشامد ومارماهی نخورد وطعام اهل ذمه و ذبایح آنهارا تناول نکند گمراه استزیرا عمر نبیذ را آشامید ومسح برخفین نمود سه روز درسفر ویکروز وشب درحضر و اما ذبایح اهل ذمه‌را علی(ع) فرمود بخورید که‌خدا حلال کرده‌پس سکوت کردحضرت فرمرد زیادتربگو گفت آنچه شنیده بودم گفتم حضرت فرمود تمام آنرا بیان کردی گفت نه فرمود زیادتر بگو گفت عمروبن عبید ازحسن‌بصری روایت کرده که چیزهائی مردم گفته‌اند که اصلی ندارد ودرقرآن راجع بآنها چیزی نیست از آنجمله عذاب قبر ومیزان وحوض کوثر و شفاعت ونیت خیروشر که جزائی بر آن باشدمگر آنکه بعمل برسد راوی گفت از این مزخرفات مرا خنده آمد حضرت بمن اشاره کرد که خود داری کنم تا احادیث اورا بشنویم او سربرداشت و گفت برای چه میخندیاز حق یا باطل گفتم ازتعجب میخندم که چگونه‌حفظ کردۀ پس ساکت‌شد حضرت‌فرمود زیاد کن‌برای ما گفت‌ازسفیان ثوری شنیدم که گفت‌روایت کرد مرا محمد بن منکدر که علی(ع) رابر منبر کوفه‌دیده‌بود که‌میگفت اگر مردی مرا فضیلت وبرتری بدهد بر ابوبکر وعمر حد مفتری یعنی هشتاد تازیانه بر او خواهم زد حضرت فرمود بیشتر بگو گفت ازسفیان ثوری شنیدم که روایت کرد ازجعفربن محمد که گفت حب‌ابوبکر وعمر ایمان استوبغض آنها کفرحضرت فرمود بیشتربگو گفت روایت کردمرا

یونس بن عبید که علی (ع) کندی کرد ازبیعت ابوبکر ابوبکر گفت چه تو را بازداشت ازبیعت والله که قصدداشتم گردنت بزنم علی گفت ایخلیفه پیغمبر عفو نما ابوبکر گفت عفو کردم حضرت صادق (ع) فرمود بیشتر بگو گفت سفیان ثوری ازحسن بصری روایت کرد که ابوبکر خالد بن ولید را امر کرد بزند گردن علی را وقت سلام نماز صبح وابوبکر آهسته سلام گفت سپس گفت ای خالد آنچه امر کردم مکن (پس نمازابوبکر صحیح است زیرا بعد از سلام سخن گفته نه قبل از سلام چنانچه شیعه گویند) حضرت فرمود بیشتر بگو گفت نعیم بن عبیدالله از جعفر بن محمد روایت کرد که علی دوست داشت بخرمای کم ینبع قناعت میکرد و درسایهٔ آنها می‌ماند وازخرمای پست تناول میکرد ودرجنك جمل ونهروان حاضر نمی‌شد واین حدیث را سفیان نیز ازحسن بصری روایت کرده حضرت صادق (ع) فرمود بیشتر بگو گفت عباد ازجعفر بن محمد روایت کرد که چون علی روز جمل زیادی خون و کشته‌ها رادید بفرزندش حسن (ع) گفت ای پسر هلاك شدم حسن (ع) گفت ایپدر نگفتم ونهیت نکردم از این خروج علی گفت پسرجان نمیدانستم کار باینجا میکشد حضرت صادق فرمود زیاد تر بگو گفت برای ما روایت کرد سفیان ثوری ازجعفر بن محمد که چون علی اهل صفین را کشت برایشان گریه کرد سپس گفت خدا مرا با ایشان محشور گرداند در بهشت راوی گفت ازاین دروغها خانه برمن تنك شد وعرق کردم ونزدیك بود ازجا دربروم و برخیزم واورا لگد کوب سازم یادم آمد اشارهٔ حضرت صادق (ع) را پس خودداری کردم حضرت فرمود باو ازکدام شهری گفت ازاهل بصره فرمود این کسی را که ازاوروایت کردی ونام اورا جعفر بن محمد میگوئی

میشناسی گفت نه فرمود هر گز ازاو چیزی شنیدهٔ گفت نه حضرت فرمود احادیثی را که ذکر کردی صحیح وحق میدانی گفت بلی فرمود چه وقت شنیدهٔ گفت وقت آنرا در نظر ندارم الا آنکه اینها احادیثی است که مدتها اهل شهر ما روایت کرده اند و شك در اینها ندارند حضرت فرمود اگر جعفر بن محمد را ببینی وبتو بگوید این چیزها که ازمن روایت کردهٔ دروغ است و من نمی شناسم وروایت نکرده ام تصدیق او خواهی کرد گفت نه فرمود برای چه گفت برای آنکه مردانی شهادت براستی این احادیث داده اند که شهادت آنها بر هر چیز پذیرفته است حضرت صادق(ع) بسیار متغیر شد تا آنجا که فرمود من کذب علینا حشر الله یوم القیمه اعمی یهودیا وان ادرك الدجال امن به وان لم یدرکه آمن به فی قبره تا آنکه فرمود عجب تر از هر چیز که بر من دروغ بسته اند وازمن حکایت میکنند چیزیرا که نگفته ام واحدی ازمن نشنیده ومیگوید اگر جعفر بن محمد منکر شود تصدیق نکنم خدا مهلت ندهد ایشانرا سپس فرمود امیرالمؤمنین چون از بصره خارج شد باطراف آن نظر کرد و گفت خدا تورا لعنت کند ای متعفن ترین خاکها الخ

بقیه را ببحار مراجعه کنید مؤلف گوید سفیان ثوری ودیگر آنچه نام برده شد دراین خبر همه ازصوفیان وعرفامیباشند که اینهمه تهمت بائمه زده اند

ولی ابن حجر وسایر علمای سنی گفته اند سفیان ثوری ثقه وعابد وامام وحجة است وتدلیس هم میکرده

مؤلف گوید عجب است ازعلمای سنی با آنکه میگویند تدلیس هم میکرده چگونه اورا حجة وامام خوانده اند وعجب تر آنکه عدهٔ بنام

درویش وصوفی دم ازدوستی علی میزنند بدروغ و سفیان و امثال اورا پیروی میکنند وروز قیامت خواهند گفت انا اطعنا سادتنا وکبرائنا فاضلونا السبیلا وهم چنین سفیان بن عیینه ومحمدبن منکدر وعبدالله بن مبارك وحبیب عجمی وداود طائی همه‌ازپیران ناصبی گمراه ودشمنان اهل‌بیت بوده‌اندکه ازبزرگان صوفیه میباشند

معروف کرخی ابومحفوظ‌فیروزان ازاهل کرخ‌بغداد بوده‌در کتب رجال شیعه نامی ازاو نیست وحال او مجهول است ولی سنی ها راباو عقیده است صاحب کتاب قاموسی که‌سنی است وهم چنین‌دیگران ازاهل سنت گویند که قبرمعروف دربغدادتریاق مجربست وصاغانی سنی گوید درسنه ٦١٥ مراحاجتی روی دادمتوسل‌بقبراوشدم وحاجت‌ازاوخواستم چنانچه ازاوصیا میخواستم الخ

قشیری‌شافعی‌صوفی گفته‌معروف ازبزرگان مستجاب الدعوه‌است که برای شفا اهل بغدادبقبراو متوسل میشوند وقبراو تریاق مجربست نقل‌کرده علامهٔ خوئی درشرح نهج ص ٢٩٦ ازابی جمهور الاحسائی که جنید خرقه پوشیده ازدست خال خود سری سقطی واو از معروف کرخی واو گرفت از داود طائی ناصبی خرقه وطریقه را و او ازحبیب اعجمی واو ازحسن بصری

مؤلف گوید اصل‌خرقه ازجعلیات‌صوفیه است واگر کسی بدروغ نسبت‌بائمه معصومین(ع)بدهد گناهکاراست ودلیل کذب‌صوفیه آنستکه گاهی میگویند ازامام رضا (ع) گرفتیم و گاهی اتصال میدهند بداود طائی‌وحسن بصری که‌ازدشمنان اهل‌بیت میباشندودر کتب‌حدیث‌حدیثی

ازمعروف نقل نشده ازائمهٔ ما (ع) چه برسد بخرقه بلی اگر گاهی در غیر کتب حدیث ورجال اسمی ازمعروف برده شد بدون ذکرسندومدرك است مثلا صاحب «مجمع میگوید معروف گفت بجعفربن محمد (ع) گفتم مراوصیتی نما فرمود کم کن آشنایان خودرا گفتم زیادترفرما فرمودترك کن هر که را میشناسی واین روایت چند اشکال دارد

اول آنکه ابن شهر آشوب ودیگران ازثقات نقل کرده‌اند که پدر ومادر معروف نصرانی بوده ومعروف بدست امام رضا (ع) مسلمان شد بنابراین درآنزمان که مسلمان شد حضرت صادق (ع) دردنیا نبوده زیرا وفات حضرت صادق (ع) سال تولد امام رضا میباشد بنابراین بعد از گذشتن چندین سال ازوفات حضرت صادق(ع) مسلما نشده پس چگونه از امام صادق (ع) روایت میکند وچگونه روایت نصرانی قبول شود

دویم آنکه بسیاری گفته‌اند معروف از اصحاب جعفر کذابست ممکن است روایت مزبور از قول جعفر کذاب باشد زیرا فرزند جعفر کذاب صوفی بوده

سیم آنکه اگرامام صادق(ع) باو فرموده باشدترك کن آشنایان خود را معلوم می‌شوددوستان خراب ومضری داشته وشاید همین صنف صوفیه بوده‌اند

چهارم ـ آنکه تمام کفر وزندقه ووحدت وجود را نصرانیان وارد اسلام کردند ممکن است معروف نصرانی هم مسلمان شده تاعقیدهٔ حلول خدا را درعیسی میان مسلمین بدتر آنرا بدعت بگذارد

علامهٔ ممقانی درجلد سیم رجال ص۲۲۹ میگوید صوفیه برای

رواج خود اوزا نسبت بخود داده‌اند ومعروف راصاحب خرقـه وشولا دانسته‌اند ومعلوم نیست معروف ازصوفیه باشد چون ادعائی ازخود او نقل‌نشده چنانچه عادت صوفیه آنستکه بسیاری ازعلماءومومنین‌راتسبت بخود میدهند نمی‌بینی این نسبت دروغرا نیز بعلی بن ابیطالب میدهند با انکه‌اختراع صوفی ازابوهاشم کوفی معاصرحضرت صادق است وما درمطلب پنجم ذکرخواهیم کرد که اهل تصوف جعل کرامات وروایات دروغی‌را جائزمیدانند مثلاجامی حنفی اشعری صوفی روایت کرده کـه معروف دربان خانهٔ حضرت رضابوده وازکثرت وازدحام مردم پـایمال شد وازدنیا رفت واین روایت کذبست بچند دلیل اول آنکه قبرمعروف دربغداد است وباتفاق اهل‌تاریخ حضرت رضا (ع)بغدادنرفته‌بلکه‌مدینه بوده وازراه بصره تحت نظربخراسان جلب شده بلی‌ابن‌الرضا که جعفر کذاب باشد دربغداد بوده این‌هم قرینه است که معروف ازاصحاب‌جعفر کذاب است .

دویم آنکه ائمهٔ معصومین آنقدرکثرتی درب منزل‌ایشان‌نبوده که کسی پایمال شود ویاکسی‌دسترسی پیدانکند چنانچه ازمعروف نقل کرده‌اندکه گفته بسرمن قسم بخورید وحوائج خودرا بخواهید زیـرا سرخودرا مدتی بدرب خانه امام رضا گذاشته‌ام واین‌نقل‌قطعادروغ‌است زیرا عیون اخبارالرضا وکتب دیگرکه احوال حضرت رضا (ع)وخدام ودربان واصحاب اورا نوشته‌اند اسمی ازمعرف درآن کتب نیست و معلوم نیست چه‌کس وکجا این‌روایت‌راازاونقل کرده‌بلکه‌علامهٔ‌مجلسی که بسیار متتبع است بطور قطع فرموده معروف کرخی‌دربان‌حضرت

رضا نبوده چنانچه درعین‌الحیوة درعنوان ذکرخفی‌نوشته‌است‌وانشاءالله مادرمطلب پنجم ذکرخواهیم کرد .

ونیزحکایت شده ازمعروف که شخصی آمد ازحضرت رضادعائی اخذکند برای ساکن شدن دریا ودست اوبحضرت رضا نرسید معروف چیزی نوشت وباودادو گفت‌هر گاه دریا بموج آمد آنرا بخوان‌تا ساکن شود آنشخص بدریارفت وچون طوفان شد نوشته راباز کرد دیدنوشته ایدریا بحق معروف ساکن‌شو اوبدش آمد وغضب کرد ونوشته راپرتاب کرد بدریا بحال‌اعتراض آنوقت دریاساکن شد .

مولف گوید دروغ واضحی‌است اولا کسیکه‌بدش آمده وپرتاب کرده اگرنوشته اثری داشت نباید اثر کند پس‌چطوردریا ساکن شد و شاید ازبرکت انکاراوبوده باین‌ورقهٔ باطل .

دویم آنکه‌بنا برصدق‌حکایت معروف خود نمائی کرده‌خواسته مقام خود را نشاندهد

سیم آنکه ائمهٔ ما با قدرت مخالفین کثرت وجمعیتی که مانع دست رسی باشد نداشته‌اند خصوصا حضرت رضا (ع) که تحت نظر مأمون بوده ودرنامهٔ ولایت عهد عهد کرده بود که درکارها مداخله نکنند

چهارمـ آنکه اگر معرف دربان حضرت رضا (ع) بوده‌مثنوی که معروفرا ردیف انبیا شمرده چرا نامی ازحضرت رضا (ع) که آقای او بوده نمی‌برد درمثنوی میگوید

چونکه کرخی کرخ‌اورا شد جرس شد خلیفه عشق وربانی‌نفس

وبسیاری‌از این منافقین را تعریف کرده واسمی از ائمه معصومین نبرده

پنجم آنکه انس بن مالك‌دربان حضرت رسول (ص)بودومنافق گردید ودرحال‌نفاق ازدنیا رفت پس دربان‌بودن‌دروغی چه نتیجه دارد درحالیکه یك روایت درحلال وحرام از امام خودنگرفته باشد پس‌بنا برآنچه ذکرشد آیا سزاواراست کسی حضرت جواد (ع) راکه مجمع کمالات بود درطفولیت وباقرارمخالفین چندین هزار مسئله را دریك روزجوابداد بگذارد ومانند صوفیه بگوید امامت‌باطنی را حضرت‌رضا (ع) بمعروف کوخی داد وظاهریرا بحضرت جواد (ع) امان از بی‌حیائی مولف گوید: کسانی که کافربوده‌اندمانندمعروف که‌نصرانی‌بوده‌باقرارخود صوفیان یا فاسق وفاجربوده مانند بشر صافی وفضیل‌بن عیاض وامثال آنانانرا صوفیه مرشد قرار داده‌اند

ولی امام معصوم راکه طرفةالعینی گناه نکرده گذاشته‌اند شاید علت آن باشدکه بگویند مانعی ندارد کافر وفاسق از امام معصوم‌مقدم باشد تا سایر مردم‌کفر وفسق را اهمیت ندهند ومرتکب شوند و یا آنکه‌ابویزیدمجوسی وحلاج مجوسی‌را وارد مسلمین کنند برای‌خراب کردن‌اسلام البته ازصوفیان که همه سنی‌میباشند مانعی ندارد زیرا آنان عثمانرا مقدم برعلی (ع) میدانندچنانچه مثنوی هم ادعاکرده

سری سقطی‌صوفی که ازشاگردان معروف است گفته در خواب معروفرا زیرعرش دیدم مست افتاده خدا بملئکه فرمود می‌شناسیداورا گفتند نه خطاب رسید معروف است‌که ازشوق من مست شده وبهوش نیاید مگرآنکه من خود را باوبنمایم معلوم‌میشود انتهای ترقی‌صوفیه

مست شدن است وخدارا دیدن واین اعلا درجهٔ کفراست

بایزید بسطامی نام او طیفوربن عیسی جدا و مجوسی بوده بنا بر نقل ابن خلکان و تمام صوفیه او را مرشد و قطب میدانند وگویند صد و دوازده پیر را خدمت کرده وسنیان اورا از اولیاءصاحب کرامت شمارندبا اینکه درزمان حضرت عسگری علیه السلام بوده انحضرترا ملاقات نکرده وحدیثی ازامام نگرفته

مؤلف گوید نمیدانم زمانیکه امام حاضربوده این همه پیران چه کاره بوده‌اند جنید گفته بایزید میان ما چون ماه بود میان ستارگان ویا جبرئیل میان فرشتگان ودرضمن مدح بویزید خودشانرا مدح کرده واین زشت است اگرچه صوفیه جبری مذهبند وحسن وقبحی قائل نیستند مثنوی بسیار از بویزیدتعریف کرده ودرص ۱۲۸ چاپ تهران اورا ردیف پیغمبران آورده و گوید

بایزید اندر مزیدش ره چه دید　　نام قطب العارفین ازحق شنید

و درص۳٤٦ تعریف کرده ازمستی و کفر اوو گوید

با مریدان آنفقیر محتشم　　بایزید آمد که یزدان منم

گفت مستانه عیان اند وفنون　　لااله الا اناها فاعبدون

چون گذشت آنحال گفتندش صباح توچنین گفتی واین نبود صلاح

کفت این بارار کنم این مشغله　　کاردها درمن زنید آندم هله

حق منزه ازتن و من باتنم　　چون چنین گویم بباید کشتنم

چون وصیت کرد آن آزادمرد　　هر مریدی کاردی آماده کرد

چون همای بیخودی پرواز کرد　　آنسخن را بایزید آغاز کرد

عقل راسیر تحیر در ربود زان قویتر گفت کاول گفته بود
نیست اندرجبه‌ام الا خدا چند جوئی درزمین و درسما
آنمریدان جمله دیوانه شدند کاردها در جسم پاکش میزدند
هر که اندرشیخ تیغی میخلید باز گونه اوتن خود میدرید
یك اثر نی برتن آندو فنون وان مریدان خسته درغرقاب خون

با آنکه میگوید مست شد باز اناالله گفت کاردها باو زدند از کرامت او آنکه اثر نکرد با آنکه خودش گفته من واجب القتل میباشم اگر دروغ گفته چگونه اورا صاحب کرامت میشمرند باضافه امیرالمؤمنین (ع) را درحال سجده که نزدیکترین حالت بخدا است ضربت زدند واثر کرد ولی چون بویزید مست شده اثر نکرده لابد مثنوی هم مست بوده که چنین اشعارچرندی برای خوانندهٔ خودبیادگار گذاشته محیی الدین اعرابی صوفی درفص عیسوی از کتاب فصوص گویدابایزیددمیددرمورچهٔ که آنرا پامال کرده بود مورچه زنده شد و بویزید مانند عیسی مشهور گردید وغزالی دراحیاء العلوم نقل کرده که با بویزید گفتند ازمشاهدهٔ خود از خدا برای ما بگو فریاد زدو گفت‌وای برشما صلاح نیست‌شما بدانید گفتند از ریاضت خود بگو گفت جائز نیست شما مطلع شوید گفتند پس ابتدای‌ریاضت خودرانقل کن گفت‌نفسم‌راخواندم بسوی خدا پس نفس حجاب من شد پس عزم کردم ویکسال غذا نخوردم و خواب نکردم ونیز غزالی حکایت کرده ازبزرگواری بایزید که یحیی بن معاذ اورا دید بعد ازنماز عشاء تا طلوع فجر بایزید روی انگشتان پاایستاد وپاشنهٔ پاها را بلند نگاه داشت تا صبح درحالیکه چانهٔ خود رابسینه

چسبانیده وبا چشم بازنگاه میکرد بیك نقطه سپس سجده کردو گفت خدایا قومی طلب کردند ازتوطی الارض بایشان دادی ومن نمیخواهم و قومی تورا طلب کردند قدرت راه رفتن روی آب وهوا دادی بایشان ومن نمیخواهم وهم چنین بقومی گنجهای زمین دادی ومن نمیخواهم تا آنکه بیست عدداز مقامات و کراماترا شماره کردو گفت من نمیخواهم یحیی گوید بمن نگاهی کردو گفت ازچه وقت اینجا بودی گفتم مدتی است پس ساکت شد پس گفتم آقای من برای من حدیثی بگو گفت آنچه صلاح تو وفهم تو است میگویم مرا داخل کردند در آسمان اول وملکوت سفلی وتمام طبقات زمین را تا زیردیدم پس مرا بردند درفلك بالا ودرتمام آسمانها مرا طواف دادندو بهشت تا عرش را بمن نشان دادندپس خدا مراحضور خود نگه داشت و گفت هرچه خواهی سئوال کن گفتم ای آقای من هیچ چیز از مخلوقات توبنظرم نیکو نیامد که بخواهم پس فرمودتو بندهٔ حقیقی من میباشی با تو چنین وچنان خواهم کرد یحیی گفت چیزهائی گفت که مرا هول گرفت وتعجب کردم و گفتم میخواستی ازخدامعرفت بخواهی زیرا خدای ملك الملوك فرمود هرچه میخواهی سئوال کن پس بایزید صیحه زدو گفت ساکت شو غیرت من مانع شد نخواستم غیراورا بشناسد

مؤلف گوید چطورخدا ومعراجرا تمسخر گرفته کسیکه درزمان ائمه باشد ومقابل آل محمد (ص) دکان باز کند ویك حدیث از آل محمد (ص) نگرفته باشد باید سفیهان چنین کفریاترا بنام کرامات باو نسبت دهند ومعراج هم برای او قائل شوند

یکی از شیادان زمان ما کتابی بنام شهادت نامه نوشته و بایزید کافراحمق را ردیف سلمان شمرده‌چنانکه در کتاب قوائم‌الانوار تألیف میرزا ابوالقاسم که مشهور بمیرزا باباوقطب سلسلهٔ ذهبیه است درقسم سوم آن دربیان عشق الهی خطاب بفرزند خود محمد که رئیس وقطب ایشان است کرده ومیگوید ای پسر اگر میخواهی مطلع شوی بر سیر وسلوك عشاق الهی پس بشنو قصهٔ سلطان العارفین شیخ‌ابویزید بسطامی را در سیر معراج او که میگوید بعد از آنکه صدو سی نفر شیخ کامل را خدمت کردم وپیوسته ریاضت ومجاهده نمودم تا آنکه خدا مراعطا کرددوچشمی از نور ودو بال ازقدرت خود پس سی هزار سال پریدم درعالم وحدانیت وسی هزار سال درمرتبهٔ فردا نیت وسی هزار سال درمرتبه صمدیت پس دیدم در خود مقداری ازمنیت باقی مانده بغیرت آمدم پس چهل هزار سال دیگر پریدم دروحدت تا آنکه بانتهای سیر رسیدم پس‌مشاهده کردم که وجودم‌معدوم‌نشده عاجز شدم و گفتم‌خدای من وجود من شریك وجود تو است ومن با وجود خود بتو نرسم پس چگونه خود را فانی کنم خطاب رسید سرخود را بگذار بدرب خانهٔ رسول‌الله (ص) بویزید گفت پس شوق رسول مرا فراگرفت پس بپرهای همت‌و عشق طیران کردم تا رسیدم بارواح انبیاء وسلام کردم‌وهمه‌برمن سلام کردند تا آنکه از ایشان گذشتم وسعی کردم‌خودرابآستان‌حضرت محمد (ص) برسانم پس دیدم صد هزار دریا را از آتش که چارهٔ نبود مگرعبور ازآن‌پس هزارهزارحجاب دیدم ودانستم تاعبور نکنم‌بمحمد نرسم وممکن نیست وصول بجانب حجب نوروا گر قدم بگذارم باول

دریای آتش خواهم سوخت سپس خوب نظر کردم‌از دور دیدم خیمهای رسول‌الله را در انتهای حجب نور زده‌اند پس گفتم این همـان چیزی است که مرشدان ما گفته‌اند که رسیدن بخدا سهل‌است ورسیدن برسول مشکل است پس چون مأیوس شدم گفتم درب خانهٔ پیغمبر (ص)امروز جعفربن محمد است پس قدم گذاشتم بآستان جعفر و گفتـم مولای من بعد از آنکه هشتاد سال مجاهده‌وریاضت کشیدم‌ودرسیروسلوك‌صدوسی نفر از اولیا را خدمت کردم خدا مرا حواله داده بدرب خانهٔ تـو من بعد ازاین همه‌عبادت وتجرید وتفرید آمدم درب خانهٔ توپس‌مرامجوسی یا یهودی یا نصرانی فرض کن برای طلب دین حق آمده‌ام مرا داخل کن در اسلام الخ

چون مزخرفات او طولانی است هر که‌خواهد رجوع کند بشرح نهج خوئی اواخرجلد ششم

مؤلف گوید فهم‌جعل‌دروغ هم نداشته‌زیرا بعد از آنهمه‌معراجها تازه میخواهد بدست حضرت صادق (ع) مسلمان شود میگوید هشتاد سال ریاضت کشیدم‌لابد وقتی‌خدمت حضرت صادق‌رسیده صدساله بوده وشیخ عطار در تذکره الاولیاءکه تمامش کرامـات جعلی است بـرای صوفیه گوید چون خدمت حضرت صادق (ع) در مدینه رسید حضـرت هفت ساله بودوبازی میکرد با بچه ها وبابایزید فرمود بیا بازی غایب غایبك نمائیم الخ

ودرجای دیگر گوید بویزید سقای درب خانهٔ‌حضرت صادق(ع) بود وتمام اینها قطعاً دروغ است زیرا وفات بویزید سنه ۱۲٦٤ بوده‌بعد

از چند سال از وفات حضرت عسگری چرا یکمرتبه خدمت حضـرت عسکری(ع)نرفته با آنکه‌زمان او بوده‌وفات حضرت صادق سنـه ۱٤۸ میباشدبنابراین‌صدوشانزده سال بعد ازحضرت‌صادق‌زنده‌بوده و خوداو هم که خدمت حضرت صادق رسیده بنابرنقل شما صد سال داشته‌ولابد شصت سال هم درزمان‌حضرت صادق بوده‌این میشود ۲۷٦معلوم میشود ۲۷٦ اقلاعمر کرده پس آنچه صوفیان وسنیان نوشته‌اندکه بویزیددرسن هشتاد سالگی فوت شد همه دروغ است

علاوه برهمهٔ اینها چرا مثنوی بایزیدرا آنهمه‌تعریف کرده وامام صادق (ع) راکه ارباب اوبوده بقول‌صوفیه وبـدست حضرت مسلمـان شده چرانام نمی‌برد ونقل صوفیه آنستکه حضرت صادق (ع) بویزید را جبه داد وفرزند خودرا همراه اوکرد برای ترویج ببسطام برود معلوم میشود حضرت صادق (ع) مرد کاملی‌بوده دارای فرزند نه آنـکه هفـت ساله باشد واگرحضرت اورا برای ترویج فرستاده چرا یـك حدیث از امام خود نقل‌نکرده ودرهیچ کتابی‌دیده نشده .بااین دروغها شیخ‌عطار صوفی درتذکره گوید بایزید فرمودمراشکی‌دردل پیدا شد دردین واز اطاعت نومید شدم باخود گفتم‌ببازارروم‌وزناری‌بخرم وببندم‌چون‌بازار رفتم گفتم آنراییك دیناربخرم پرسیدم‌چند میفروشی گفت بهزار دینار متحیرشدم‌ودر آنحال‌هاتفی آواز داد که‌توندانی‌زناریرا که‌تودرمیان‌بندی ازهزار دینار کمتر نمیدهند مؤلف گویدچرندیاترا به‌بین ولاف گزافرا مگر زناریکه او ببندد چطور است که هاتف این همه قیمت‌میگذارد درکتاب دانشوران ج۱ص٦٤ میگوید بایزیدرا صوفیان صاحب کرامت

دانند چون دیگرپیران تاجائیکه گویا پیری نباشد بی کرامت واشعار ذیل‌را ازاو نقل کرده .

ای عشق‌توکشته عارف وعامی‌را سودای توگم کرده نکونامی را
ذوق لب میگون توآورده برون ازصومعه بایزید بسطامی را

ازاشعاراومعلوم میشود معشوق اوخدا نبوده زیرا سودای باخدا باعث بدنامی نمیشود ودیگر آنکه اهل‌صومعه ونصرانی بوده وبرای گمراه کردن مسلمین آمده ادعای خدائی کرده چنانچه نصاری در حق عیسی‌قائل میباشند .

سید مرتضی‌درتبصره گوید ص۷۹ بایزید گفت سبحانی سبحانی مااعظم شأنی یعنی‌منم خدای منزه وچه قدربزرگ است شأن من‌بااین کفرسنیان اورا ازبزرگان اولیا دانند وعجب که دائماً برشیعه طعن‌ولعن کنند که چرا عبدالله‌بن سبا گفت علی‌خدا است درصورتیکه شیعه اورا نجس و کافرمیدانند ولی‌سنیان بایزید وحلاجراصاحب کرامت شمرده‌اند

مؤلف گوید خوب است که سنیان اورا ازاولیاء بدانند وشیعه را رافضی کافرتا معلوم شود بویزید باشیعه مراوده نداشته .

مقدس اردبیلی گوید صوفیه‌بعضی ازاسرارکفرآمیزخودرا برمز واشاره درخفا اظهاره‌یکنند مگربایزید که مکربدون ترس همه جا میگوید لیس‌فی‌جبتی‌سوی‌الله وسبحانی‌مااعظم‌شأنی یعنی نیست درلباس من‌جزخدا ومن‌خدای منزهم ومیگوید خدارا درخواب دیدم مجسم به صورت پیرزمین گیری ودراصول دین قائل‌بحلول وتشبیه‌است ودرفروع سنی‌بوده بمذهب مالك‌عمل‌میکرده‌درظاهرولی درباطن‌زندیق ملحد

بوده واین‌مرد شقی‌بیدین رامیگویند سقاء حضرت صادق (ع) بوده‌واین دروغ ازافتراء سنیان است زیرااو معاصر باحضرت عسگری بوده سید مرتضی درتبصره گوید بسطامی‌را کفتارهائی است زشت وازهمه قبیح‌تر آنکه گوید سبحانی‌سبحانی و گوید بر آسمان رفتم ویك‌یك آسمانها را دیدم بالای آسمانها کسی‌ندیدم خیمه برعرش‌زدم یکی‌ازسنیان‌روزی نزد اونشسته بود و گفت من هرشب بخانهٔ کعبه روم وطواف کنم و بر گردم چون دوسه نوبت مکرربگفت بایزید گفت بهترازتو کسی هست که کعبه هرشب بزیارت او آید وزیارت او کند وبر گردد یعنی خودم و خود او گفت بایزید جزویست ازخالق ودرحجاب افتاد چون‌بدواتصال کند بدانند که اوست یاازاوست یعنی‌خدایا جزوخدا است محدث قمی درسفینه ج ۲ ص۶۱ وهم‌چنین ابن‌جوزی ودیگران روایت کرده‌اند که ابویزید گفت دوست دارم قیامت برپاشود تا آنکه خیمهٔ خودرا روی جهنم نصب کنم مردی پرسید برای چه گفت‌زیرامن میدانم‌چون‌جهنم‌مرا به بیند خاموش گردد پس‌من رحمت برخلق‌باشم .

مؤلف گوید ازقرآن نخوانده وکلما نضجت جلودهم بدلناهم جلوداً غیرهالیذوقوا العذاب الشدید یعنی آتش‌دوزخ دائمی‌است‌وهرزمان که پوست بدن دوزخیان آب شود پوست دیگری برایشان بپوشانیم‌تا عذاب سخت را بچشند یا آنکه بویزید دوزخ‌را دروغ پنداشته علی(ع) میفرماید ویل‌لی‌ویل‌لی ان کان‌الجحیم منزلی‌چقدزاماما‌ن‌معصوم‌ازعذاب خدا خوف داشتند ولی‌این خبیث چنین لاف و گزاف داردولاف‌و گزاف دروغ دلیل برناپاکی‌روح است واین زشتی‌درمرشدان صوفیه کاملاپیدا

ارادت میورزند بااینکه بنا برنقل محدث قمی در کتاب هدیة الاحباب
بویزید گفته اگردیدید مردی‌دارای کرامت‌شده که بهواپرواز میکندبس
مغرور نشوید و گول اورا مخورید تا آنکه به بینید اورا درمقابل‌امرو
نهی الهی چگونه است و اعمال دینی را انجام میدهد یاخیر نه آنکه
بکرامات‌شیطانی ومعجزات‌انبیاراهم‌متهم‌مینمایدمراجعه‌شود بمطلب‌پنجم
این کتاب و نیز درهمان کتب‌ازابن‌عقیل‌روایت کرده‌اند که‌بویزید گفت
آتش دوزخ چه باشد اگر آنرا به‌بینم هرآئینه بگوشهٔ دامنم خواموش
خواهم کرداین‌جوزی گوبد کسیکه‌چنین‌بگویدزندیق‌وواجب‌القتل است
است زیرا آنکه ایمان بجن دارد در تاریکی میلرزد و آنکه ایمان
بقیامت ندارد نمیترسد در حالیکه روایات معتبره وارد شده که اگر
روزنهٔ ازدوزخ بدنیا بوزدتمام مشرق ومغرب عالم بجوشد ونیز درسفینة
ص۶۲ روایت کرده که بایزید گفته حج کردم اول مرتبه خانه رادیدم
مرتبهٔ دوم حج کردم‌صاحب خانه رادیدم مرتبه سوم حج کردم نه‌خانه
ونه‌صاحب خانه را دیدم ودیگر آنکه گفته لواعمن بزرکتر است از
لواء محمد عجب است ازصوفی و درویش که اظهار اسلام میکنند و
بچنین کسانی ارادت میورزند وکرامات جعل میکنند که شب هشتاد
خانه طعام میخورد البته مردمیکه‌سروکاری با آل محمد ندارند چنین
مرشدانی لازم دارند مثنوی ص۳۶۸ برای بویزید علم غیب قائل شده

گوید آنشنیدی‌داستان بایزید کوزحال بوالحسن از پیش‌دید

ودر ص۱۶۰ گوید وحی‌باوشده

سوی مکه شیخ امت بایزید از برای حج وعمره میدوید

است مثلاشیخ عطارصوفی درتذکرةاولالیاء مینویسد که نقل‌استروزی یکنفر آمد نزد بایزیدومسئله‌ای‌ازحیاپرسید بویزید جواب‌داد آن‌کس ازخجالت آب شد مرد دیگری‌رسید آب زردی ایستاده دید گفت‌یاشیخ این‌چیست بایزید گفت یکی‌سئوالی کرد من جواب دادم طاقت نداشت چنین آب‌شدازشرم

مؤلف گوید اولا فائدهٔ این معجزه چه بود و ثانیاً معلوم میشود صوفیه ازدروغهای شاخدار هم‌باکی ندارند‌چنانچه‌برای بشرحافی که سنی مسلم وصوفی است جعل‌کرده‌اند‌که حیوانات بغداد برای احترام اوفضله نمیانداختند پس‌چراحیوانات این احترامرا از حضوت رسول و حضرت کاظم علیهماالسلام نکردند ودرکتاب اسرارالتوحید ازابوسعید سنی‌صوفی نوشته است‌که شیخ بوسعید راز دل هرکس را میدانست و چون بسرخس میرفت بهوا می‌پرید وباحیوانات سخن میگفت طغرل و برادرانش را بپادشاهی رسانید روزی ازیکی ازبزرگان پولی خواست اووعده‌کرد ونداد ابوسعید بخشم آمد ونفرین‌کرد پس آن بزرك را در شبی سگهادریدند

مؤلف کوید این احمق اگر مستجاب‌الدعوه بود میخواست دعا کندکه پول‌دارشود تامحتاج به‌بزرگان نشود گویندعابدی گندم‌بآسیا برد آسیابان کاربسیار داشت بگندم اونرسید عابد بخشم آمد و گفت اگر گندم‌مرازودترازدیگران آردنکنی نفرین کنم‌خرت‌سك‌شود آسیابان گفت‌اگرنزدخداچنین‌مقامی‌داری‌دعا کن گندمت آردشود تامحتاج بمن نشوی..عجب‌است‌ازدرویشان‌صوفی که‌اظهاراسلام‌میکنند وبچنین کسانی

گفت حق کاندر سفر هر جا روی — باید اول طالب مردی شوی
بایزید اندر سفر جستی بسی — تا بیابد خضر وقت خود کسی
دید پیری باقدی همچون هلال — بود دروی فر و گفتار رجال
گفت طوفی کن بگردم هفت بار — وین نکوتر از طواف و حج شمار
کعبه را یکبار بینی گفت یار — گفت یا عبدی مرا هفتاد بار
آمد از وی بایزید اندر مزید — منتهی در منتهی آخر رسید

بالاخره مرد یرا دیده وطواف او را که شرك است ازحج بالاتر دانسته

لاف و گزاف صوفیه بسیار است و در این مختصر مجال نیست مراجعه شود بکرامتها و هم بآخر کتاب

ابراهیم ادهم شاگرد سفیان ثوری و قطب صوفیه در کتب رجال شیعه نامی از او نیست ولی سنیان او را مدح کرده اند چنانچه در کتاب تذکرهٔ شیخ عطار و ربیع الابرار ز مخشری و نفحات جامی و کتاب غزالی ذکر شده و از روایات معلوم میشود مخالف ائمهٔ ما بوده ابن شهر آشوب وعلامه مجلسی درعین الحیوة و ۱۱ بحار ص۱٤٤ وسفینهٔ قمی ص۷٦ و سایر علماء روایت کرده اند که چون حضرت صادق ع در زمان منصور بکوفه آمد وخواست مراجعت کند مردم بمشایعت آمدند ابراهیم ادهم و سفیان ثوری با جماعتی از همکاران خود پیش ازحضرت براه افتادند اتفاقاً شیری برسرراه ظاهر شد ابراهیم ادهم گفت توقف کنید جعفر بیاید ببینیم چه میکند پس ماندند تا حضرت رسید ونزدشیر رفته و گوش اورا گرفت و ازراه دورش کرد سپس روبمردم کرد و فرمود آگاه باشید اگرمردم آنطوریکه شایسته است خدا را اطاعت کنند بار خود را بردوش شیر بگذارند .

مؤلف گوید این خبیث میگوید صبر کنید جعفر بیاید و نمیگوید امام ششم . بیاید

محیی‌الدین‌صوفی اعرابی گوید شیطان سلطان‌العرفا است البته کسانیکه هرشیطانی را مرشد بدانند و سلطان خطاب کنند مانند سلطان‌محمودغزنوی‌سنی‌وسلطان‌ابراهیم‌ادهم‌وسلطان‌بایزیدومتوکل عباسی قطب صوفیه پس باید شیطانراهم سلطان العرفابدانند وبا آنکه پیغمبر (ص) اولی‌الامررامنحصر بدوازده‌نفرقرارداده گویندسلطان‌محمود حنفی‌بدیدن‌شیخ ابوالحسن‌خرقانی‌صوفی‌رفت و گفت‌من‌اولی‌الامرمیباشم وخدا فرموده اطیعوالله واطیعوالرسول واولی‌الامرچرابدیدن‌من نیامدی خرقانی جوابداد من در اطیعوالله تنها گیر کرده‌ام بیچاره نمیداند که اطاعت اولی‌الامرهمان اطاعت خدا است سید مرتضی در تبصره ص ۸٤ نقل‌کرده‌که اول صوفیان ابراهیم ادهم بود صوفیان گویند کسی‌رادیدو اسم اعظم ازاو آموخت و آنرا خواند خضررا دید خضر گفت اسم اعظم را برادرداود پیغمبربتو آموخت .

مؤلف گوید برادر حضرت داود تا زمان امام ششم زنده نبوده باضافه خضرخادم آل محمد است اگر ابراهیم راست میگوید چرا از دشمنان آل محمد ص مانند سفیان ثوری تعلیم‌علم گرفته صوفیه گویند ابراهیم ادهم سلطنت ظاهریرا گذاشت وبسلطنت باطنی رسید که یك سوزن میان دریا انداخت وبماهیان گفت سوزن مرا بیاورید صد هزار ماهی آمدندوهریك سوزنی بردهان آوردند .

مؤلف گوید عجب است ازنادانی صوفیه زیرا سلطنت واقعی که ازامام ششم بود وبظاهرهم که بنی‌عباس ساطنت میکردند وائمه‌راشهید

میکردند که مبادا رقیب ایشان باشند پس ابراهیم کجا سلطنت داشت و ثانیاً برای چه صدهزاران سوزن آوردند ماهیان دراین لاف و گزاف چه ثمری است که مثنوی بنظم آورده گوید :

هم زابراهیم ادهم آمده است کو زراهی بر لب دریا نشست

الخ نعوذ بالله من الحماقة

شقیق بلخی ابوعلی شاگرد ابراهیم بن ادهم مرشد صوفیه و فاتش سنه ۱۷٤ با آنکه زمان حضرت کاظم بوده یکحدیث از امام نگرفته و در کتب شیعه نامی از او نیست فقط در سفینه و(۱۱) بحاریك روایت ازاو نقل کرده‌اند که درسفر حج حضرت کاظم راملاقات کرده و نشناخته درحالیکه پیغمبر میفرماید من مات ولم یعرف امام زمانه فقدمات میتة الجاهلیة ودرخبر مزبور نقص شقیق وهمه صوفیانرا میرساند انوقت مثنوی نامی ازحضرت کاظم نبرده ولی شقیق را ردیف پیغمبران آورده ص ۱۲۸ گوید :

وانشقیق ازشق آنراه شگرف گشت اوخورشیدرای وتیزطرف

جنید بغدادی ابوالقاسم بن محمد بن جنید مرشد صوفیان در طرائق خرقهٔ خود را باو میرسانند ومذهب جنید شافعی بوده چنانچه یافعی استاد شاه نعمت الله در مرات الجنان ذکر کرده ودر کتب رجال شیعه ذکری ازاو نیست ولی سنیان وصوفیان بسیار باوعقیده دارند ومثنوی اوراردیف انبیاء شمرده درص ۱۲۸ گوید

چون جنید از جند اودید آنمدد خودمقاماتش فزون شد ازعدد

ومعجزاتیکه مختص بانبیا است باو بسته انداز او پرسیدند عارف کدامست گفت آنستکه از اندرون تو خبر دهد و حال آنکه پیغمبر فرمود نحن

نحکم بالظاهر والله یتولی السرائر وقرآن میگوید لایعلم الغیب الا الله از جنید پرسیدند این علم از کجا حاصل کردی گفت از جلوس نزد خدا زیر آن دریچه سی سال واشاره کرد بدریچهٔ که درخانه داشت. وعلماء شیعه جنید را از اهل بدعت واستاد حسین حلاج وشاگرد بایزید شمرده‌اند هر که خواهد بکتاب تبصرهٔ سید مرتضی رجوع کند تا کفریات جنید را به بیند درص ۸٤ گوید سنیان این صوفیان را مانند جنید که دائم در رقص و آواز اشتغال دارند اولیاء وصاحب کرامت خوانند ولی شیعه اگر یك کرامت بائمهٔ معصومین نسبت دهد رافضی وواجب القتل میشمارند وفات جنید سنه ۲۹۰ میباشد با آنکه معاصر با حضرت عسگری (ع) وسفراء امام زمان بوده حدیثی از ایشان نقل نکرده وبا سایر علماء شیعه مراوده نداشته در کتاب راهنمای دانشوران از جنید نقل کرده که هر گز از چیزی سودی نبردم چون سودی که ازشنیدن ابیاتی چند بردم پرسیدند آن ابیات چه بود گفت ازخانهٔ گذشتم کنیزی با آهنك موزون اشعار عاشقانه میخواند سید مرتضی درتبصره ص ۸۵ نقل کرده که جنید گفته درسه موضع رحمت نازل شود

اول صوفیانرا نزدسماع آوازکه ایشان نشنوند الا ازحق و بر نخیزند الا بوجددویم نزدطعام خوردن سوم وقتیکه صوفیان مذاکره کنند سید مرتضی از تعجب گوید سبحان الله جنید قناعت نکرده بآنکه حرامی را حلال کند مکر آنکه بگوید رحمت فرود آید اگر این سخنرا یکنفریکه برخلاف اعتقاد نواصب بود گفتی سنیان گفتندی کافر است ولی چون اولیای ایشان میگویند حق میدانند وشك نیست که خدا بهرهیچ پیغمبری آواز نخواند ورسولان از حق آوازه نشنیدند ولی ثمرهٔ صوفیگری آنستکه

نعوذ بالله حرامی از حق شنوند

مؤلف گوید در مطلب پنجم حرمت وبدعت غنا خواهد آمد و جنید بسیار ازخودوصوفیان دیگر تعریف میکرده حتی آنکه گویدصوفی مشتق است ازصوف الصاد صبرو صدق و صفا الواوودوورد ووفاء والفاء فرد و فقر و فنا ولی یکی از اهل ذوق برخلاف جنید گفته

الصاد صفروصفیر وصنم والواووزرو وبال وورم

والفاء فسق وفجور فندم

ودیگری گفته الصاد صور وصفیر وصدا والواو ویل ووبال ووباء و الفاء فوط وفریب وفدا ودیگری گوید .

صاد صوفی صیدمردم باشد وصوت الحمار

صرع وصور صفر کف هم میشود ایهوشیار

واو آن وزرووبال است وتن باوسوسه وای ازحمق چنین مردم بگراهی همه

فاء آن فسق وفجور وفریه وفیس وفساد الخ

ملای نراقی درطاقدیس گوید

واند گریك کرده صوفی نام خود کفرها بنهاده اند ردام خود

هیچ دانی چیست صوفی مشربی ملحدی بنگی مباحی مذهبی

قید شرع از دوش خود افکندهٔ کهنه انبانی زکفر آکندهٔ

جلق گاه صوفیان کفهای او کفرونکبت ظاهر از سیمای او

راه ورسم صوفیان خواهی تمام حلق وجلق ودلق باشدوالسلام

خطیب بغدادی سنی درتاریخ خود از جنید تعریف کرده که چون هنگام مرك جنیدرسیدوصیت کرد هرچه کتب علمی دارد و هرعلمی که باومنسوبست همه رابااودفن کنند پرسیدنداین چه وصیتی است گفت دوست

دارم خدامرا نه بیند که چیزی بمن نسبت دهند» مؤلف گوید اگر اوراق علم صحیح بوده گناهی مرتکب شده که احادیث رسول را دفن کرده زیرا علم ازصدقات جاریه است واگر بدعت بوده که وای بحالش واین عیب اوست که ازخوبی اوشمرده است

یکی ازصفات زشت صوفیان آنستکه کارهای بدخودرا نام خوب میگذارند وخودنمائی میکنند مثلا درتذکرة الاولیاء مینویسد زدیرادر بغداد بدار آویخته بودند جنید برفت وپای اورا بوسه داد از او سئوال کردند چرا این کار کردی گفت هزار رحمت بردزدباد که درکار خود مردبوده است زیراکه دراین کارسرداده است ونیز مینویسد جنید بامریدی درشبی راه میرفت سگی بانك نمود جنید گفت لبیك لبیك مرید گفت این چه حالست گفت صدای سك را قهرحق دیدم و آواز ازقدرت حق شنیدم و سك را درمیان ندیدم لاجرم لبیك جواب دادم.

ابوعلی دقاق مرشدصوفی سنی نام او حسن نیشابوری است گوید سماع آوازبرعوام حرام وبرزهاد حلال است

مؤلف گوید این تبعیض دراحکام دین وبنص قرآن کفراست ابوعلی گویدچون حضرت ابراهیم باسماعیل گفت انی اری فی المنام انی اذبحك اسماعیل گفت این جزای کسی استکه بخواب رود ازدوست اگربخواب نرفته بودی این خطاب باتونکردی شبلی مالکی سنی صوفی گفته حقتعالی نظر کردوبمن گفت هرکه بخوابد غافل شود وازحق درحجاب شود گویند شبلی هرشب پارهٔ نمك درچشم کردی تاخواب نرود پس شبلی بخواب نمیرفت تاازخدا درحجاب نباشد وابراهیم خلیل بخواب رفت وازخدا در حجاب شد وسزای اوشد که اسماعیل را ذبح کند سیدمرتضی گوید اگر

این سخن را یکی ازشیعه درحق امام میگفت او را رافضی واجب‌القتل میدانستند که امامرا افضل ازپیغمبر دانسته ولی چون شبلی سنی گوید بآن ایمان دارند بلکه اورا ازاولیاء خوانند باید گفت اگر شبلی ها تاقیامت نخوابند وعبادت کنند چون برباطلند ارزشی ندارد وشیطان هم مانند اورا کاری ندارد ابوالقاسم قشیری صوفی در کشف‌المحجوب گفته شبلی چهارهزار دینار داشت و جمله را در آب دجله انداخت «مؤلف گوید معلوم میشود رئیس اهل تبذیر بوده شیخ عطار صوفی درمنطق‌الطیر ازشبلی تعریف کرده که میان لوطیان ومخنثان رفته گوید

گم شد از بغداد شبلی چند گاه کس بسوی او کجا میبرد راه

باز جستندش بهر موضع بسی درمخنث‌خانه‌ای دیدش کسی الخ

عجب است ازصوفیان که این گناه را تعریف او میشمرند وفات شبلی ۳۳٤ وخرقه خودراصوفیه باو میرسانند

حسین بن منصور الحلاج مرشدتمام صوفیان که ادعای خدائی کرد ومرشدها دراشعارخود جانفدای اومیکنندو کراماتی برای او نقل میکنند ولی علامهٔ حلی وشیخ طوسی ومحقق بحرانی وعلامهٔ مجلسی وشیخ طبرسی دراحتجاج وسایرعلمای شیعه تمام اورا کافرو کذاب شمرده‌اند و کفایت است درلعن اوتوقیع امام زمان برلعن اوچنانچه در احتجاج طبرسی و شرح نهج علامهٔ خوئی و کتاب غنیبت طوسی وقرب‌الاسناد ابن بابویه‌القمی و سایرعلماء نامهٔ امام زمانرا که بتوسط سفیر خود حسین بن روح درلعن وبرائت اوصادرفرموده ذکر کرده‌اندمانند مقدس اردبیلی درحدیقه وعلامهٔ مجلسی در۱۳ بحاووسایرین نقل کرده‌اند که چون حلاج اظهار کفر والحاد نمود وتوقیع برلعن اوازطرف حضرت حجة صادر گردید بسیاری ازفقها

فتوی بقتل اودادند یکی ازکسانیکه فتوی بقتل اوداد . بخط شریف خود نوشت که اوواجب‌القتل است حسین‌بن روح وکیل وسفیر امام زمان ع بود با این‌حال اگر کسی ازنادانی خودازحلاج تمجید کندمخالفت با امام زمان ع نموده نباید اعتنا کرد مانند مثنوی که بسیار ازاوتعریف کرده درص۴۷۳ گوید :

گفت‌فرعونی‌انا الحق گشت پست گفت منصوری انا الحق وبرست

ودرص۱۴۰ گوید :

چون قلم دردست غداری بود لاجرم منصور برداری بود

ودرص۳۵۰ گوید :

چون قلم‌دردست غداری فتاد لاجرم منصور برداری فتاد

مؤلف گوید نمیدانم مقصود این عارف بیدین از غدار که بوده آیاسفیر امام زمان ع بوده یاغیر او علی ای حال شیخ طوسی و محدث قمی‌وشیخ صدوق و سایر علماء روایت کرده‌اندکه چون خدا خواست .

حلاجرارسواکند نامهٔ بابی‌سهل بن‌اسماعیل‌نوبختی که‌ازبزرگان علم و پیشوای شیعه بود نوشت ومکرر اظهارکردکه من وکیل حضرت حجة میباشم و ازامام مأمورم تو را دعوت‌کنم وبرای تسلیم تو حجت و برهان آورم تا شك نکنی وحلاج خیال میکرد اگراوتسلیم شود مردم دیگربتبع اوتسلیم اوخواهند شد پس ابوسهل درجواب اوپیغام دادکه من مردی هستم دختران جوان‌را دوست میدارم ولی‌چون موی‌من‌سفید است‌کنیزهای من از من دوری میکنند و باید هرجمعه خضاب کنم و زحمت بسیاری متحمل‌شوم اگرتوریش مرا سیاه‌کردی من مطیع تو و بسوی تو خواهم آمد حلاج فهمید خطاکرده واورا نمیتواند صیدکند

دیگرجواب نداد ابوسهل هم این حکایت را همه جا نقل واورا مضحکه قرارداد .

ابن ندیم وسیدمرتضی ودیگران نقل کرده‌اند که حلاج حیله گرو ساحربودوتسخیرجن داشت‌وادعای‌تمام‌علوم میکرد وباسنی‌سنی بود و با شیعه‌شیعه‌و نزد اصحاب خود ادعای خدائی‌میکرد صوفیه قبول دارند که اوادعای خدائی‌میکرده میگویند :

روا باشد انا الحق ازدرختی چرا نبود روا از نیك بختی

جواب آنستکه درطور خدا با موسی‌خطاب کردبانی‌اناالله وصدا از شش طرف میآید بخلق صوت ازطرف خداوند نه آنکه درخت گفته باشد انا الحق و ثانیاً این شرك وکفررا ابداً نمیشود تأویل کرد اگر تأویل کنی پس کافری درعالم نیست زیرا خدا را در میان بشر و شجر جایدادن محدود نمودن حق است مانند نصاری که در حق عیسی چنین گفتند و کافرشدند .

ثالثاً خدای حال درمحل‌وعارض‌ومحتاج‌بمحل‌شودوازجای دیگر عالم بی خبر خواهد بود آیا نخواندهٔ ان‌الله بکل شیء محیط در مطلب ششم بیان خواهد شد حال باید انصاف‌داد مشرکین عرب که از جهل چند بت ساخته ومیگویند هوءلاء شفعا ئنا عندالله مشرك‌و نجس‌اندامـا این صوفیه که بوحدت وجود قائل و هر زندیق کافری را خدا میدانند بلکه تمام مخلوق‌را عین‌خالق‌میدانند پاك وعارفند معلوم میشود عارف بمعنی‌زندیق و کافراست . حلاج‌میگویدلیس فی‌جبتی‌الاالله نیست‌درلباس من مکر خدا وشیخ عطار رجس پلیدلاف خدائی میزند در کتاب بی‌سرنامهٔ خود مکرر گوید :

من خدایم من خدایم من خدا فارغـم از کبر و کینه وزهـوا

و بعد میگوید :

ایدریغا در خودی درمانده‌ام لاجرم در بند دیو افتاده ام

ایـدریغـا پیشوایـان لعین راه رفتند و بماندم این چنین

ایدریغا نفس ما در معصیت خودخودی کردی‌بدی‌ازمعرفت

و در اسرارنامه در بارهٔ حلاج گوید .

چه منصوراندر آئی درانا‌الحق شوی اندر حقیقت واقف حق

شناسا شد بنور خویش آنگاه بسوی بحروحدت یافت اوراه

ودر کتاب جواهرالذات ص۳۰۳ گوید :

منم منصور در عین خدائی زغیر خویشتن کرده جدائی

همه‌بود من است‌ومن‌نمودم گره‌از کاره‌ها اینجا گشودم

چه آدم من فرستادم بدنیا حقیقت بازبردم سوی عقبی

انا الحق گفت‌او ومن‌نگفتم ولی او آشکارا ، من نهفتم

پیغمبراسلام میگوید الهی اناالعبد الذلیل الحقیرالمسکین خدایا منم بندهٔ ذلیل بیچارهٔ مسکین ولی این مرشدان یا عرفاء بی‌دین تماماً ادعای خدائی میکنند مخلوقی که نمیتواند پی‌ببرد بیکی‌از کوچك‌ترین مخلوقات خدا مانند مورچهٔ چه‌قدربی‌حیا است آنکه از نطفهٔ گندیدهٔ خود بی‌خبربوده چگونه حیوانی‌شده چنین ادعائی‌میکند .

علی(ع) دراول دعای قاموس میفرماید الهی قد طلاطمت امواج قاموس قدرتك فظهرفی کل‌مقدور آثارقدرة غریبة عجیبة که عقل‌هاحیران است ازدستگاه کوچکترین‌مخلوق محیرالعقول خداوند» ابوعلی‌دررجال و شیخ‌طوسی‌در کتاب غیبت ومحدث قمی‌درمنتهی‌الامال وعلامهٔ مجلسی

در۱۳ بحار وسایرعلماء روایت کرده‌اند که حسین‌حلاج در زمان علی‌بن بابویه وارد قم شد واورا با خویشان اودعوت کرد بسوی خود ونوشت که‌من رسول‌ووکیل امام‌زمانم‌چون‌ابن‌بابویه نامه‌رادیدپاره کردوبقاصد گفت‌چه باعث‌شده که‌طالب‌جهالت‌شده‌ای قاصد گفت‌اوما را دعوت کرده چرانامهٔ‌اورا پاره کردی‌وابن‌بابویه‌حاضرین باوخندیدند واو را مسخره کردند پس ابن‌بابویه حرکت کرد برای دکان خود باجماعتی‌از اصحاب‌وغلامان خود چون‌وارد کاروانسرائی‌شد که دکانش آنجا بود کسانی که آنجا بودند برای احترام او برخاستندمگریکنفر که‌قیام‌نکرد ابن‌بابویه اورا نشناخت چون‌نشست‌ودفترخودرا مانند سایرتجارحاضر کرد ازبعضی‌پرسید آنمرد کیست اوشنید و نزدیك آمد و گفت راجع بمن سؤال میکنی‌وحال آنکه خودم حاضرم ابن‌بابویه فرمود من تو را عظمت دادم که از خودت نپرسیدم او گفت نامهٔ مرا پاره میکنی وحال آنکه من شاهد عمل‌تو بودم ابن‌بابویه فرمود آیا پس‌توهمان صاحب‌نامهٔ و فرمود ای غلامان سروپای اورا گرفته وبیرون بیاندازید دشمن خدا وپیغمبررا پس باو گفت ای ملعون ادعای معجزه میکنی‌خدا تورا لعنت کند پس حسین حلاج‌را بیرون انداختند ودیگراورا درقم ندیدند.

ابن‌جوزی درکتاب تلبیس ازمحمدبن‌یحیی‌رازی روایت کرده که گفت شنیدم عمروبن‌عثمان لعن‌میکرد حلاج‌را ومیگفت اگر بتوانم او را میکشم گفتم برای چه گفت برای آنکه من آیهٔ ازقرآن قرائت کردم آن ملعون گفت من میتوانم مانند قرآن سخن گویم پس نقل‌کرده که نامهٔ بخط خودنوشته بود ازرحمن‌رحیم بسوی فلانی‌باو گفتند توادعای نبوت میکردی اکنون ادعای خدائی میکنی گفت ادعا نیست بلکه این

عین‌الجمع نزد ماست آیا کاتب جزخدا است ودست آلت است .

مؤلف گوید عقیدهٔ تمام‌مرشدان همین کفراست چنانچه‌مثنوی در حق ابن ملجم گفته است :

آلت حقی وفاعل‌دست حق کی‌زنم بر آلت‌حق‌طعن‌ودق

شیخ مفید میفرماید حلاجیه اهل کفروزندقه میباشند وهرحرامی را حلال میدانند مانند مجوس که برای زردشت معجزات میتراشند و مانند نصاری برای کشیشان‌خودو صوفیه هم برای حسین حلاج ولی نصاری ومجوس نزدیکترند بعبادت و مریدان حلاج دورترند از دین و شرائع درکتاب مستدرك وسفینه نقل کرده‌اند که حلاجرامریدانی بود که‌ببول او شفا میجستند و از او کتابی بافتند که نوشته بود هرگاه انسان سه روزوشب روزه بگیردوافطارنکندپس‌از آن بچند ورق کاسنی افطارکندازروزهٔ ماه‌رمضان‌بی‌نیازشودو کسیکه یك‌شب‌تاصبح‌دور کعت نمازکند اواحتیاج بنمازندارد .

ابن‌جوزی ودیگران نقل کرده‌اند که حلاج دفن میکرد مقداری ازحلواونان‌و کباب‌رادرمحلی‌از بیابان‌و بیکی‌ازاصحاب‌خود که‌محل‌سرش بود خبرمیداد چون صبح‌میشدبسایراصحاب خودمیگفت اگرمیل‌دارید بیرون رویم برای سیاحت پس برمیخواست ومیرفت ومردم هم بهمراه‌او چون بآن محل‌دفن میرسید آنصاحب‌سرش میگفت مامیل‌واشتها به فلان چیزداریم پس‌حلاج بکناری میرفت ودورکعت نمازمیکرد وبه ایشان وانمود میکرد که معجزه میکند ومیگفت همان محل‌را بکنید پس‌خاکهارا برطرف میکردند وآنچه خواسته‌بودندپیدامیشد وهمواره حقه بازی میکرد تاآنکه کفرش مسلم شد چون خواسته بودند او را بدارزنند باصحاب خود میگفت مترسید من سی‌روز دیگر نزد شما بر

میگردم ودرروضات وشرح خوئی جلدششم ص ۲٦٦ ذکر کرده‌اند که جد حسین حلاج مجوسی بود وای کاش بردین جدش میماند وداخل اسلام نمی شد واینهمه کفروزندقه نمیآورد علامهٔ خوئی گوید مریدان اوجعل کرده‌اند که چون خون نجس اورا ریختند خون برزمین نقش الله بست درصورتیکه خون نجس حرام است باسم خدا آلوده شود با آنکه حضرت امام حسین امام معصوم مظلوم راکشتند وهمچنین سایر امامان وپیغمران راو کسی نگفته که ازخون ایشان نقش الله بست ودر کشکول شیخ بهائی وسایر کتب وتواریخ کیفیت قتل اورا نوشته‌اند درسنه ۳۰۹ چون اورا گرفتند چند نفردانشمند آمدند بااومناظره و گفتگو کنند دیدند معلوماتی ازعلوم قرآن وفقه وحدیث ندارد ومشت اوخالی است وحتی مسائل محل ابتلا رانمیداند باو گفتند تواگرمسائل طهارت وواجبات خودرافرامیگرفتی بهترازاین بود که درنامهای خود بنویسی مکرر که نازل میگردد صاحب نورشعشانی که بلمعات خود تشعشع میکند چه قدرمحتاج بادب هستی وبعد از آنکه ثابت شد کفروزندقهٔ اوامر کردند اورا تازیانه زدند او اظهارمیکرد من سنی میباشم ونوشته های من نزد مردم هست خیال کردند راست میگوید بعد درنامهای اویافتند که نوشته منم غرق کنندهٔ قوم نوح وهلاك کنندهٔ عادو ثمود چون امر اوفاش شد دست وپای اورابریدندوبدار آویختند .

علامهٔ خوئی درکتاب خود میگوید بکسانیکه اورا حلاج اسرار میدانند باید گفت او حلاج پنبه است والاچرا ریش ابوسهل نوبختی را نتوانست سیاه کند تاپنبهٔ رسوائی اوزده نشود .

خطیب بغدادی درتاریخ خود ونهاوندی درکتاب عبقری ودیگران

نقل کرده‌اند که حلاج ازساحران ماهر بود وعلم سحررا درهند آموخته بود چنانکه احمد بن‌حاسب ازپدرش نقل کرده که معتضد عباسی مرا برای بعضی ازامور بهند فرستاددر کشتی ملاقات کردم بامردی خوش سخن چون از کشتی بیرون آمدیم باو گفتم توبرای چکار آمده‌ای گفت برای تعلیم سحرونامم حسین بن منصوراست بجای آنکه خلق‌را بسوی خدا بخوانم ناگاه درکنارشط کوخی که در آن مردی بود دیدیم حلاج ازاو پرسید کسی پیدا میشود سحر بداند چون آنمرد شنید کپهٔ از ریسمان بیرون آورد وسرریسمانرا بدست حلاج داد وباقی را بآسمان انداخت ناگاه طاقه شد وخود آنمرد بهوا رفت وروی آن‌طاقه نشست وباهم بروی زمین آمدند پس بحلاج گفت مانند اینرا میخواهی پس حلاج ماند ومن دنبال کارخود رفتم وشیخ‌مفیددر کفرو شرك وحیله‌بازی او کتابی نوشته وازجمله حیلهٔ او نقل کرده‌اند که بامردی ازمریدان خود قرار گذاشت واورا ببلاد کوهستان فرستاد و آنمرد مدتی در آن بلاد بزهد وعبادت بسربرد که مردم باوعلاقه پیدا کردند دراین بین اظهار کرد که کورشده ام دیگری دست اورا میگرفت و بعد از مدتی خود را زمین گیر نشانداد که فلج شده تا یکشبی اظهار کرد خوابدیدم بدست یکی از اولیاء که بزودی وارد این شهرمیشود شفا پیدا خواهم کرد باید جستجوی واردین کرد در این اثنا حلاج آمد ودرمسجدی مشغول عبادت شد غریبی غیر او ندیدند پس آن کور و افلیج مصنوعی را نزد او آوردند دستی بسرو صورت وپای او کشید فوری از جا برخاست واظهار کرد شفا یافتم‌مردم برسرحلاج هجوم کردند او خودرا پنهان کردپس از چند روزی آن کور مصنوعی گفت میخواهم بسرحدات اسلامی بروم‌برای شکرخداجهاد کنم

مردم چون دیدند باین عزم میرود صدهاوهزارها درهم ودیناربادادند او رفت وبحلاج ملحق شد وقسمت کردند

واز جمله مرد منجمی خبرشد که حلاج اظهارمعجزه میکندنزد اورفت دربلاد جبل گوید روزی بحلاج گفتم ماهی‌تازه اشتها دارم گفت این جا باش تا حاضر کنم داخل حجره شدو گفت‌خدا را بخوانم‌تاماهی تازه بتو عطاکند پس در را بست وپس از چند دقیقه از حجره بیرون آمد درحالیکه پای او تا ساق تروگل آلوده بودوماهی تازه‌دردست داشت‌که هنوز اضطراب داشت‌کفتم چه شد گفت خدا بمن امرفرمود بشط اهواز رفتم واین را آوردم و گل پایم ازشط اهواز است میگوئی این حیله است گفتم بگذار من بروم دراین حجره اگربرایم حیله‌کشف نشد بتو ایمان میآورم گفت برو داخل حجره شدم دیدم دامن دیوار از چوب ساج است وعلامت حیله در آن نیست از گفتهٔ خود پشیمان شدم زیرا اگرحیلهٔ اوراکشف‌کنم ایمن ازقتل نیستم واگرکشف نکنم‌باید ایمان‌آورم‌باوپس آنجاپردهٔبود چون آنرابلندکردم‌درب کوچکی‌نمایان شدکه راه باریکی درعقب آن بود داخل شدم چندقدمی‌که رفتم‌وارد باغی شدم بسیاربزرك ودرآن استخری‌بود مملو ازماهی کوچك‌وبزرك من نیز درمیان آن رفته یك ماهی صیدکردم بیرون آمدم درحالیکه پایم مانند پای حلاج تر و گل آلود بود برگشتم وارد حجره و حیله کردم وفریاد زدم من‌حیلهٔ‌ندیدم‌وایمان آوردم حلاج‌خیال کرد من‌راست میگویم در را بازکردمن دوان دوان فرارکردم چون دیدمن اورا گول زده‌ام ومشت اورا بازکردم گفت بخدا قسم اگر بخواهم تو را میکشم مبادا تا زنده ام بکسی اظهارکنی‌وخطیب بغدادی ونهاوندی ودیگران

ذکر کرده که حلاج تسخیرجن هم داشته وقصه‌هائی نقل کرده‌اند که گاهی حلوای تازه حاضرمیکرد ودر۱۳ بحاروسایر کتب است که‌حسین بن روح وکیل امام زمان علیه‌السلام شلمغانی راالعن کرد وازطرف امام لعن اورا اعلام نمود وفرمود زیرا او ادعای حلول کرده ومیخواهد بعدازاین بقول حلاج قائل شود که نعوذ بالله بگوید خدا درمن حلول کرده چنانچه نصاری درحق عیسی گفتند و کافرشدند وبا اینحال مثنوی حلاج راردیف انبیا شمرده وخدا را با او یکی دانسته چنانچه در مطلب ششم بیان این کفر دراشعار وحدت وجود خواهد آمد درتاریخ‌حبیب‌السیر ادعاهای کفروزندقهٔ‌حلاجرا نوشته‌تا آنکه گوید چون گرفتارشدمیگفت من سنی هستم وخلفا را افضل ازعلی میدانم وکتبی هم درمذهب سنی داشت‌درروضات ودررسالهٔ شیخ‌حرعاملی کاملا کفروزندقهٔ‌اورانوشته‌اند پس فرموده‌اند مردم حذرکنند ازپیروان او سید مرتضی درتبصره‌شرح داده احوال حلاجراو گوید ابوالقاسم زنجی گفت با پدرم نزدوزیرخلیفه بودیم که غلامی بارنك پریده آمد اشاره کرد وزیررفت وبعد ازساعتی آمد حال پرسیدیم گفت این غلام موکل برحلاج است و همه روز غذا برای او میبرد میگویدچون طبق‌غذارابردم‌دیدم اززمین‌تاسقف راحلاج پرکرده ترسیدم گوید ما نزد غلام رفتیم او تعریف‌کرد و بعد تب نمود بعدکتابی ازحلاج پیدا شدکه بدعتها نوشته بود و احکام قرآنرا نسخ نموده بود قاضی ابوعمرازحلاج پرسیداز کجا چنین احکامی گفتهٔ گفت ازکتاب حسن بصری قاضی گفت دروغ میگوئی

ابوریحان بیرونی، که‌ازبزرگان علم‌نجوم است‌درتاریخ خودمدعیان نبوترا باگول خوردگان ایشان ذکرکرده وگوید بعداز ایشان ظاهر

شد مردی صوفی معروف بحسین حلاج ومردی بود شعبده بازو بهر کس خود را مطابق اعتقاد طرف نشان میداد سپس ادعا کرد که خداحلول کرده در او با روح القدس ونامهائی باصحاب خود مینوشت که عنوان آنها این بود من الهوهو الازلی الاول النور الساطع اللامع والاصل الاصلی وحجة الحجج ورب الارباب والمتصورفی کل صورة الی عبده فلان واصحاب اودرجواب مینوشتند سبحانك یا ذات الذوات ومنتهی غایة اللذات یاعظیم یاکبیر اشهدانك باری القدیم تا آنکه میگوید حسین حلاج کتابی هم در ادعای خود نوشته مانند کتاب نورالاصل وجم الاکبر انتهی

مؤلف گوید هر کس کفروزندقه وحیله های اورا بخواهد رجوع کند. بتاریخ حبیب السیر وتبصرهٔ سید مرتضی وعبقری حسان وکشف الاشتباه ودیگر کتب خود صوفیه

ابوحامد الغزالی الشافعی الصوفی محمد بن محمد الطوسی السنی یکی ازمرشدهای صوفیه است درمذهب اشعری بوده وکتبی دارد ودر کتاب احیاء العلوم ازصوفیه بسیار تعریف کرده وبدعتهای ایشانرا ریاضت وتکمیل نفس خوانده وگوید بهمان معنی که علی امام است من هم امام میباشم ودر احیاء باب آفات اللسان گوید لعن یزید جائز نیست وهر کس یزید رالعن کند گناهکاراست

مؤلف گوید خداهم که فرموده لعنة الله علی الظالمین بقول غزالی گناهکاراست وحضرت صادق وسایرائمه که درزیارت عاشوراوسایرموارد خوانده اند ولعن الله یزیدبن معویة خامساً همه گناهکارند ونیز غزالی ساز وآوازرا حلال دانسته وادعا کرده که پیغمبران را می بیند ونیز کتابها رد برشیعه نوشته مانند کتاب المنقذمن الضلال که شیعه را گمراه خوانده

ودربسیاری‌ازموارد کتاب‌احیاءازشیعه‌مذمت کرده‌و گفته‌روافض خذلهم‌الله درکتاب سفینه ص ۳۱۳ وشرح نهج جلد ٦

وابن‌جوزی درکتاب تلبیس ابلیس ص۵۹۷ گفته‌اند که‌غزالی آمد وکتابی بنام احیاء بدلخواه صوفیه ترتیب دادکه مملو است از بدعت واحادیث باطله ودرحقیقت‌ازکتب بدعت وضلالة است ونیز درهمان کتاب گوید غزالی برای تعلیم وتربیت دیگران گفته بعضی ازشیوخ ماراز قیام شب کسل میشد لذا خود را بسر معلق میداشت در تمام شب‌تادل او راضی شود بقیام سرپاوبعضی‌ازمرشدهامعالجه کرد حب مالرابااینکه هرچه داشت فروخت وپول آنرا بدریا ریخت واگر بذل میکرد خوف ریا داشت و بعضی ازپیران راه کسی را اجیرمیکرد تا میان عموم‌مردم برود واورا فحش دهد تا آنکه او حلیم شود وبعضی از ایشان وقت اضطراب وموج دریا سوارکشتی میشد ومیان دریا میرفت تاشجاع‌شود بعد ازآن گوید غزالی ادعای فقه وعلم دین میکند واین کارهای حرام مخالف شرع وعقل را چگونه دستور تعلیم وتربیت قرارداده و مخالف امرخدارا ارشاد دانسته وشایسته بودکه نهی کند نه آنکه مستحسن شمرد ودرجای دیگر بگوید اگر شیخ مال زیادی بدست مرید دیداز او بگیرد ودور بریزد واگر اورا بکبرمبتلا دید گدائی دربازارباو یاد دهد ودست اورا بسئوال عادت دهد واگر دید وقت را ببطالت وتنبلی میگذراند نظافت مستراح ونجاست روبی باو تعلیم کند بعد از آن‌ابن جوزی گوید من تعجب دارم ازغزالی چگونه امر کرده باین چیزهای حرام وچگونه تجویز کرده که بسرخود را معلق سازد وَ خون بصورت برگردد وباعث امراض بسیار شودوضرربرنفس‌مخالف شرع وعقل‌است

وچگونه حلال دانسته مالرا بدریا بریزد وخدا حرام کرده و آیا حلال است اجیر گرفتن برای فحش درحضور مردم وسوار شدن بدریادرموقع خطرحرام است وحتی حج هم ساقط است چه قدر غزالی ارزان فروخته فقه دین رابتصوف ودرص ۳۷۹ گوید ابوحامدغزالی گفته یکی ازمشایخ ما در محلی بصلاح وخوبی شناخته شد پس داخل حمام شد وجامهای فاخردید وسرقت کرد وزیرلباس خود پوشید وبیرون رفت چون باو رسیدند لباس را ازبدن او کندند وکتکی باو زدند وبدزدحمام معروف شدبرای انکه هوای نفس او ساکن شود واین طور بودند مرشدها ومشایخ وآنانکه حالی دارند متحمل ریاضاتی میشوند

ابن جوزی گوید سبحان‌الله کسی نیست غزالی را ازفقها خارج سازد وعجب آنستکه حالات قبیحه را حال نیك شمرده وصاحب آنرا تعریف کرده واصلاحرا بکارهای زشت وعصیان موقوف دانسته‌چگونه دزدی که باعث بریدن دست وتصرف درمال غیراست ازشرع میداندین گونه عالم نمایان فقیه نما ودزدان دین از سارق حمام پست‌ترند واگر چنین کارها را پیشوای دین انجام دهدباعث توهین بدین میشود که‌فلان عالم دزدی کرده مگر آنکه قطب درویشان باشد

مؤلف گوید مرشدی که دوست عمرباشد وازدرخانه آل محمد دورشود بهتراز این نمیشود عجب است ازعوام صوفیه که دم ازعلی میزنند وبرای اینگونه مشایخ کرامات قائل میشوند نعوذبالله من الجهل والحماقه

وفات غزالی سنه ۵۰۵ مخفی نماند غزالی درکتاب خود مدح یزید کرده واورا مجتهددانسته

مؤلف گوید یکی ازذاکرین صوفی زمان ما میگفت حضرت سجاد

امضا کرد کار یزید را و با او بیعت کرد بنابرقول این آقای تاج الذاکرین حضرت سجاد شریك ظالمین است چون من رضی بفعل قوم فهو منهم و

اخبار متواتر است که هر کس بعمل ظالم راضی باشد شریك او ست ولعن الله

امة ظلمت وتابعت وبایعت ورضیت بذالك راستی که کلمات اینگونه

ذاکرین ازتیریکه بقلب امام وارد شود بدتر است

صاحب مثنوی ملا جلال الدین رومی محمد بن بهاء الدین صوفی سنی که مثنویرا درمقدمهٔ اول آن اصول اصول الدین وفقه الله اکبر وشرع الله الازهر نامیده درمقابل قرآن ودرمقدمهٔ دفتر پنجم گوید لو ظهرت الحقائق بطلت الشرائع یعنی اگر حقائق آشکار شود دین وشریعت باطل

است وملای زومی را کتب دیگری نیز هست از آنجمله مجالس سبعه که صلوات وسلام برخلفاء ثلثه فرستاده وکتاب شمس یا دیوان شمس که تمام آن را در عشق بشمس تبریزی گفته واوراخدا و پیغمبر خوانده از جمله میگوید

ماه خوبان شمس دین ومهر تابان شمس دین

گوهرجان شمس دین شمس دین لیل ونهار

وچنان عاشق ومفتون شمس تبریزی شده که کلمات زشت ورکیك هم دراشعار خود آورده مثلا درصفحه ۲۳۵ گوید

تلخی نکند شیرین ذقنم خالی نکند ازمی دهنم

عریان کندم هرصبحدمی گوید که بیامن جامه کنم

ودرص ٤ مثنوی گوید

شمس تبریزی که نور مطلق است آفتابست وزانوار حق است

ودرجای دیگر گفته شمس من وخدای من وبهمین قافیه اشعاری گفته

پیرمن ومراد من درد من ودوای من
فاش بگویم این سخن شمس من وخدای من

مقدس اردبیلی وهم فاضل محلاتی در کشف الاشتباه از عشق صاحب مثنوی بشمس چیزی نقل کرده اند که کفر والحاد مولوی را می رساند وما از کتاب نفحات الانس جامی که ازخود صوفیان است نقل میکنیم که مورد تردید نباشد درص ٤١٥ نفحات طبع لکنهور درترجمه شمس تبریزی گوید مولوی دست شمس تبریزیرا گرفت وبرد درمدت سه ماه شب وروز بروزهٔ وصال نشستند که اصلا بیرون نیامدند وکسیرا زهره نبود که درخلوت ایشان درآید تاروزی مولانا شمس الدین از مولانا جوان زیبائی التماس کرد مولانا حرم خود را دست گرفته درمیان آورد دیگر گفت نازنین پسری میخواهم فی الحال فرزند خود را پیش اورد وبعد از آن قدری شراب طلب نمود که ذوقی کند مولانا بیرون رفت و زن و فرزند خود را پیش شمس گذاشته سبوئی ازمحلهٔ یهودان پر کرده بیاورد

فاضل محلاتی ودیگران ازمورخین سنی وشیعه نوشته اند که چون مولوی عاشق شمس شد ودرس وبحث را تعطیل کرد وبدنبال شمس افتاد وهرچه او حکم میداد بدون تأمل مولوی انجام میداد علاءالدین محمد پسرمولوی از این عمل شنیع عصبانی شد ورگ غیرتش بحرکت امد و شمس تبریزی را بقتل رسانید چنانچه جامی نیز همین قصه رادرنفحات ذکر کرده

مؤلف گوید خوشا بحال صوفیه که چنین عارف بیغیرتی پیشوای ایشان است غلی ای حال مولوی دروحدت وجود که کفر خالص است

دردیوان‌شمس‌بسیار گفته از آنجمله‌است جائیکه‌شیعه را رافضی‌خوانده و گوید

بازشیری باشکر آمیختند　　عاشقان بایکدگر آمیختند
رافضی انگشت‌بردندان گرفت　　چون علی را با عمر آمیختند

ومزخرفات کتاب‌مثنوی‌بسیار است‌مامختصر بعضی را ذکرمیکنیم مطابق با چاپ تهران خط سید حسن میرخانی‌هر که‌باور نداردمراجعه کند. اولا بعضی از اشعار را نسبت بمولوی میدهند راجع بمدح علی که دروغ است‌وازمثنوی نیست از آنجمله (تو بتاریکی‌علی را دیدۀ) که ازجلال‌الدین اسماعیل رومی است بصاحب مثنوی بسته‌اند وهم چنین (رومی‌نشدازسرعلی کس آگاه　　زیراکه نشدکس آگه ازسراله)

واگرمدحی‌از علی گفته بوحدت‌وجود کفر گفته و علی‌را با تمام موجودات یکی دانسته خصوصاً با اراذل چنانچه گوید

چندانکه در آفاق‌نظر کردم ودیدم
ازروی یقین درهمه موجودعلی‌بود
این کفرنباشد سخن کفرنه این‌است
تاهست علی‌باشد و تا بود علی بود
سر دوجهان جمله زپیدا و زپنهان
شمس‌الحق تبریزکه بنمودعلی بود

و ثانیاً چون صاحب مثنوی گوید

ماز قرآن مغز او بر داشتیم　　پوست‌راپشت‌خران‌بگذاشتیم

فعلابایدمغزقرآن‌اورا درمثنوی‌دید درص۵۲۲درقصه‌پهلوان گوید

چون‌برون انداخت‌شلوار ونشست　　در میان پای زن آنزن پرست

چون ذکرسوی مقرمیرفت راست رستخیز و غلغل از لشگر بخاست

ودرصفحه ۵۰۷ گوید

همچو آنزن کو جماع خربدید گفت آوه زان خرفحل فرید
گرجماع این است کاید ازخران درکس ما میریند این شوهران

ودرتعریف ظالمین بآل محمد (ص) بسیار کوشیده از انجمله درص ۵۱ درقصه پیرچنگی راجع بعمر گوید

چون که فاروق آینه اسرار شد جان پیر از اندرون هشیارشد

ودرص ۵۲ تعریف از عایشه بسیار کرده ودرص ۷۸ میگوید پیغمبر سفارش کرد بعلی که تابع ابوبکر باش

لیك برشیری مکن هم اعتمید اندر آدرسایهٔ نخل امید

و در ص ۱۲۶ هر مرشد گمراهیرا امام زمان وقائم بر حق خوانده و گوید

پس امام حی قائم آن ولی است خواه ازنسل عمر خواه ازعلی است
مهدی هادی وی است ای نیکخو هم نهان و هم نشسته به پیش رو

ودرص ۱۲۸ تعریف ازخلفاء غاصبین کرده وایشانرا ردیف انبیاء آورده

چون ابوبکر آیت توفیق شد با چنان شه صاحب وصدیق شد
چون عمر شیدای آن معشوق شد حق وباطل راچه دل فاروق شد
چونکه عثمان آن عیانرا عین گشت نورفائض بود وذوالنورین گشت

ودرص ۵۵۰ درمدح ابوبکر گفته

مرا بوبکر تقی را گو ببین شد ز صدیقی امیر الصادقین
اندراین نشأه نگرصدیقرا تا بحشر افزون کنی تصدیق را

درص ۳۴ درمدح عمر گفته

بدعمر را نام اینجابت پرست لیك مؤمن بودنامش درالست

ودرص ۱٦ زن زناکار راکوکب زهره نموده

چون زنی ازکار بد شد روی زرد مسخ کرد اورا خدا وزهره کرد
عورتی را زهره کردن مسخ بود خاك گل گشتن چه باشدای عنود

وتعریف ازهر مرشد ریاکاری کرده ونامی از یازده امام بعد از امیرالمؤمنین نبرده وپنهان شدن حضرت زهرا بواسطه وارد شدن کور درمنزل حضرت رسول (ص) بعایشه نسبت داده بسرقت ودر ص ٥٤٨ گوید

چون درآمد آن ضریراز درشتاب عایشه بگریخت بهر احتجاب

ودرص ۱۰۰ ابن ملجم رادست خداواهل بهشت دانسته اماابولؤلؤ قاتل عمررادست حق ندانسته گوید علی(ع) بابن ملجم گفت

آلت حقی وفاعل دست حق کی زنم بر آلت حق طعن ودق
غم مخور فرداشفیع تو منم مالك روحم نه مملوك تنم

ودرص ٦٦ گوید خدا حلول کرد درجسم ناقهٔ صالح

حق از آن پیوست باجسمی نهان تاش آزارند و بینند امتحان
زان تعلق کرد با جسمش اله تاکه گردد جملهٔ عالمرا پناه

ودرص ۷٤ تعریف ازعمر کرده

آمده عمر بحرب مصطفی تیغ درکف بسته بس میثاقها
گشته اندر شرع امیرالمؤمنین پیشوا و مقتدای اهل دین

ودرص ٤۱ برای عمر معجزه قائل شده و گوید

آنرسول اینجارسیدوشاه شد واله اندر قدرت الله شد

و در ص ٥۳ خدارا عروس پیغمبر کرده و گوید نماز رسول قضا

شد با آنکه نمازشب برحضرت واجب بود چه برسدبنمازصبح ونسبت کفررا بخدا جائز دانسته گوید

مصطفی بیخویش شدزان خوب صوت شد نمازش در شب تعریس فوت
سراز آنخواب مبارك برنداشت تا نماز صبحدم آمد بچاشت
درشب تعریس پیش آنعروس یافت جان پاك ایشان دستبوس
عشق وجان هردو نهانندوستیر گرعروسش خوانده‌ام عیبی مگیر
عیب شد نسبت بمخلوق جهول نی به نسبت با خداوند قبول
کفرهم نسبت بخالق حکمت است چون بما نسبت کنی کفر آفت است

و درص ۳۳۶ عثمان را تفضیل داده برعلی زیرا عثمان نتوانست خطبه بخواند وجسارت بحضرت امیر میکند و گوید

پند فعلی خلقرا جذاب تر کورسدبر گوش هربیگوش وکر
دورعثمان آمدوبالای تخت برشد وبنشست آنمسعود بخت
بعداز آن برجای خطبه آنودود تابقرب عصرلب خاموش بود
هیبتی بنشسته بدبرخاص وعام پرشده ازنوریزدان صحن وبام
هرکه بیناناظر آن نور بود کوررا زان تاب گرمی میفزود
سخت خوش مستی ولی ای بوالحسن پارهٔ راهست تا بیناشدن
گرشوی تو صد زبان اندرزبان می نجنبانی بجز پردهٔ عیان

ودرص ۳۳۷ حدیث مثل اهل بیتی را تغییر داده بمثل اصحابی وطعنه برشیر خدامیزندو گوید

بهراین فرمود پیغمبر که من همچو کشتیم بطوفان ز من
ماو اصحابیم چون کشتی نوح هرکه دست اندر زندیابدفتوح
گرچه شیری چون روی ره بی‌دلیل همچو روبه در ضلالی و ذلیل

هین مپرالا که بر پرهای شیخ تا بـه بینی عون لشگرهـای شیخ

وچون عیبی ازعلی پیدا نکرده درمقام اثبات کفرحضرت ابوطالب بر آمده بااینکه حضرت صادق فرمود ایمان ابوطالب ترجیح داشت بر ایمان تمام اهل زمانش بلکه ازاوصیاء پیغمبران بوده ولی مثنوی درص ۵۳۵ بعنوان ناموسهای نکوهیده گوید

خود یکی بوطالب آنعم رسول مینمودش شنعت عربان مهول
گفتش ایعم یك شهادت تو بگو تا کنم با حق شفاعت بهر تو
گفت لیکن فاش کرددازسماع کل سر جاوز الاثنین شاع
ایك اگربودیش لطف ما سبق کی بدی این بددلی با جذب حق

ودرص ٤٤٣ ازشاه محمد خوارزمشاه سنی شیعه کش تعـریف کرده وهمچنین از ابوبکر ولی مذمت کرده از شهر سبزوار زیرا شیعه بوده‌اند و گوید

سبزواراست این جهان ومرد حق اندراینجا ضایع است و ممتحق
سبزوار است این جهان بیقرار ماچو بوبکریم در وی خواروزار
هست آن خوارزم شه شاه جلیل دل همی خواهد ازاین قوم ذلیل
روح بـاز است و طبـایع زاغهـا دارد از زاغـان تـن بس داغهـا
او بماند درمیانشان زار زار همچو بوبکری میان سبزوار

ومغفلی که عمررا ضایع کند تشبیه کرده بعزاداران حسین (ع) درشهرحلب و درص ۵۵۰ گوید

روز عاشورا همه اهل حلب باب انطـاکیه اندر یا بشب
تا بشب نوحه کنند اندر بکاء شیعـه عـاشورا بـرای کربلا

تا آنجاکه گوید

پس عزا برخود کنید ای خفتگان زانکه بد مرگیست این خواب گران

ودرجای دیگر امام را کور خوانده اگرچه درچاپهای اخیر تغییر داده‌اند گوید

کور کورانه مرو در کربلا تا نیفتی چون حسین اندر بلا
هین مرو گستاخ در دشت بلا هین مران کورانه اندر کربلا

بالاخره نان مفت داشته وچرند بسیار گفته ما برای اتمام حجت بهمین اندازه اکتفا کردیم ودر مطلب پنجم و ششم نیز از اشعار بدعت و کفر او نقل خواهیم کرد اگر چه اشعار خوب هم دارد مانند آنکه میگوید

بدگهر را علم وفن آموختن دادن تیغ است دست راهزن
تیغ دادن در کف زنگی مست به که آید علم نادانرا بدست

بدیع الزمان فروزان فر رسالهٔ دراحوال مولوی نوشته و گوید آثار واخبار براین متفق است که مولوی بعد از عشق او بشمس تبریزی بااو بخلوت رفته وروش خود را تغییر داد وبجای اقامهٔ نماز و وعظ بآواز ورقص پرداخت وبا آنکه شمس پای بند بظاهر شرع نبود ونزد مردم کافر بود مولانا اورا می‌پرستید واورا مغزدین می‌شمرد و آشکارا میگفت شمس من وخدای من وغزلی هم باین مضمون گفته

ولی صفحهٔ از صفحات مثنوی نیست مگر آنکه کفر یا فسق یا مزخرفی را در بردارد وفاتش ۶۷۳ وشیخ انصاری وبسیاری از علماء خرید وفروش کتاب مثنوی را حرام شمرده‌اند زیرا که از کتب ضلال است

محی الدین بن العربی الحنبلی الصوفی الشامی الاندلسی صاحب کتاب فتوحات وفصوص وفاتش سنه ۶۳۸ و آنچه در فصوص دارد میرساند

که اول زندیق واول دشمن اسلام بوده حتی آنکه علامهٔ خوئی ودیگران اورا محو کنندهٔ اسلام وخراب کنندهٔ دین خوانده‌اند واو مرشد وقطب صوفیان است محیی الدین درفص شیثی گویداحکامرا ازخدا میگیرم ومن خاتم اولیا میباشم ودر اول کتاب فتوحات گوید پیغمبر را دیدم و مرا شریك خود قرار داد در خاتمیت ولذا صوفیهٔ عوام هم بعدازاو یاد گرفته وهر کدام لاف و گزافی دارند دراول کتاب فصوص که کتاب ضلال است گوید بیغمبر این کتاب را بمن داد وفرمود بمردم ابلاغ کن

و دروحدت وجود که بالاترین کفراست بسیار کوشیده حتی آنکه درفص هرونی عبادت گوساله را عین عبادت خدا دانسته و گوساله پرستی را صواب دانسته و گویدعارف کامل آنستکه هربتی را خدا بداندچنانچه شیخ محمود شبستری صوفی وسایر مرشدان را عقیده همین است شبستری خبیث میگوید

مسلمان گر بدانستی که بت چیست بدانستی که دین در بت پرستی است

محیی الدین درفص نوحی گویدنوح که مردمرا بخدا دعوت میکرد خدعه ومکر بود زیرا او میدانست که هر چه بت بود صورتهای حق باشد ودر فص ابراهیمی گوید انما سمی الخلیل خلیلا لتخلله که

خداوند درخلال وجود ابراهیم سریان داشت وخلق درمیان حق وحق درمیان خلق مستور است ونیز نعوذ بالله میگوید خدا غذای خلق است وآنقدر مزخرف گفته که انسانرا ازنوشتن شرم میآید ودر جای دیگر گفته بعضی از اولیاء رافضی را بصورت خوك می‌بیند ودر جای دیگر گوید متوکل عباسی هم خلافت ظاهری وهم خلافت باطنی داشت واز اولیاء بود بااینکه او دشمن‌ترین مردم بود نسبت باهل بیت

پیغمبر (ص) ودرجای دیگر گوید همان طور که جبرئیل برای محمد مجسم میشد برای من خدا مجسم میشودودرفص هودی گوید تمام‌انبیا بزیارت من آمدندودرجای‌دیگر گویدمعراج رفتم‌ومقام‌علی‌را ازابوبکر پائین تردیدم‌ودرفتوحات گویدمن‌بمقام‌قطبیت‌نرسیدم‌مگر آنکه بجمیع آداب پیغمبر عمل‌کردم وباین مقام نرسیده مگر امام احمد حنبل که خربوزه نخورد زیرا میگفت نمیدانم‌پیغمبرچگونه میخورده وبالجمله کفریات او بسیار است هر که بخواهد بفصوص مراجعه‌کند ودرشرح نهج البلاغه خوئی جلد ششم بسیاری ازکفریات اوکه واضح البطلان است آشکارتر نموده وعجب است‌ازصوفیهٔ زمان‌ما که ادعای‌تشیع‌میکنند باچنین مرشدانی ودرفص موسوی گوید فرعون اهل رحمت است شیخ احمد غزالی ومحیی‌الدین وشیخ عبدالرزاق کاشی وسهل بن عبدالله ششتری‌که تمام مرشدصوفیه‌میباشند عقیده دارندشیطان‌سلطان‌العارفین است . چنانچه درشرح نهج جلد٦ ص۲۲۵ ازایشان نقل‌کرده که‌شیطان برای‌تواضع واخلاص‌وتوحیدی‌که داشت ومحکم بوددردین خودغیرت اورا اجازه نداد که برای غیرخدا سجده کند ولذا رئیس الموحدین وسلطان العارفین شد وسجده نکردن او عین طاعت بود

مؤلف‌گوید جواب آنها یك‌کلمه است‌که خدا فرموده فابی و استکبر و کان‌من الکافرین‌ازکبر بود که گفت اناخیرمنه‌نه‌ازتواضع‌علاوه

خلاف امرمولا نمودن که توحید نیست
بنده آن‌باشد که‌بندخویش‌نیست جز رضای‌خواجه‌اش در پیش‌نیست

ولی صاحب مثنوی برضد قرآن‌درص ۱۷۰ گوید

ترك‌سجده‌ازحسد گیرم که‌بود آن‌حسدازعشق‌خیزد نزجحود

هرحسد از دوستی خیزد چنین که شود با دوست غیری هم نشین
بی گنه لعنت کنی ابلیس را چون نه بینی از خود آن تلبیس را

جواب ما آنستکه خدا اورا لعنت کرده در سوره ص وان علیك لعنتی الی یوم الدین عجب است از میرزای جلوه که گفته

حدیث بوالعجبی دوش زنده پوشی گفت که در مراتب توحید هم چه شیطان باش

بلی این عرفا و مرشدان دیدند خلیفهٔ ایشان ابوبکر و عمر از تکبر تابع امیرالمؤمنین نشدند و باز اولی الامر شدند بنابراین شیطان هم که از کبر تمرد خدا نمود باید سلطان العرفاء شود پس معلوم شد عارف یعنی زندیق و سلطان العارفین یعنی شیطان ولذا سعدی که درمدح عمر میگوید

غیر از عمر که لائق پیغمبری بدی کرسید رسل نبدی ختم انبیا

درمدح شیطان گوید

ندانم کجا دیده‌ام در کتاب که ابلیس را دید شخصی بخواب
ببالا صنوبر بدیدار حور چه خورشیدش از چهره میتافت نور
فرورفت و گفت ایعجب این توئی فرشته نباشد باین نیکوئی
تو کین روی داری چه حسن قمر چرا در جهانی بزشتی سمر
بزاری بگفت این نه شکل من است ولیکن قلم در کف دشمن است

شیخ سهل بن عبدالله صوفی گوید شیطان را دیدم گفتم آیا امید برحمت حق داری گفت چگونه مرا از رحمت خدا دور میدانی مگر خدا نگفته ورحمتی وسعت کل شیء ومن داخل شیئی میباشم پس شیخ اعتراف کرد بغلط خود واز شیطان عذرخواست

مؤلف گوید خدا فرموده ان الشیاطین لیوحون الی اولیائهم معلوم

میشود مراد از اولیائهم همین صوفیه میباشند و جواب از این وحی شیطانی آنستکه خدا درعقب وسعت کل شیئی فرموده فسأ کتبها للذین یتقون ودرجای دیگر فرموده ان رحمة الله قریب من المحسنین و عجب آنستکه جامی صوفی مذاکرهٔ شیطانرا بر دهان حضرت موسی گذاشته وبالاخره حضرت موسی را مغلوب شیطان کرده دربحث ولابد آن بحث را هم شیطان برای اولیاء صوفی وحی نموده که جامی بیدین بنظم آورده گوید .

پورعمران بدل آن غرقهٔ نور میشد از بهر مناجاة بطور
دید در راه سر دوران را قائد لشگر مهجوران را
گفت کز سجدهٔ آدم بچه روی تافتی روی رضا راست بگوی
گفت عاشق که بود کامل سیر پیش جانان نبرد سجدهٔ غیر
گفت موسی که بفرمودهٔ دوست سر نهد هر که بجان بندهٔ اوست
گفت مقصود از آن گفت و شنود امتحان بود محب رانه سجود
گفت موسی که اگر حال این است لعن وطعن تو چرا آئین است
بر تو چون ازغضب سلطانی شد لباس ملکی شیطانی
گفت کاین هردو صفت عاریتند مانده از ذات بیك ناحیتند
گر بیاید صد از این یا برود حال ذاتم متغیر نشود

تا آنکه گوید

عشق شست از دل من نقش هوس عشق با عشق همی بازم وبس

صوفیه همانطور که برای خود دلیلها میآورند برجواز عصیان کار شیطان را هم از معرفت و توحید میدانند ملای نراقی جواب ایشان را داده و گوید .

بنده آن باشد که بند خویش نیست جز رضای خواجه اش در پیش نیست
گر بگوید چاکر این باش و آن برزند از بهر خدمت او میان
همچو آن روحانیان کز امر رب سجده کردند و نگفتند ازسبب
زانمیان شیطان که خاکش بردهن گفت نـاید سجدهٔ آدم ز من
من از آن خاکی نسب بالاترم او زخاك پست و من از آذرم
من ز نارم نار نورانی بود اوز خاك و خاك ظلمانی بود
خاك بر فرق وی و بر نور او ای تفو بر او و چشم کور او
نی ز آتش هرچه زاید خوش بود دود و دوده زادهٔ آتش بود
گر نبودی دیدهٔ آن کور کور دیدی از آدم همه اشراق نور
جان آندیدی که نور مطلق است زادهٔ قدس است و پروردهٔ حق است

شاه نعمة‌الله ولی متولد سنه ۷۰۳ درقصبهٔ کهبنان کرمان وسلسلهٔ شاه نعمة‌اللهی را ام السلاسل وباو منتهی میدانند معصوم علیشاه صوفی در طرائق بسیار از او تعریف کرده و گوید مریدان او بصد هزار رسید جواب آنستکه لشگر معویه نیز درصفین بصد هزار رسید زین‌العابدین شیروانی صوفی درکتاب بستان السیاحه گفته شاه نعمت الله سفرایران وعربستان کردو بخدمت شیخ عبدالله یافعی رسیدوچندین اربعین ریاضت کشید تا برخصت شیخ عبدالله یافعی سنی بوطن خود برگشت مورخین ومحدثین وبلکه خود صوفیه نوشته اندکه شاه نعمت‌الله بشهریزد آمد وآنقدر کفر وزندقه بافت که اورا زدندوبیرون کردند چنانچه دربستان السیاحه وکشف الاشتباه وسایر کتب است وعبدالحسین آیتی در تاریخ یزد از شاه نعمت الله نقل کرده این شعر را دروحدت وجود

من عین تووتوعین من وین عینین یك عین بود ظهور او در کونین

وقاضی نورالله درمجالس نقل کرده که شاه نعمةالله چون بکرمان رفت علماء کرمان کفریات اورا شنیدند وتکفیرش کردند واز کرمان اورا بیرون کردند بهرات رفت میرزای قمی در آخر جامع الشتات او را فاسدالعقیده وبی دین دانسته واشعار ذیل اورا دروحدت وجود نقل کرده

درمرتبه‌ای جسم است درمرتبه‌ای روح است
در مرتبه ای جان است در مرتبه‌ای جانان
در مرتبه‌ای جام است در مرتبه ای باده
در مرتبه ای ساقی در مرتبه رندان
در مرتبهٔ شاه است در مرتبه ای درویش
در مرتبه ای بنده در مرتبه ای سلطان
در مرتبه ای فرعون در مرتبه ای موسی
در مرتبه ای کفر است در مرتبه‌ای ایمان

واز کفر اوست این اشعار

منم آن رند عاشق مطلق — که انا الحق همی زند برحق
آنکه انسان کاملش نام است — نزد رندان چه باده درجام است

ودربارهٔ استاد خود یافعی سنی گوید

ایدل زجهان جان گذر کن — در عالم نیستی سفر کن
خواهی که خدای خود ببینی — در صورت سیدم نظر کن

مؤلف گوید شاه نعمت‌الله در کتاب ارواح خود منکر معادوقائل بتناسخ شده و گوید

دریغا این سخن کفراست گفتن — ولیکن سر نشاید هم نهفتن

تا آنکه میگوید

پس مردن صفات است روح اشیاء چنین باشد که من گفتم هویدا
برند و آورند اورا بکرات گهی حیوان بود گاهی نباتات
نباید بیش از این اسرار گفتن نباید از خران گوهر نهفتن

وحضرت رضا فرمود آنکه قائل بتناسخ باشد کافر بخدای عظیم شده وتکذیب بهشت ودوزخ نموده و بسیاری از علماء اعلام شاه نعمت الله را مذمت کرده اند وظاهر اشعار او دلیل بر کفر اوست واگر کسی بزور بخواهد کلمات اورا حمل بصحت کند دلیل ندارد پس کفر هر کافریرا میشود حمل بایمان کرد از شاه نعمت الله کتابی نمانده که دلیل برحسن اعتقاد او باشد فقط یکعده اشعار از او مانده از آنجمله اشعاری که اول آن این است (این چه شوری است که بر دور قمر می بینم) و گویند حوادث آینده راازغیب خبرداده اولاهرسال مریدان او بمناسبت وقایعیکه واقع میشود چند شعر بر آن اضافه میکنند و آن اشعار ازخوداونیست ثانیاً خداوند درقرآن فرموده لایعلم الغیب الا الله غیب نمیداند مگر خدا یا بواسطهٔ وحی ازخدا شاه نعمت الله که پیغمبر نبوده باووحی شود اگر اخبار او ازطریق ریاضت باشد که کفار هند نیز ازاین اخبار دارند واین دلیل بربدی اوست وباید ازمریدان شاه نعمت الله پرسید که اگر شاه نعمت الله شیعه بود چگونه علماء اهل بیت را گذاشته ودست بدامان مرشدان سنی زده وکاسه لیس عبدالله یافعی ناصبی که دشمن اهل بیت است شده وسلسلهٔ ارشاد اورا معصوم علیشاه درطرائق ذکر کرده وخود شاه نعمت الله نیز رشته وسلسلهٔ خودرا بنظم آورده گوید

پیرما کامل ومکمل بود قطب وقت وامام عادل بود
وقت ارشاد چون سخن گفتی در توحید را نکو سفتی

یافعی بود نام عبدالله رهبر رهروان این درگاه
صالح بربری روحانی شیخ شیخ من است تادانی
پیر او هم کمال کوفی بود کز کمالش بسی کمال افزود
باز باشد ابوالفتح ز سعید که سعید است آن سعید شهید
از ابومدین او عنایت یافت بکمال از ولی ولایت یافت

مختصر آنکه سلسلهٔ خود را چنین ذکر کرده

یافعی ۲ صالح بربری ۳ کمال کوفی ٤ ابوالفتوح ٥ ابومدین مغربی ٦ ابوالسعود اندلسی ۷ ابوالبرکات ۸ ابوالفضل بغدادی ۹ احمد غزالی ۱۰ ابوالقاسم نساج ۱۱ ابوعثمان ۱۲ بوعلی کاتب ۱۳ بوعلی روزباری ۱٤ جنید بغدادی چون بجنید رسیده میگوید

شیخ ادهم جنید بغدادی مصر معنی دمشق دلشادی
شیخ او خال او سری سقطی
باز شیخ سری بود معروف چون سری سر او باو مکشوف

مؤلف گوید حال غزالی و جنید بغدادی و معروف را که بیان کردیم و بقیه هم تمام از سنیان سك سنی ناصبی بوده‌اند که در این مختصر مجال نیست بیان کنم مثلا شیخ عبدالله یافعی که مرشد و استاد بلافصل شاه نعمت‌الله است اهل یمن بوده واز تألیفات اوست کتاب مرآة الجنان و روض الریاحین وغیر اینها کتاب روض الریاحین او مملو است از کذب وشاهد خوبی است بر ناصبی بودن او در روضات الجنات در ترجمهٔ او گوید یافعی از دنیا نرفت مگر آنکه صورت درهم کشید برای دیدن آثار عذاب پس هر گاه حال استاد شاه نعمت الله چنین باشد حال خودش چون خواهد بود وفات شاه نعمت الله سنه ۸۳٤

و میرزای قمی در آخر جامع‌الشتاب ذکر وفکر شاه نعمت الله را نقل کرده که صورة مرشد وشیخ را باید سالك درحین عبادت وذکر در ذهن خود حاضر سازد آنراشرك محض وکفر شمرده هر کس خواهد مراجعه کند اگر کسی احوال وعقائد مشایخ سلسلهٔ شاه نعمت‌الله را بخواهد رجوع کند بکتاب کشف الاشتباه فاضل محلاتی و یا طبقات شعرانی

ملاسلطانعلی گنابدی متولد سنه ۱۲۵۱ وفات اودرسنه۱۳۱٤و کتبی باو نسبت دهند از آنجمله سعادت نامه وتفسیر جامع السعاده و لکن فاضل محلاتی ازشیخ علی‌اکبر نهاوندی خراسانی نقل کرده که جمعی از اهل اصفهان شهادت دادندکه این تفسیر ازمرشد نجف آبادی بوده وزمانیکه ملاسلطانعلی در مدرسهٔ اصفهان‌درس میخوانده هم حجره او فوت شد وکتبی داشت ملا سلطانعلی آنها را برداشت و بنام خود نمود و هم چنین شیخ محمد باقر بیرجندی در اکفاء المکائد ذکر کرده که تفسیر از او نیست و گفته شاهد براین مرا سلات و قبالجات موجودهٔ از ملا سلطانعلی است که شهادت بربیسوادی او میدهد علی ای حال کتاب کشف الاشتباه وکتاب براهین الجلیهٔ که از عالم فاضل حاجی شیخ علی گنابدی میباشد بتفصیل احوال ملا سلطانعلی را نوشته‌اند حاجی شیخ علی کنابدی نوشته که من سی سال معاصربودم با ملاسلطانعلی وپسرش نورعلیشاه ونواده‌اش صالح علیشاه و آنچه‌خود دیده واز ثقات شنیده‌ام نقل میکنم این بنده مؤلف این کتاب مختصری از آنچه فاضل محلاتی از کتاب حاجی شیخ علی گنابادی نقل کرده نقل میکنم گوید ملاحیدر محمد پدرملاسلطانعلی مرد فقیردستنگی‌بود بنزد ملایان میرفت وسفارش نامه میگرفت که مردم باو زکوة بدهند

حاجی علی صلبری گفته که ملاحیدر محمد بسیار نزد ما میآمد کاهی گندم ویا جو باو میدادیم روزی بنزد ما آمد در حالیکه باران اورا ترکرده بود وبسیار افسرده وپژمرده‌بوداورا بردم وبخاری برایش گرم کردم‌معلوم شد حاجت شدیدی دارد گفتم حاجت توچیست گفت‌خرجی بمن بده میخواهم بروم مشهد پولی باو دادم او رفت بعد معلوم شدبا عیالش قهر کرده زیرا عیالش با اجانب مراوده داشته وملاحیدراجنبی راباعیالش‌دیده‌من‌تاریخ گذاشتم کی‌اوترک‌زن‌وخانه کرد دیگرازاوخبری نشد پس از چهارده ماه‌ازرفتن‌ملاحیدر عیال‌او آمد وطفلی دربغل‌داشت وچیزی خواست‌و گفت فلان روز وضع حمل من شده ما با چند نفر صحبت کردیم که چگونه ۱٤ ماه طفل در شکم می ماند زن مقصودمارا فهمید خجالت کشید ورفت واین مطلب در میان مردم گنابد وبیدخت ومشهدمعروف‌شدو آخوند ملاعبدالصمد که‌حافظ قرآن بود این‌حکایت را میگفت واین مطلب متواتر وقابل انکار نیست وایضاً اولاد مرحوم حاجی معصوم بیدختی از آنمرحوم نقل مینمایند که بملا سلطان عقیده نداشت با آنکه صلحا وعلما را دوست میداشت وبماوصیت کرد که‌اگر ملاسلطان‌شق‌القمر نماید زینهار که باو اعتقادننمائید که پدرش‌ازبدکاری مادرش فرار نمود وایضاً آخوند ملا علی تربتی که ملای بیدخت است فرمود بنزد من آمد محمد علی رضاقلی گفت عرضی دارم لیکن برمن تغیرنفرمائید چون شما مرجع مردم میباشید لازم است بشما بگویم تا مؤاخذ نباشم من درایام جوانی ازسوارهای دولتی بودم ومعصیت بسیار کرده‌ام ازجمله باعیال‌ملاحیدر که مادر ملاسلطان باشد مکررفجور کردم وهمین ملاسلطان از من بوجود آمده زیرا ملاحیدر غایب بود

وشما بمردم بگوئید فریب ملاسلطانعلی را نخورند که حرامزاده است و درکتاب‌مزبورشهادت جمعی ازعلماوبزرگانرا براین مطلب ضبط کرده مراجعه شود

انچه ازکتاب سعادتنامهٔ او نقل شده تمام‌کفروزندقه است و از فصل دوازدهم آن نقل شده که صورت شیخ رادرجمیع حالات بایدمرید درنظرداشته‌باشد وایضاًدرسعادتنامه گفته صورت‌مرشد را درنظر آوردن از اتفاقیات صوفیه است یعنی‌تمام صوفیه واجب میدانند

مؤلف‌گوید بت پرستان بت خارجی داشتند ولی این صوفیان بدترکرده‌اند زیرا صورت شیخ ومرشد مانند بتی پیوسته درقلب مرید است واین بت داخل درفکراوست واین‌از بت‌پرستی بدتراست‌ومیرزای قمی درآخر جامع الشتاب بتفصیل بطلان آنرا بیان کرده و در کتاب سعادتنامه که درحقیقت شقاوتنامه است خبری‌دروغ‌جعل کرده که خرقه وتاج از حضرت رسول است که‌درمعراج خداوند اوراعطا فرمودوچون رحلت حضرت رسول (ص) رسید علوم وولایت معنوی را بعلی دادولی دعوتنامهٔ نبوتی که ریاست ظاهری باشد بخود حضرت رسول ختم شد زیرا دعوت ظاهری‌از دیگران که‌خلفاءباشندبرمیآید وازاین‌جهةریاست ظاهری بعلی نرسید

مؤلف‌گوید این چرندها ازصوفیان سنی است والا ریاست‌الهی قابل تقسیم برباطنی وظاهری نیست رئیس اسلام در ظاهر و باطن باید معصوم باشد ودرسعادتنامه‌ادعای علم حضوری‌وکشفی کرده‌وبرای‌صوفی مجذوب‌حساب وکتابی‌قائل نیست‌ونسبت کفر بانبیا داده و اما کارهای او درکتاب مزبور گوید وملاسلطانعلي باظلمه مراوده واتحـاد داشت

وهر کس مرید او نبود بشکنجه واذیت گرفتار مینمود تا اینکه بواسطهٔ پسرش چندین قتل نفس واقع شد دیگر آنکه یك سهم آب قناة بیدخت را غصب کرد ودیگر آنکه یك دسته افراد مسلح را بر اعراض ونفوس مردم مسلط کرده بودوفطرهٔ روزه‌را اختصاص بخود میداد واحکام خلاف ماانزل‌الله ازاو بسیار نقل کرده بکتاب براهین‌الجلیه و کشف‌الاشتباه مراجعه شودومن‌لم یحکم بما انزل‌الله فاولئك‌هم‌الکافرون آنچه‌ذکر شدمیرساند کفروزندقه گنابدیرا وچون‌خوداوچنین‌است‌دیگرجانشینان‌ومریدان‌اوچه خواهندبودومادربدعت هشتم کرامت وتزویری‌از گنابدی‌نقل‌خواهیم کرد

صفی‌علیشاه نام او حاجی میرزا حسن اصفهانی صاحب تفسیر که تمام قرآنرا بنظم ترجمه وتفسیر کرده وتفسیر برأی نموده چنانچه پیغمبرفرمودمن‌فسرالقرآن برأیه فلیتبوء مقعده من النار بنابراین گناه بزرگی مرتکب شده باضافه بر آنکه قرآن میگوید وما علمناه الشعر و ما ینبغی له شعر سزاواربیغمبری نیست اگرسزاوار بودخدا میتوانست قرآنرا بصورت شعر نازل کند

فاضل محلاتی ازمراسلات او کلماتی نقل کرده که فساد مذهب وعقیدهٔ اورا میرساند از آنجمله نقل کرد که صفیعلیشاه گوید دیدن و شناختن امام زمان بر مشایخ اهل طریقت لازم است

مؤلف گوید این مخالف با مذهب شیعه است زیرا ادعای رؤیت امام زمان بطور لزوم کذب است بلی دیدن علی سبیل التصادف مانعی ندارد وامام زمان فرمود فمن‌ادعی المشاهدة فهو کذاب مفتر ونیز گوید مدعی قطبیت باید در زمان غیبت امام زمان وجودش کافی از وجود امام باشد

مؤلف‌گوید اصلا قطب بازی بدعت زکفر است ومدرك شرعی ندارد تا چه برسد براینکه کافی از امام باشد وصفی علیشاه که خودرا قطب میداند لابدکافی میدانسته خود را از وجود امام ونیز گوید هر شب جمعه احیاء مجلس نیازکنید ونیز گوید مجلس حضرت‌نعمةالله‌ولی را احیاءکنید مؤلف‌گوید مجلس‌نیازشرعی‌نیست‌وبدعت‌است وطریقه‌و مجلس شاه نعمت‌الله باطل وبدعت است چرا احیاءکنند

و گوید صراط الذین انعمت علیهم اشاره بصراط شاه نعمت الله است و مغضوب و ضلال از این نعمت بی بهره‌اند و داخل نتوانند شد مؤلف‌گوید اولا قرآن وقتی نازل شد که شاه نعمت الله نبود وبعداز هفتصد سال ازرحلت پیغمبر اسلام شاه نعمت‌الله آمده معلوم میشود در این مدت همهٔ مسلمین مغضوب علیهم بوده‌اند وخدا تکلیف مالایطاق کرده که طریقهٔ شاه نعمت الله پیدا نشده مردم را مکلف بآن نموده ثانیاً صراط شاه نعمةالله وحدت وجودو کفر وزندقه وتناسخ‌است چنانچه از پیش بیان کردیم‌ثالثاً گوید داخل نتوانند شد پس چیزیکه بر آن توانائی نیست‌ونتوانند داخل آن شد چگونه مأمورند بآن مگر آنکه‌خدا هم‌بدون‌قدرت کسی‌را مکلف‌سازد

مؤلف‌گوید معلوم میشود هرکه زیر خرقهٔ تصوف میرود هرچه میتواند باید چرند بگوید ولاف وگزاف بزند

ونمونهٔ فهم صفیعلیشاه وبی خردی او اشعاری استکه دروحدت وجود گفته که اعلی درجه شرك است

چونکه‌درجوش‌بحروحدت شد ظاهر از موج‌موج کثرت‌شد
کنز مخفی که غیب مطلق بود آشکار از حجاب غیبت‌شد

تا نماند بخانه غیر از خود عین اشیاز فرط غیرت شد

ونمونهٔ از پلیدی وناپاکی روان صوفیه آنستکه مولوی شاگرد وجانشین صفی علیشاه پس از ششصد سال از تیمورلنك چاپلوسی کرده وآنفاسق آدم‌کشرا که در اصفهان‌هفتاد هزارنفررا ببهانه کشت‌عدل گستر خوانده ودر مثنوی خودکه نامش عالم وآدم است گوید

رایـت تیمور شـه گـورکان چون بجهان شدعلم داستان

حکمش‌ازایوانگه کیهان گذشت معدلتش‌زادم‌وحیوان گذشت

کسیکه بقول خودشان چله ها ریاضت‌کشیده ومقاماتی پیموده چنین روان تیرهٔ دارد

سیدعبدالله‌مشهدی رئیس‌سلسلهٔ ذهبیه مریدسید محمدنوربخش که ادعاکردم امام زمانم وعدهٔ را بکشتن داد چون مردم با سید محمد نوربخش بیعت کردند سید عبدالله مخالفت‌کرد وطعن‌میزدچون نوربخش مطلع شد گفت ذهب عبدالله یعنی سربرتافت ورفت‌وچون نوربخش‌اورا ذهب گفت تابعین سید عبدالله را ذهبیه میگویند وچون سید نـوربخش زندیق بوده وادعای امامت‌کرده حال مریداو سیدعبدالله نیزروشن‌است ویکی از دراویش ذهبیه میگفت چون سلسلهٔ ما تا امام مخلوط باهل سنت نبوده از این جهة سلسلهٔ ما را ذهبیه گویند جواب آنستکه‌سلسلهٔ سید عبدالله تمام اهل سنت میباشند زیرا سید عبدالله مرید سید محمد نوربخش است که برشاهرخ خروج‌کرد سنه ۸۲۶ـبسیاری را بکشتن داد ونوربخش مرید خواجه احمدخلانی است‌واومرید سید علی‌همدانی است و ایشان ازسنیان میباشندابوبکرنساج سرسلسلهٔ اکثرصوفیه ولی سنی متعصب بوده چنانچه در تبصره وکشف الاشتباه وطبقـات شعرانی

احوالی از او ذکر گردیده وبااینکه معاصر ائمهٔ معصومین بوده اصلا خدمت ایشان نرفته وعلمی اخذ ننموده وابوعلی کاتب سر سلسله وازمشایخ شاه نعمت الله واو سنی بوده ولی شاه نعمت‌الله اورا مظهر لطف خدا شمرده گوید

مظهر لطف حضرت واهب بود آن شیخ بوعلی کاتب

شعرانی احوال او و ابوعلی ثقی و ابوالسعود راکه در سلسله ومشایخ شاه نعمت‌الله میباشد در طبقات ذکر کرده که سنی بودن آنها مسلم است و ای کاش سنی بودند ولی در باطن کافر و ملحد میباشند

شاه‌خلیل‌الله خان محلاتی مرشد درویشان اسماعیلیه چنانچه‌در ناسخ‌جلدقاجاریه‌و کشف‌الاشتباه فاضل محلاتی‌احوالی‌ازاوذکر کرده‌اند که درزمان زندیه بوده وفسادها کرده وپس‌ازاو فرزندش آقاخان‌مدتی حکومت کرمان داشته درزمان فتحعلی‌شاه قاجار و بالاخره با دولت یاغی شد وبعد از آنکه عدهٔ زیادیرا بکشتن‌داد وحقه بازیها کردبناچار از ایران فرار کرد ودرهند سکنی گرفت ودعا گوی دولت بریتانیاوابزار دست او شد وچون ملکهٔ‌انگلیس‌به بمبئی واردشد باهمان خرقهٔ‌پشمی وصله دار و کلاه دراز قلندری بدیدن ملکه‌رفت وعرض کرد همشیرهٔ‌ما حالش چگونه است وخواهرنصرانی هم برای خود تراشید فرمانفرما دید عجب آلت مسخرهٔ میباشد ظاهرش بی اعتنای بدنیا ولی گفتارش میرساندکه او کاملا طالب دنیا است زیرا در آن‌مجلس گفت مادرایران محترم بودیم حالا هم امیدواریم درتحت‌سایهٔ ملکه وعنایت اواحترام‌ما برقرار باشد فرمانفرما گفت احترام شما باقی‌است ولی ... بالاخره‌مرید زیادی بهم زد وبعداز فوت او پسرش‌علی‌شاه وبعد ازفوت‌علیشاه‌فرزندش

محمد شاه معروف بآقاخان مرشد گردید و بالاخره رسوائی ایشان عالم گیر شد و معلوم شد نوکر بریطانیا میباشند و محمد شاه محلاتی در سنه ۱۳۷۶ قمری فوت و اکنون زمامداران برای فرزند او تاج گذاری میکنند مؤلف گوید تمام این مرشد بازی و بدعت و خرافات از جهل مردم است بامور دینی که تمیز حق از باطل نمیدهند حتی در اروپا با آنهمه ترقی در علوم مادی خرافات و ادیان باطله و موهومات از همه جا زیادتر است که یك شعبهٔ آن موهومات نصرانیت باشد چرا این طور است برای آنکه علم فیزیك یا شیمی یا سایر علوم جدیده سبب تمیز حق و باطل نمیشود و بامور دینی و روحانی مربوط نیست پس آنکه میگوید اگر علوم امروزی ترقی کرد موهومات از بین میرود درست نگفته با اینکه اسلام دینی است عقلی و علمی و بسیار مبارزه با خرافات کرده مع ذلك چرند و موهومات میان مسلمین زیاد است چه برسد بسایر ملل که اصل دین آنها موهوم و باطل است مثلا درمیان مسلمین بی خبر از اسلام چرا باید ریسمان بستن بدرخت و نعل کوبیدن درب مغازه‌ها و اتومبیلها معمول باشد برای حاجتها با اینکه علامهٔ کراچکی مینویسد چون بنی امیه اسب بر بدن امام حسین (ع) تاختند نعل اسب را نیك شمرده‌اند و برای تبرك درب خانهای خود میزدند این عروسی قاسم چیست دامادی علی اکبر کدام است نامه نوشتن صغرا ازمدینه بکربلا درفاصله هفتاد منزل راه برای امام حسین (ع) با آنکه حضرت هشت روز بیشتر در کربلا نبود ومملکت حجاز از ورود بکربلا بی خبر بودند یعنی چه آمدن درویش کابلی شاه نعمت‌اللهی با کشکول آب روز عاشورا خدمت امام حسین (ع) وتقدیم کردن وحضرت گفت من تشنهٔ آب فرات نیستم تشنهٔ آب حیاتم

یعنی چه بااینکه حضرت را نشناخت و گفت‌شما که باشیدحضرت‌فرمود میخواهی کجا بروی گفت بزیارت مولا درنجف امام فرمود من فرزند همان مولایم اینها چیست کسی که امام زمان خود را نشناسدبی دین‌از دنیا رفته قبر حضرت امیر تا دویست سال مخفی‌بود چگونه این‌درویش میداند وامام خود را نمی‌شناسدجائیکه حضرت عباس وسایر بنی‌هاشم نتوانستند آبرا برای تشنه کامان بیاورند این درویش قلندر چگونه توانست شاه‌نعمت‌اللهی که بعداز هفتصدسال‌از کربلا گذشته‌بوجود آمد چه طور درویش مرید او درزمان امام حسین (ع) بوده این چرندیات چیست که مرشدی بنام صفی علیشاه مینویسد وبی‌سوادان‌میخوانندعلی علیه السلام که باید بتمام کارخویش برسد وبفقرارسیدگی کندوعبادتها ونمازها دارد چگونه هرشب هفتاد مرتبه غش میکند اگر هر غشی تا هوش آمدن ومناجات کردن نیم ساعت طول بکشد سی وپنج ساعت‌در هر یك شب باید بغش به‌پردازد ویك‌نفر مأمور او شود که هرشب‌غشها را شمرده که کم‌وزیاد نشود مذهب شیعه میگوید خدا قادربمحال‌نیست چگونه علی قادر است بمحال اصلا غش کردن برای امام زشت است‌و علماء بزرك میفرمایند یکی ازشرایط امام آنستکه غش نکنداصلااین چرند را درویشان کی آوردند در کتب علماو شیعه که چنین چیزی‌نیست و متجددین که عقیده بدین ندارند برای آنستکه غالباً این چرندها را بنام دین میشنوند و خیال میکنند دیانت یعنی همین و بحقائق دینی برنمی‌خورندیکی‌ازدروغهای‌بزرك‌وچرند آنستکه میگویند امام حسین فدای گنه کاران‌شده با اینکه آنحضرت‌برای‌مبارزه بافساددجلو گیری‌از گناه کشته شد واین چرند ازبت پرستی ونصرانیت وارداسلام شده‌زیرا

اولا خدائیکه دشمن میدارد خطا و گناهان وجنایاترا باید بندگان‌را نهی کند وزجروتهدید بعذاب نماید تا بنده از عصیان خود داری کندنه آنکه یکنفربندهٔ مقرب خود را فدای گنه کاران نموده ومادهٔ فساد را بیشتر نماید ووعدهٔ رهائی بخطاکاران دهد و عنان طغیان ایشانرا رها کندکه فدائی هم برای جبران زشت کاری ایشان تهیه نماید که دیگر ترس از عذاب نداشته باشند وثانیاً این برخلاف عدالت است که عدهٔ بدکردار ناپاکرا از کیفر اعمالشان رهائی دهد و درعوض یکنفر پاك معصومرا بشکنجه گرفتار کند خدا منزه است از این ظلم‌وبیعدالتی‌ولی عقیدهٔ بت پرستان هند چنانچه «دوان» درکتاب خرافات ص ۱۱۵نوشته آنستکه بودا متولد شد از عذراء مایا واورا می‌پرستیدند بودائی‌های هند و گویند او گذاشت بهشت فردوسرا ونازل شد در زمین وظاهرشد در ناسوت برای‌رأفت بمردم تا وارهاندایشانرااز گناهان و گناهانشانرا متحمل شود و فدای آنها گردد

مولر درکتاب تاریخ آداب‌سنسکریتی ص ۸۰مینویسدکه بودا گفته گناهانیراکه مردم مرتکب شدند بعهدهٔ من است تا مردم خلاص شوند عقیدهٔ نصاری درباره عیسی چنانچه درانجیل دررسالهٔ اول‌یوحنا جناب‌دوم مینویسدعیسی کفاره است بجهة گناهان ماونه گناهان‌مافقط بلکه تمام جهان‌نیز ودوان مسیحی درکتاب خودص۲۹۳ مینویسدعیسی نجات دهندهٔ جهان است وتمام گناهانیکه‌واقع‌شده درجهان بذمهٔ‌اوست عوض اشخاصیکه مرتکب آن گناهان شدند ودر کتاب بت پرستی و مسیحیت‌ص۳۱نقل کرده از مبلغ‌پروتستانی که چون آدم بواسطهٔ‌خوردن از شجره معصیت کرد خود وجمیع فرزندانش خطاکار ومستحق عقاب

آخرت شدند وچون خدا متصف بعدالت ورحمت است در این مشکل واقع شدکه اگر اولاد آدمرا عقاب کند با رحمت او منافی است واگر عقاب نکند منافی باعدالت است پس مدتی در فکر حل این‌مشکل‌بود وبالاخره راه حل قضیه را این طور دانستکه که پسر خود را کـه عین خودش میباشد در رحم زنی بصورت جنینی بگذارد تا متولد شودمسیح که دارای چند جهت است انسان‌است زیرا پسر مریم‌است خدای کامل است زیرا پسرخداوند است وپسر خدا عین خدا است ومعصوم است از جمیع معاصی بنی آدم پس از آن‌مدتی‌زندگی کند ومحل‌صدمات‌دشمن شود تـا آنکه بالاخره بیدترین کشتنها بدار رود تا آنکه فدای بشر شده وبنی آدم ازمعاصی‌خود آمرزیده شوند

مؤلف‌گوید علماء نصاری را چرند بیشتر است از عوام ما و معلوم‌باشد ما منکر شفاعت نیستیم آنهم‌برای مؤمن ولی اشکال‌درمؤمن شدن است

مؤلف‌گوید بآنچه ذکرشد از ذکر پیران ومرشدان‌دیگراکتفا میکنم و سایر مرشدان مانند عبدالله بن مبارك و علی جلابی و بشـر حافی وشیخ ابراهیم مجذوب وداود بن نصرطائی سنی نـاصبی‌شاگـرد ابوحنیفه وابراهیم خواص وابوبکرسوسی ومحمد معشوق وابوعلی‌دقاق وشیخ حامدکرمانی وابوعلی روز باری وشیخ ابومدین وحبیب عجمی و ذوالنون مصری واحمد جام وعبدالقاهر سهروردی ونجم‌الدین کبری و معصوم علی شاه دکنی زندیق که علمای نجف فتوی بقتل‌او دادند ونود علیشاه ورونق علیشاه وفیضعلیشاه‌وشاه علیرضا ومشتاق علیشاه‌وابوبکر نساج وابوعثمان مغربی وابوخوده ومحمد رضوی نقشبند و میـرزا تقی

کرمانی وابوالحسن خرقانی وابوحیان توحیدی وابوطالب مکی وعبدالقادر جیلانی وسید احمد رفاعی وعلی بن سهل اصفهانی وعلاءالدوله سمنانی وزین العابدین شیروانی ومعصوم علیشاه صاحب طرائق‌الحقائق که‌مملو است ازکذب ومعطرعلیشاه وسید حسن شمس العرفاء و شیخ ابوسعید ابوالخیر وصمد علیشاه ومونس علیشاه ذوالریاستین همه گمراه و سنی ویا سنی مسلك میباشند وتمام فرق صوفیه پیرو وطرفدار مرشدان‌اولیه میباشند که ذکر ایشان گذشت وهمه از اهل بدعتند ودر روایت‌معتبره وارد شده ازحضرت رضا (ع)که فرمود من دعی‌الناس الی نفسه وفیهم من هو اعلم منه فهر مبتدع ضال یعنی هرکس مردمرا دعوت کند بسوی خود وحال آنکه اعلم از او درمیان مردم باشد پس او صاحب بدعت و گمراه است و کافی روایت کرده ازحضرت صادق که فرمود من طلب‌الریاسة هلك آنکه طالب ریاست باشد درهلاکت است

نیز کافی روایت کرده ازحضرت صادق (ع)که ملعون من ترأس ملعون من‌هم بهاملعون‌است کسیکه‌طالب‌ریاست شود ملعون‌است آنکه خیال ریاست کند بلی طمع ریاست انسان راکر وکور می کندو کافر می‌سازد نراقی درطاقدیس گوید

از طمع شد پاره دامان ورع ای‌دوصدلعنت براین‌حرص‌وطمع
شیرنر گردد چوروبه از طمع من طمع ذل و عزمن قنع
کودکی را بود نانی با عسل دیگریرا نان تنها در بغل
در عسل اوراطمع آمد پدید دست‌خودراسوی‌انکودك کشید
گفت‌میبخشم‌تورا گرسك‌شوی چون‌روم‌دنبال‌من چون‌سك‌دوی
گفت کشتم‌من‌سکت‌برداررراه تاییایم از پیت ای نیك خواه

او همی رفت و دویدش این زپی — وغ وغ میکرد از دنبال وی
گشت سك از بهر انگشتی عسل — این عسل بدتر بود از خم خل
چون شنید آنگرك از خر نعل زر — از طمع ابله شد و مفتون خر
پس دوید از حرص تا نزدیك پای — پای خر برداشت با دندان زجای
خر لکد زد بر دهان و بر سرش — کرد خالی سر زسودای زرش
یك لکد زد خر بر آن گرك کهن — هم شکستش آشیانه هم دین
گرك صحرا خویش را رسوا نمود — چون دکان نعل بندی وانمود
کار دورانرا قراری داده‌اند — هر کسی را کاروباری داده‌اند

وانشاءالله در بدعت هشتم از بدعتها مناسب این مقام خواهد بود

مطلب پنجم

در ذکر بعضی از بدعتهای صوفیه است

بدعت چیزی در دین کم و یا زیاد کردن یا اختراع کردن چیزی است که از شارع نرسیده باشد در اموریکه راجع بدین است و در قرآن و اخبار بدعتر امانند کفر شمرده‌اند اما قرآن سورهٔ هود آیه ۱۸ ومن اظلم ممن افتری

علی الله کذباً اولئك یعرضون علی ربهم و یقول الاشهاد هؤلاء الذین کذبوا علی ربهم الا لعنة الله علی الظالمین الذین یصدون عن سبیل الله و یبغونها عوجاً و هم بالاخره هم کافرون یعنی ستمکارتر نباشد از آنکه دروغ برخدای بندد و آنچه خدا نگفته بگوید ایشانرا حاضر کنند در محکمهٔ عدالت پروردگار و گواهان شهادت دهند براینکه ایشان دروغ بستند بر پروردگار خود آگاه باش لعنت خدا برچنین ستمکارانست که بازمیدارند مردم از راه دین

خداوطالب کجی وانحراف دردین میباشند وایشان بقیامت کافرند تفسیر عیاشی وصافی وبرهان ازحضرت صادق روایت کرده‌اند که‌فرمودمقصود ازاین آیه آنانند که‌مقابل ائمه‌هدی رئیس ومرشدمیتراشندو ببدعتها رفتار کنند مؤلف گوید پرواضح است وقتی مردم بامور بدعت ومن درآوری پرداختند ازحقائق دین بازمیمانند چنانچه آیه‌تذکرداده

وسورهٔ قصص آیه ۴۲ وجعلناهم ائمة یدعون الی النار ویوم القیمة لاینصرون

واتبعناهم فی هذه الدنیا لعنة ویوم القیمه هم من المقبوحین یعنی قرار دادیم

ریاست طلبانرا بدون نصب ما پیشوایان بطرف آتش وروز قیامت یاری نشوند وبدنبال ایشان دراین دنیا لعنت ماخواهد بود و روزقیامت هم از زشت کاران خواهند بودتفسیر صافی وبرهان و سایرتفاسیر از حضرت صادق روایت کرده‌اند که‌فرمود مقصودازاین آیه پیشوایان ومرشدان و خلفائی میباشد که‌بدست خودخودرا امام قرارداده‌اند وهم آنانند که‌بر خلاف حکم خداحکم میدهند وخود رامقدم شمارند وبدعت را دردین روادارند واما احادیث (اول) قطب راوندی در کتاب نوادروعلامه مجلسی در ۱۶ بحارص ۳۲ ومحدث قمی درسفینه ص ۶۳ وسایرین روایت کرده‌اند از پیغمبر که‌فرمود من عمل فی بدعة خلاه الشیطان والعبادة والقی علیه الخشوع والبکاء

یعنی هرکس عملی کند در بدعت شیطان او را رها کند با آن عبادت و دست از او بردار تا با کمال خشوع و گریه آنرا انجام دهد(دویم) درهمان کتب ازپیغمبر روایت کرده‌اند که فرمودابی‌الله لصاحب البدعة بالتوبه یعنی خداوند توبهٔ صاحب بدعترانپذیرد (سیم) در همان کتب است ازحلبی که گفت بحضرت صادق عرض کردم نزدیک‌تر چیزیکه انسانرا کافرمیسازد کدام چیزاست فرمودبدعت گذاشتن واز آن

طرفداری کردن و در روایت دیگر حضرت مقداری ریگ برداشت و فرمود هر کس مثلا این ریگ را بگوید حصه است بعنوان دین او ناصبی و مشرک و کافر است ولی خود نمیداند (چهارم) کافی روایت کرده از حضرت صادق که پیغمبر فرمود اذا رایتم اهل الریب والبدع من بعدی فاظهروا البرائة منهم و اکثروا من سبهم والقول فیهم و باهتوهم کیلا یطمعوا فی الفساد فی الاسلام یعنی چون دیدید بعد از من اهل شبهه و بدعت را پس علنی از ایشان بیزاری جوئید و بسیار ایشان را بد بگوئید و عیب ایشان را ظاهر کنید و ایشان را غافل گیر کنید تا طمع نکنند در خرابی اسلام (پنجم) در جلد ۱۱ بحار ۱۶۹ و سایر کتب روایت کرده اند از حضرت صادق که فرمود یکی از گناهان کبیره بدعت است بهمین جهت پیغمبر فرمود من تبسم فی وجه مبتدع فقد اعان علی هدم دینه یعنی هر کس تبسم کند در صورت صاحب بدعت و روی خوش باو نشان دهد محققا کمک کرده در خرابی دین خود و پیغمبر فرمودان من مشی الی صاحب بدعة فوقره فقد مشی فی هدم الاسلام یعنی کسیکه بود بطرف صاحب بدعت محققا قدم برداشته در خراب کردن اسلام در خبر معتبر از حضرت صادق روایت شده که شخصی در زمان سابق طلب دنیا از حلال کرد و میسر او نشد پس از حرام طلب کرد چیزی نیافت از این جهة شیطان نزد او آمد و اور اوسوسه کرد که میخواهم تو را دلالت کنم بچیزیکه اگر بجا آوری دنیای تو خوب میشود و جمع بسیاری تابع تو خواهند شد آن بیچاره قبول کرد شیطان گفت دینی اختراع کن و مردم را بآن بخوان پس او چنین کرد خلق بسیاری بدنبال او افتادند و مال بسیاری بدست آورد بعد از مدتی پشیمان شد که این چه کاری بود من کردم و در دین بدعت نهادم پس بنزد مریدان آمد و گفت این دین من باطل است و من آنرا بدعت نهادم گفتند تو مرتد شدهٔ و در دین خود شک

کرده‌ای بلکه‌دین‌حق همین‌است‌و کسی بسخن‌او گوش‌نداد‌واز آن‌باطل برنگشت پس‌اورفت و زنجیری‌بگردن خودبست‌وسر آنرابمیخی‌محکم بست و گفت‌تاخداتوبهٔ مرانپذیرد این‌زنجیراز گردن بازنکنم پس‌وحی شدبه‌پیغمبر آنزمان‌که‌برو و صاحب بدعت رابگو که اگر مرا آنقدر بخوانی‌که بندهای‌تو ازهم‌جداشود دعای‌تورا مستجاب نکنم تا آنکه کسانیرا که‌باین دین‌مرده‌اند زنده‌کنی‌و بر گردانی

واما بدعتهای صوفیه اول‌تقسیم کردن دین‌اسلام که‌دین واحداست بشریعت‌وطریقت وحقیقت و گویند چون بحقیقت رسی شریعت‌ساقط و باطل‌است چنانچه صاحب‌مثنوی‌درمقدمهٔ‌دفترپنجم گویدلوظهرت‌الحقائق بطلت‌الشرایع و گویند‌اهل شریعت‌علماء ظاهری ومردم قشری میباشند واهل طریقت ماوپیران‌مامیباشند وحدیثی‌بدروغ برپیغمبر بسته‌اند که فرموده (الشریعة‌اقوالی‌والطریقة افعالی‌والحقیقة‌الخ)وهمان‌حدیث‌بطلان صوفیه رامیرساندزیرا فرموده طریقت‌افعال یعنی کارهای من‌است‌ازنماز وروزه وحج وجهادونحوهاواینهارا که‌هرمسلمانی باید انجام دهدولو بقول‌شمااهل شریعت‌باشدوشما که مطابق‌این‌حدیث‌بافعال پیغمبراهمیتی نمیدهید وعمل‌نمیکنید پس‌جواب‌ایشان‌انستکه‌این تقسیم بدون مدرك است و آیه وحدیثی‌در آن واردنشده اولاوثانیاً‌خبرسیم‌صدراین‌کتاب که پیغمبرفرمودیظنون‌انهم‌علی‌طریقتی که‌صوفیه گمان میکنندبرطریقت منند خیربلکه ایشان گمراه‌ترند از کفار ایشانراجوابداده‌وهم چنین‌خبرششم که‌فرمود حضرت‌هادی وطریقتهم‌مغایرة لطریقتنا که طریقهٔ صوفیه ضد طریقهٔ‌ماست ایشانراردکرده

ثالثاً‌هرمسلمانی همانطوریکه ماموراست باحکام‌ظاهری باصلاح

باطن وصحت اعتقادات قلبی وتذکیه اخلاق نیز مامور است و احکام قرآن جامع وعام است واختصاص باین و آن ندارد

رابعاً اگر میگویند اهل طریقت وحقیقت مأمور بظاهر شرع وقرآن نیستند این تبعیض در احکام و کفر است وانکار یکی از تکالیف قرآن موجب ارتداد است

خامساً اگر برسیدن بحقیقت تکالیف ساقط میشد چرا رسول خدا وائمه تا آخر عمر خود را مکلف میدانستند و بوظائف دینی عمل میکردند معلوم میشود بقول صوفیه رسول خدا بحقیقت نرسیده و ایشان رسیده اند اگر بنا بود یك آن تکالیف برداشته شود نمیفرمود حرامی حرام الی یوم القیمه و

خداوند این امت را امت واحده شمرده وهمه را امر بعبادت کرده در سورهٔ انبیاء میفرماید ان هذه امتکم امة واحدة وانا ربکم فاعبدون و اگر بنا بود یکدسته بحقیقت برسند وازقیدبندکی برهند در سوره والذاریات نمیفرمود وماخلقت الجن والانس الا لیعبدون راجع باین مطلب بمطلب ششم مراجعه شود

دویم از بدعتهای صوفیه شارب گذاشتن و آنرا نشانهٔ خودقرار دادن است وبچند دلیل باطل است اول آنکه یك خبر راجع بشارب گذاشتن نرسیده

دویم آنکه اگر امر خوب ومشروعی است چرا دیگران را اعلام وامر بمعروف نمیکنند ومدرك نشان نمیدهند

سیم آنکه آیات واخبار معتبری وارد شده برای ردن و قطع شارب ما بعضی از آنرا ذکر میکنیم

۱- سورهٔ ال عمران آیه ۸۹ فاتبعوا ملة ابراهیم حنیفاً یعنی پیروی

کنید ملت ابراهیم را درمجمع البیان ومکارم الاخلاق وتفسیر صافی و کتاب وسائل الشیعه ص ۸۰ازجلد اول ودرسفینه‌ص ٦٦٥وحلیةالمتقین وبحار ١٦ وامالی شیخ‌طوس وسایر کتب حدیث ازحضرت صادق‌روایت کرده‌اند که فرمود مقصود از متابعت ابراهیم دراین آیه پیروی اوست درده چیز که پنج‌عدد آن درسراست اول گرفتن شارب دویم گذاشتن ریش‌سیم کندن‌موچهارم مسواك پنجم‌خلال که‌اینهاازسنةحنیفهٔ ابراهیم است در اسلام‌وتاقیامت نسخ نشود

۲- ابن بابویه درمن لایحضر وشیخ حر دروسائل ج ۱ ص:۸ و سایر کتب معتبره روایت کرده‌اند که فرمود حفوالشوارب واعفواللحی‌ولا

تشبهوا بالیهودیعنی شاربرا بزنید وریش رابگذارید وخودرا شبیه‌بیهود مسازید ۳- وسائل الشیعه ج۱ ص۸۰وسایر کتب معتبره روایت کرده‌اند ازپیغمبر (ص)که فرمرد مجوس کندند ریش‌خود راوزیاد کردندشاربرا ولی ما میزنیم شاربرا ومیگذاریم ریش را وهمین است فطرة اسلام

چهارم- درمستدرك ج ۱ ص۵۹ وسایر کتب روایت کرده‌اند از علی (ع)که پیغمبر بما فرمود درازنکنید شاربهاوموی زیربغل و موی عانهٔ خودرا زیرا شیطان دراین سه جا منزل مینماید

۵- وسائل ج ۱ ص ۸۰ و کافی‌وسایر کتب روایت کرده‌اند ازعلی بن جعفر که گفت سئوال کردم ازبرادرم حضرت موسی بن جعفر (ع)آیا چیدن شارب ازسنت است فرمود بلی

٦- کافی ووسائل‌ص ۸۰وسایر کتب‌معتبره‌روایت کرده‌اندازحضرت رسول (ص)که فرمود دستور اسلام آنستکه شاربرا بگیرید تا بپوست پشت لب برسد .

۷- وسائل ج ۱ و کافی روایت کرده‌اند که انه رای الصادق (ع) احفی شاربه حتی الصقه با لعسیب یعنی دیدند حضرت صادق (ع) شارب خود را چیده تا بپوست رسیده یعنی بته مو

۸- کافی و بحار ۱۶ و وسائل ج ۱ ص ۸۰ و سایر کتب معتبره روایت کرده‌اند از حبابه والبیه که گفت دیدم علی علیه السلام را در شرطة الخمیس کوفه و همراه داشت تازیانهٔ دوسر که بآن میزد وادب مینمود فروشندگان ماهی و ماهی خار دار و خنکلیس را که یکنوع ماهی درازیست و میفروشند گان مسخ شدهای بنی اسرائیل و جند بنی مروان پس فرات بن احنف برخواست و عرض کرد یا امیر المؤمنین جند بنی مروان کدام است فرمود ایشان اقوامی باشند که ریش میتراشند و شاربها را میگذارند فتیله شود

۹- کتب معتبره روایت کرده‌اند که پیغمبر (ص) عادت داشت بزدن شارب و هم چنین ابراهیم خلیل (ع)

۱۰- مستدرك ص ۵۹ و دعائم الاسلام از حضرت باقر (ع) روایت کرده‌اند که فرمود بزنید شارب خود را زیرا بنی امیه نمیزنند شاربرا

۱۱- خصال صدوق و حلیه و سایر کتب معتبره روایت کرده‌اند از حضرت باقر (ع) که فرمود ناخن گرفتن و شارب زدن از جمعه تا جمعه دیگر امان است از خوره

۱۲- حلیة و بحار ۱۶ و سایر کتاب معتبره روایت کرده‌اند از حضرت باقر که فرمود هر کس ناخن و شارب بگیرد در هر جمعة و در وقت گرفتن بگوید بسم الله و بالله و علی سنة محمد وال محمد بعدد هر ریزهٔ که از مو و ناخن او بریزد حق تعالی ثواب آزاد کردن یك بنده که از اولاد اسماعیل

باشد باو عطا کند .

مؤلف گوید اخباردرزدن شارب متواتر است ومنکر آن‌را چون منکرمستحب‌مسلم است بسیاری ازعلما مرتدمیدانندوعجب استکه بعضی‌ها ادعای تشیع‌دارند وبرخلاف ائمه لجاجت دارند ودروغی جعل کرده‌اند که چون پیغمبروفات کرد علی (ع) اوراغسل داد وآبیکه درناف‌پیغمبر جمع شده بود آشامید وچون‌شارب علی بناف پیغمبر(ص) رسید دیگر آنرا نزداولاچنین‌خبری وارد نشده بود ثانیاً از این‌خبرمعلوم میشودتا پیغمبرزنده بود علی شارب نداشت و عمل زمان پیغمبر (ص) حجة است ثانیاً اگر علی شارب بگذارد در این عمل مخالفت رسول کرده وعلی منزه است از آن

رابعاً اگربعد ازرسول (ص)شارب بگذاردودرزمان حیوةرسول بزند دوشکلی ونفاق خواهد بود (خامساً آنچه بعداز وفات پیغمبر بعنوان‌دین‌عمل‌شود که‌درزمان‌پیغمبر نبوده‌بدعت‌است‌وعلی‌منزه‌است‌از آن سادساً اگر علی‌شارب گذاشت چراامام‌حسن‌وامام حسین وسایرفرزندان واصحاب او متابعت نکردندواگرمتابعت کردند شماچرا اختصاص‌بعلی میدهید (سابعاً چون‌سر موی شارب علی (ع) بناف پیغمبر رسیده بنا بقول شما باید تا سی سال مقراض واصلاح نکنند و تا ناف یا پائین تر برسد وچنین آدمی مورد مسخره عقلا وامام نخواهد بودثامناً پس‌شما هم متابعت کنید ودرتمام عمر شاربرا اصلاح مکنید وسرشاربرا نزنید پس چراگاهی اصلاح میکنید تاسعاً چرا خود امیر (ع) وسایر امامان بضد آن امرکرده‌اند (عاشراً) اگر میخواهید اقتدا بعلی کنید چرا ریش میتراشیدعجب‌است که ازخانمی‌پرسیدم چراناخن‌خودرابلند گذاشته‌ای

گفت ما خانمها اقتدا بعلی کرده‌ایم چون وقت غسل پیغمبر انگشتان علی بآب غسل پیغمبر (ص) ترشد ودیگر ناخن خِود را نزد دومن اظلم ممن افتری

مؤلف گوید بلندی شارب عقلا هم مذموم است ومخالف حفظ الصحه است زیرا بخار دماغ موی شار براترولزج نموده و کثیف ومسموم میشود ودر موقع بالا کشیدن نفس تعفن آن بدماغ رسیده وداخل بدن میشود بعلاوه دور کردن مورا حتی بدن است بعضی از مردم میگویند ریش و سبیل و کلاه ولباس اهمیتی ندارد که اسلام در بارهٔ آن دستوری بدهد جواب آنستکه اگر اهمیت نداشت چرا دشمنان اسلام هزارها نفر را در مسجد گوهـرشاد خراسـان کشتند فقط بـرای کلاه شاپو در عصر تمـدن .

بدعت سیم ـ صوفیان شعر و آوازه‌خوانی است خصوصاً اشعار مثنوی را درمحفل‌های دینی خود وترك مینمایند اخبار حلال وحرام بلکـه قرآنرا وبزرگترین مایهٔ اقطاب ومرشدان آنستکه چندشعری دروحدت وجودوغیر آن بهم ببافند و ما راجع باین مطلب چند آیه وروایت معتبر نقل میکنیم

اول سوره یس آیه ۷۰ وما علمناه الشعر وما ینبغی له یعنی مـا

پیغمبر خود را شعر نیاموختیم وشایستهٔ مقام او نیست در تفسیر این آیه مجمع البیان روایت کرده که حضرت رسول (ص) هر وقت می‌خواست استشهاد کند بشعری گویامی‌خواهد منکری برزبان جاری کند دویم سورهٔ شعراء آیه ۲۲٤ و الشعراء یتبعهم الغاون الم تر انهم فی کل و ادیهیمون و انهم یقولون ما لا یفعلون الاالذین امنواو عملو

الصالحات

یعنی وشعرا را پیروی میکنند گمراهان آیا ندیدهٔ که شعرادرهر وادی حیرانند وبدرستیکه میگویند آنچه را عمل‌نمیکنند مکر آنانکه دارای ایمان وعمل صالح باشند وخدا را زیاد یاد نمایند وطلب‌نصرت کنند بعد از ستمیکه بایشان شده است وقلیل ماهم وایشان بسیار کم میباشند درتفسیرمجمع ج ۲ ص ۲۲۷ وتفسیر صافی‌وبرهان ج۳ ص۱۹٤ وعلی بن ابراهیم وعیاشی وبحار وسایر کتب معتبره روایت کرده‌اند از حضرت صادق (ع)که فرمود کسی پیروی‌شعرا نمیکندومقصود از این آیات‌مرشدهائی میباشندکه قلوب مردمرا بخیالات‌شعریه‌صید میکنند وعلی بن ابراهیم فرموده این آیه درحق کسانی استکه‌تغییر میدهنددین خدا راوبرخلاف‌فرمان‌اومیروند ودین میتراشند ودرج ٤تفسیرابوالفتح رازی ص۱٤۲ در آیه وهل انبئکم علی من تنزل الشیاطین که در سورهٔ شعرا است از ابن عباس روایت کرده که شیاطین قوت میدهند شعرا را وشعرا تابع شیاطین میباشند وهر که قوهٔ شیطانیهٔ او قویتر باشد شعر نیکوتر گوید ونیزنقل کرده از ابن عباس که‌چون رسول خدا (ص)مکه را فتح کرد شیطان ناله کرد وبسختی فریادکرد اصحاب او براو جمع شدند و گفتند چه شده که نعره و فریاد از سوز دل بر آوردی گفت پس از امروز طمع مدارید که کفر را قوتی باشد و لیکن در میان مردم شعر ونوحه منتشر کنید شاید ما بتوانیم مانعی برای قرآن‌بدست آوریم ودر وسائل کتاب الصلوة وهم در بحار ۱۸ ص۱۲۷وسفینه‌ج۱ص ٦۰۰ وکافی روایت کرده‌اند از رسول خدا (ص)که فرمود من سمعتوه ینشدالشعر فی‌المساجد فقولوافض‌الله فاك انما نصبت المساجد للقرآن

یعنی هر که را دیدید درمساجد شعر میگوید پس بگوئید خدادهـانت را بشکند همانا مساجد برای قرآن درست شده وابن بابویه وصاحب وسائل ص ۳۰۵ ازحضرت صادق روایت کرده‌اند ازپیغمبر که نهی‌فرمود از آنکه درمسجدشعرانشادشود وپیغمبرفرمود اگرشکم یکی‌ازشما از چرك پرشودبهتراست‌برای‌اواز آنکه ازشعرپرشود وتمام محدثین‌روایت کرده‌اند ازرسول‌خدا که‌داخل مسجدشدودید مردم‌اطراف مزدی‌جمع شده‌اندفرمودچیست گفتندعلامه‌است‌فرمودعلامه کدام‌است گفتندعالم‌است بوقائع‌وانساب‌واشعارعرب‌حضرت‌فرمود چنین علمی‌ضرروـنفع نداردودر کلام‌علامه‌مجلسی‌وهم‌چنین کلام‌ملاصدراراجع باین‌مطلب گذشت‌مراجعه شودنظامی که‌ازبزرگان شعراء است بفرزند خود چنین وصیت میکند میگوید

در شعرمپیچ ودرفن‌او که اکذب اوست احسن‌او

لایخفی‌مانمیگوئیم شعراء شعرخوب نگفته‌اند ولی‌چون شعرهرچه‌خوب باشد ازخیالیات است ولذا اهل‌منطق خیالیاترا شعر میگویند میگوئیم شعرحجة نیست وپیروی آن‌مشروع نیست‌یعنی‌اگرشاعربگویدمی‌بخور منبربسوزان مردم آزاری مکن نمیشود می‌خورد فرزدق شاعر که از بزرگان شعراء عرب‌بوده‌ودرمدح‌حضرت‌سجادقصیده‌میمیه‌را گفته‌باوالد خود غالب در بصره خدمت امیرالمومنین رسید غالب عرض کرد یا امیرالمومنین فرزندم شعرخوب میگوید ووادی نظم راچابکانه میپوید حضرت‌فرمود تعلیم قرآن‌اورا بهتر از شعروانشادشعر است پس فرزدق باخود عهد کردبهیچ‌چیز نپردازدتا قرآنراحفظ کندمؤلف گوید یکی از رؤسای‌فرهنك‌را دیدم‌بیست‌هزارشعراز حفظداشت ولی‌یك‌سورهٔ قرآن‌و

یك حدیث نمیدانست با انکه در شعر و شاعری مفاسدی است

اول مدح و مداحی و این یکی از صفات رذیله است پیغمبر فرمود احثوالتراب فی وجوه المداحین یعنی خاك بریزید در دهان ثنا گویان و نیز در بحار ۱۷ ص ۴۳ و گنج کهر و تحف العقول و سایر کتب معتبره ذکر شده که پیغمبر فرمود اذا مدح الفاسق اهتز العرش وغضب الرب یعنی هر گاه فاسقی را مدح کنند عرش بلرزه آید و پروردگار غضب کند

دویم از مفاسد شاعری تملق است برای هر کس و ناکسی و حال انکه پیغمبر فرمود ان المؤمن لایتملق الا الله یعنی مؤمن تملق نمیگوید مگر برای خدا (سیم) از مفاسد شاعری هجو کردن و عیب جوئی مردم است که هریك از گناهان کبیره است چهارم از مفاسد شعر دروغ و اغراق گفتن است پنجم ترویج باطل است (ششم) از مفاسد بزرك شعر و شاعر مسلکی دم از عشق خوبرویان و دلباختگی با آنان و نظربازی و دیوانه شدن برای مهوشان و زینت دادن و ترویج نمودن طرب و می و ساقی و آنچه حرام است در شرع و نام آنرا عرفان گذاشتن و حال آنکه پیغمبر اسلام و علی (ع) با آن معرفت یك کلمه از عشق خوبرویان و حسن دلبران نگفته اند کسی نگوید پس چرا ائمه شعر میگفته اند جواب او آنستکه اولا کار پاکان را قیاس از خود مگیر در حدیث استکه لایقاس بآل محمد احد یعنی احدی را با آل محمد قیاس نتوانکرد

ثانیاً شعر ائمه یا رجز بوده در جنك برای تهییج مجاهدین یا ذکر مصیبت بوده برای تسکین مصیبتهای خود و یا پند و موعظه و ذکر خدا بوده

ثالثاً ائمه گاهی شعر میگفته اند نه آنکه کار خود را شاعری کرده باشند مخفی نماند دیوان شعریکه نسبت بامیرالمؤمنین میدهند مسلم است نزد علما که از آنحضرت نیست بعضی گفته اند از عبدالعزیز جلودی است و

بعضی گفته‌اندجمع کرده‌ابن‌الشجری‌استکه جمع‌نموده وبنام علی‌شهرت داده‌رجوع‌شودبالذریعه‌الی کتب‌الشیعه‌ج ۹خوارزمی که‌یگانهٔ دهربوده‌در لغت‌وادب‌وشعردرحق‌شعراء گوید چه گمان‌داری بشعراءمیانه‌رومی پسندیده است مگراز ایشان‌هرچه بیشتر در شعر دروغ‌و اغراق باشد بیشتر موردتوجه است‌چنانچه‌فردوسی گوید

زسرهای‌بی‌تن در آن‌پهن‌دشت زمین‌شش‌شدو آسمان گشت‌هشت

وچون‌هجو کنند فحاش‌باشندوهر گاه‌مدح کنندیگرانراپست‌ترازممدوح جلوه‌دهند وازدیگران کسرنمایندوچون‌خوشنود شوندپست‌را بالابرند وچون‌خشمناك شوند شریفراپست کنند و هر گاه افترابر خود بندند و بگناهان کبیره اقرارکنند ایشانراحدی‌لازم‌نشودمانندیوانگان‌مؤاخذه نشوند چنانچه بفرزدق گفتندتودر شعرخود اقرارکرده‌ای بزنابایدتورا حدزد گفت خداوندحدراازمابرداشته واقرارمارانا‌چیزشمرده در آنجا که‌فرموده وانهم‌یقولون مالایفعلون وازاینجا است که صفی‌الدین‌حلی‌در قصیدهٔ خود میگوید

نحن‌الذین‌اتی‌الکتاب مخبرا بعفاف‌انفسناوفسق‌الالسن

فاضل محلاتی‌ازطبرائی‌ازاین عباس‌روایت‌کرده که شیطان عرض کرد پروردگارا برای‌من‌خانهٔ قراربده خطاب‌رسیدخانهٔ توحمام عرض کرد قرآنی‌برایم قراربده خطاب‌رسیدقرآن‌توشعراست‌عرض‌کرد پروردگارا برای‌من‌مؤذنی قراربده خطاب‌رسید مؤذن‌توساز ومزمار است و کمتر شاعری است که‌خالی‌باشد اشعاراواز مفاسدمذکوره ویاترویج‌ازباطل وآتش پرستی‌وبت‌پرستی نکرده باشد دیوان‌حافظو سعدی و فردوسی ومثنوی مملواست‌ازاین چیزها مثلاسعدی‌تعریف ازعمرمیکند ومیگوید

غیرازعمر که لائق پیغمبری بدی کرسید رسل نبدی‌ختم‌انبیا

ونظربازی‌باامردان‌رابتقدیرخداحواله کرده‌وزهدراتکذیب‌میکند گوید

روزبازارجوانی‌پنجروزی‌پیش نیست نقدراباش‌ای‌پسر کافت‌بودتاخیررا

ایکه گفتی دیده‌ازدیداربت‌رویان‌بدوز

هرچه گوئی‌چاره‌دانم کردجزتقدیررا

زهدپیدا کفرپنهان‌بود چندین‌روزگار

پرده از سربر گرفتیم آن همه تزویررا

اماحافظ ازشاه‌بواسحق‌ودیگرازظالمین‌مداحی میکند ودرمعرفی مذهب خودمیگوید

من نخواهم کرد ترك لعل یاروجام‌می

زاهدان‌معذور داریدم که‌اینم‌مذهب‌است

وبرخلاف‌امربمعروف ونهی‌ازمنکر که‌قرآن دستور داده میگوید

عیب‌رندان‌مکن ایزاهد پاکیزه سرشت

که‌کناه دیگران برتونخواهند نوشت

من اگر نیکم اگربدتوبرو خود را باش

ودر بدمستی خود گوید

چه من گشتم ازدورمستی‌هلاك بآئین مستان بریدم بخاك

مریزید بر گورمن جزشراب نیارید درماتمم جز رباب

و لیکن بشرطی که در مرك من ننالد بجز مطرب وچنك زدن

ولاف و گزاف میگوید برای‌اهل‌میکده

بردرمیکده رندان قلندرباشند که‌ستانندودهندافسرشاهنشاهی

وفردوسی عمرخودرا تلف کرده درمداحی گبران‌و آتش‌پرستان و گوید

که رستم یلی بوددرسیستان منش کرده‌ام رستم‌داستان‌ومثنوی که بسیار تعریف کرده‌ازظالمین‌بآل‌محمدودرترویج‌سازو آوازو سایر مزخرفات بسیار گفته مادرطول کتاب بسیاری ازاشعار او راذکر کردیم و عجیب است ازنادانی‌مردم که‌تبلیغ اجانب‌اثر کرده وچنین کتبی‌راترویج‌میکنند وهرقدر کفریات در آن‌بیشتر باشد بهترچاپ میکنند مانند اشعارخیام وحال آنکه تمامش‌ازجبرونسبت گناه‌بخدا است و دراین مختصرجای ذکر آن‌نیست‌وعلماء باتقوی‌را خانه‌نشین کرده‌اند و اینانرا از مفاخر ایران میشمارند بلکه کتب فسق‌را لسان الغیب خوانند تازه اینان از خوبان شعرامیباشند بلی کسیکه متخصص فنون‌دینی و خدا ترس باشد ضرراین چیزهارا متوجه‌است درخاتمه حق‌راباید گفت که آنقدرمردم ازدیانت دوروبی خبرند که هربدعتی برایشان چیره شده و آنقدر در اشتباهند که تصنیف درنوحه‌خوانی آورده‌اند وبوزن آن تا آخر شب سینهٔ‌سه‌ضربه میزنند وبطرب‌میآیند کسی‌نمیگوید کدام‌امام سینه‌بوزن تصنیف‌زده چرادورکعت نمازشب ویادعاهاومناجاتهای‌ائمه‌رانمیخوانید عزاداری هم‌خوبست بدستورامام باشد بلی‌شعر گفتن در مدح ائمه ویا توحید وذکر اخلاق‌حسنه‌استثناء شده آنهم بشرطیکه مخلوط بدورغ ومفاسد دیگرنباشد

بدعت چهارم

صوفیان آنکه‌نام کفر وفسق وزشتیها را بردین میگذارند

بشرع وشارع بدین واسطه‌توهین میکنندو آنرا تاویل کرده ودر اصطلاح عرفان‌نام میگذارند مثلامیگویند مراداز شراب ومطرب وبت‌عیار

علم ومعرفت وخداو پیغمبر است پیرمغان که نام پیشوای آتش پرستان است یعنی امام و پیغمبر وهرشعریکه چنین کلماتی باشد تأویل میکنند اگر پیغمبر اسلام روزقیامت بگوید هرچه من حرام کردم ومنکر قراردادم نام آنرا بردین وقوانین من گذاشتید بنام عرفان بکدام حجت بودو اگر کسی شمارا منع میکردزاهد ظاهرپرست میخواندید و مسخره میکردید چه جواب خواهید گفت

وحال آنکه نامهای خداوند توقیفی است یعنی کسی نمیتواند خدا را بخواند بجز بنامهائی که ازشرع رسیده واگر کسی الفاظ قرآن راتغییر دهد حق ندارد وتصرف درالفاظ شارع جائز نیست و توهین بشرع وامام کفراست .

مؤلف گوید ملاصدرا دراینجا کلامی داردکه ذکر شددرمطلب دویم وحدیثی راجع باین مطلب دراول کتاب گذشت که امام صادق فرمود ما بیزاریم از آنکه کلمات کفرصوفیه را تأویل کند در شعر باشد یاغیر آن

بدعت پنجم

دم از عشق خدا و عشق حقیقی زدن

وخدا را معشوق وشاهد وساقی خواندن است که بسیارقبیح وزشت است زیرانامهای حقتعالی توقیفی است وبایدبدستورشرع باشدوهرلفظی را نتوان برخدا اطلاق کرد ولفظ عاشق ومعشوق وشاهد غدار برای خدا وارد نشده بلی لفظ حبیب وارد شده و باید بنده خدا را دوست بدارد بطریقی که خود اوفرموده ان کنتم تحبون الله فاتبعونی یحببکم الله اگر خدا را دوست دارید باید پیروی پیغمبر او بنمائید ولی کسیکه خدارا

گفتم چه شود گر لطف کنی آهسته روی در بستر من

علامهٔ نوری ومحدث قمی درج ۲ سفینه ص ۱۹۸ بسیار مذمت کرده‌اند از این شهوت خفی بنام عشق حقیقی ومجازی که باعث دوری مردم از خدا گردیده و گوید خالی بودن دل ازحب خدا سبب نیکو شمردن صورملیحه میشود وهر قدر علاقهٔ بصور بیشتر باشد ازخدادورتر شوند ودزدان‌راه دین آنرا بهانه کرده مردمرا باین کلمات دلربا گول زده و گمراه میسازند آیا این دزدان از ائمه عارف وعاشق‌ترند پس چرا ائمه تصنیف عاشقانه نمیخواندند وادعای‌وصال بایار نمیکردندپس چرا این صوفیان عاشق ازمال حرام خودداری نمیکنند ودورکعت نماز نافله نمی‌خوانند ودعاهای صحیفه را ندیده‌اندکه امام‌همواره‌اظهار عجزمیکند دربندکی خدا

علامهٔ خوئی درج ۲ ص ۲۹۷ وهم چنین دیگران گویند صوفیه افترا وکذب را برامام جائز میدانند وجعل کرده‌اند حدیثی راکه انّ‌لله شراباً اذا شربوا سکروا و اذا سکروا ذابوا واذا طابوا و اذا طابوا ذابوا الخ‌بعد میفرماید آنچه بمارسیده‌ودرشرح مختصرعضدی ذکرشده این است که علی (ع) فرمود درذم شراب اذا شرب سکرواذاسکرهذی واذا هذی افتری فاری علیه حدالمفتری

این عاشقان عارف کفر وایمانرا یکی‌دانندچنانچه شیخ عطاردر بی‌سر نامه هذیان گوید

جوهرعشق ارتو را بودی یقین بگذری از کفر و از اسلام دین

آنزمان تو عشق را لائق شوی عشق حق را عاشق صادق‌شوی

صاحب مثنوی درمجالس‌سبعه خود گوید

اگر عاشقی کفر و ایمان یکی دان و نیز گوید

معشوقه بسامان شد تا باد چنین بادا کفرش همه ایمان شد تا باد چنین بادا

و ایشان عشق را مقدم بر عقل شمارند با آنکه خدا میفرماید در بسیاری از آیات قرآن که عالم را خلق کردیم لقوم یعقلون و در کتاب کافی است که چون خدا عقل را خلق فرمود فرمود بهتر از تو چیزی خلق نکردم و در سورهٔ مائده در مذمت کفار میفرماید دنبال عقل نمیروند ذلك بانهم قوم لایعقلون ولی مثنوی برضد آن میگوید

عشق آمد عقل او آواره شد صبح آمد شمع او بیچاره شد

و میگوید پای استدلالیان چوبین بود و این سفیهان گویند چون بناخن خرد گره از کار نمی گشود دست در دامن عشق زد و چون عشق در دل رخت انداخت عقل خانه پرداخت مزخرف زیاد است بگذریم

بدعت ششم

صوفیان و درویشان ذکر خفی

و ذکر جلی از خود جعل کرده اند که بآن طریق از شرع ترسیده ائمهٔ ما یك کلمهٔ آمین را مبطل نماز میدانند زیرا از بدعت سنیان است بعد از سورهٔ حمد و اگر کسی در نماز دست برسینه بگذارد بعنوان تعظیم نمازش باطل است زیرا از جعل سنیان است چه برسد باینکه محفل ذکر تمامش بدعت و افترا باشد علامهٔ مجلسی درعین الحیوة در ذیل کلام پیغمبر (ص) که بابی ذر فرمود جعل الله قرة عینی فی الصلوة چند لمعه ذکر میکند تا میرسد بلمعه دهم میفرماید بدانکه دو ذکر درمیان صوفیه شایع شده که هردو بدعت است و آنرا بهترین عبادت میدانند و عمر خود

را ضایع ومردمرا گمراه میکنند

اول ذکرجلی باین نحواز شارع نرسیده تا میگوید باین نحو فریادکردن درشرع پسندیده نیست وبدعت است

دویم آنکه تحریروغناها میکنندوذکررا به تصنیف برمیگردانند ومیان آن اشعارعاشقانه وملحدانه بنغمه وترانه میخوانند واین بقول تمام علما حرام است چنانچه درباب غنا دانستی قطع نظرازاعمال شنیعه که ضمن آنست از کف زدن وصداها وخدایتعالی درقرآن کفار را باین عمل مذمت کرده ورقص کردن درشرع مذموم است تا میگوید صوفیان اکثر اعمال بدعترا درشب وروز جمعه واقع میسازند وشعرخواندن در شب وروز جمعه مطلقا نهی شده وحضرت صادق (ع) فرمود هرکه در شب وروز جمعه یك بیت ازشعر بخواندنصیب اودرآنشب وروزهمان یك بیت است وسایر اعمال او محو میشود وچون بصوفیه میگوئی این اعمال بدعت وحرام است میگویند ما رااز آن قرب دیگرحاصل میشود عجب است که فریاد مانند حیوانات وکف بردهان آوردنراکه بدعت است در نظرعوام کالانعام ازکمالات میدانند ومعلوم شد که قرب بخدا این چیزها نیست وراه قرب منحصر است درمتابعت شرع وآن حرکات صوفیه که وصال میدانند چند قسم است .

یك قسم آنستکه خیالات باطل درنفس ایشان از عشق مخلوق طغیان می کند وباعث اضطراب ایشان میشود وآن خصوصیتی بایشان ندارد درمجلس شراب وساز وبنك نیز آن شور ووجد ورقص می باشد پس بعد از ذکر چند حدیث میفرماید وقسم دیگر ازبابت مکروحیله است چنانچه بسیار دیده‌ام درهنگام شور واضطراب خودرابطرف دیگر

میاندازند و آثار اختیار درافعال ایشان ظاهر است وقسم دیگر مرضی است باعتبار ترك غذای حیوانی وخبط دماغ وسایر بدعتها که موجب ضعف قلب ودماغ ومولد مواد سوداویه‌است که باندك صدائی یازیادی فرحی بیهوش میشوند وبی تابانه حرکاتی ازایشان صادر میشود و آنرا بترك بدعتها وخوردن دواهای مقوی باید علاج کرد و درزنان وضعفا این مرض پیدا میشود اما فرقی که هست آنها کمال نمیدانند ومعالجه میکنند ولی صوفیه کمال میدانند وسعی درزیادی آن میکنند تا آنکه میفرماید ایعزیز من دلیلی برای بدعت بودن‌این کاربهتراز این‌نیست که یکنفر ازحضرت رسول وامیر (ع) روایت نکرده که مطربی داشته‌باشند وبرای ایشان زمزمه ویا حلقهٔ ذکری ساخته باشند بلی بدعتها شیرین است اگر این‌بدعتها خوب‌بودچرا ائمه باصحاب‌خود نفرمودند اگرپنجاه مرد فاضل بگوید خبر متواتر است که‌امام صادق(ع) فرموده هر که‌نماز جعفر طیاربخواند گناهانش آمرزیده میشود یا دعای ندبه یانمازنافله یا غیر آن از هزار کس یکی رغبت نمیکند بعمل آن ولی اگربمحفلی بگذرد که چند جلف باطل فریادکنند بذکر جعلی درحلقهٔ ایشان‌داخل میشود وبرغبت تمام تا صبح می‌جهد وفریاد میکند توخود با نفس‌خود فکرنمیکنی که کدام روز نفس تو چنین راغب‌بوده بخیرات چرا درامر خیر دیگر این همت را نداری اگرهزاران حدیث‌ازاهل بیت برسددر دعاها بهیچ یك نظر نکنی وتمام شب را صرف کنی درچیزی که‌تمام‌علما حرام میدانند وخود هم قبول داری که خدا نفرموده چه عذر خواهی آورد وچندان‌بدعت را انجام میدهی که‌مستحق عذاب شوی واین‌اذکار واوراد غلط بهتر است‌ازدستور پیشوایان‌دین وبرگزیدگان‌رب‌العالمین

وائمه معصومین (ع) که افصح فصحای زمین میباشند پیغمبران سابق آرزو میکردند تابع و شیعهٔ ایشان باشند ولی تو ذکر بنغمه و آهنگ میخوانی که شاید از غنا خالی نباشد و گناهی بعمل آید

لمعه یازدهم درذکر خفی حدیثی واردنشده و بدعت است در کتب حدیث سنیان نیز چیزی ندیده‌ام وصوفیه نقل میکنند آنرا معروف کرخی ازحضرت رضا (ع) روایت کرده و این باطل است پچندین وجه اول آنکه معروف معلوم نیست خدمت حضرت رسیده باشد و اینکه میگویند دربان حضرت بوده غلط است زیرا جمیع خدمتکاران حضرترا شیعه وسنی درکتابهای رجال ضبط کرده‌اند وحتی سنیان متعصب زا که خدمت حضرت مراوده داشته‌اند و راویان حدیث بوده‌اند ذکر نموده‌اند واگر این مرد دربان بود نقل میکردند

دویم آنکه اورا در سلسلهٔ داود طائی نقل کرده‌اند و احوال او معلوم است که از متعصبین اهل سنت بوده و هرگز توسل بائمه ما نداشته (سیم) آنکه درسندیکه باعتقادایشان بمعروف میرسد کسانی هستند که اگر قبائح اعمال واعتقادات ایشانرا ذکر کنم مناسب نیست مانند سید محمد نوربخش که معلوم است درکتب صوفیه ادعا کرده من مهدی صاحب الزمانم و گفته اتفاق اهل دل براین شده وغیر او ازجماعتی که همیشه ببدعتها معروفند

چهارم آنکه مشایخ صوفیه ذکر خفی را بانواع مختلفه هرطائفه ازایشان بنحوی نقل کرده ومعلوم نیست کدام قبول است

پنجم این چنین بدعتی را که بهترین عبادات میدانند و میگویند پیش ازنماز قرب حاصل میشود پس ائمه چرا بخل کردند و بدیگری از

اصحاب نگفتندواگر بگویند دیگران قابل نبودند پس چرا صوفیه بهر گروهی تعلیم میکنند

ششم انکه معروف قابل بودوسلمان وابوذر قابل نبودند پس معروف بهتر ازایشان است چرامقابل پانصد بلکه هزار حدیث که درشان سلمان وابوذر واردشده یکحدیث درشان معروف وارد نشده ویکی از خواص نقل نکرده

هفتم بتقدیریکه واردشده باشد یکحدیث مجهول خواهد بود شرط دینداری این نیست که اعمال متواتره ازائمه را ترك کند ومرتکب عملی شود که مجهولی آنراروایت کرده

شیخ کلینی ومحدث قمی در مفاتیح ص ٤٣٤ وسایر علما روایت کرده اند ازعبدالرحیم قصیر که بحضرت صادق عرض کردم فدایت شوم من ازپیش خوددعائی جعل کرده ام حضرت فرمودرها کن اختراع خودرا و حضرت نگذاشت او بخواند وشیخ صدوق و هم محدث قمی و علامه مجلسی وسایرین روایت کرده اندازعبدالله بن سنان که حضرت صادق فرمود باین زودی میرسد شمارا شبهۀ که بدون راهنماو نشانۀ راه نمی یابید مگر انکس که بخواند دعای غریق را گفتم چگونه است دعای غریق فرمود میگوئی یاالله یارحمن یارحیم یامقلب القلوب ثبت قلبی علی دینك گوید. من گفتم یامقلب القلوب والابصار حضرت فرمود بدرستیکه خدا مقلب قلوب وابصاراست لکن چنانچه من میگویم بگوو علمای شیعه شاگردان ائمه اگر کتابی دردعاوذکر ازائمه گرفته بودند بامام بعدنشان میدادند که به بیند کم ویازیادنشده باشد دراحوال یونس بن عبدالرحمن که از بزرگان علماء شیعه میباشدنوشته اند کتابی دراعمال شب وروز نوشته

بود پس ازفوت او ابوهاشم جعفری که او نیز از بزرگان شیعه بود آن کتابرا بنظر مبارك حضرت عسکری رسانید حضرت تمام رامطالعه فرمود وفرمود این دین من ودین پدران من است تمام آن حق و صحیح است و نیز روایت شده ازبورق که مردی معروف بصدق وصلاح و ورع بوده که در سامره خدمت حضرت عسکری رسید و کتاب یوم ولیلهٔ شیخ جلیل فضل بن شاذانرا بآن حضرت داد و گفت فدایت شوم میخواهم در این کتاب نظر فرمائی حضرت فرمود این صیحح است وسزاوار است بآن عمل کنی

مؤلف گوید عبادت وذکر باید بدستور خدا وپیغمبر باشد که فلان عبادت را چگونه بجا آور وفلان ذکررا چگونه بگو و چند مرتبه بگو زیرا عبادت خدا پیش خودی ومن در آوری نمیشود اگر کسیرا دعوت کردند که فلان روز وفلان ساعت وفلان منزل بیاید اگر او برخلاف کند و آنطوریکه صاحب منزل معین کرده و همان ساعت و همان منزل نرود راهش نمیدهند و هر عبادتی چنین است کـه خدا باید اجازه دهدو چگونگی آنرا خدا باید معین کند واگر نه بدعت خواهد بود مثلا عبادت صوفیه را چون خدا معین نکرده حرام است صوفیه ذکر قلبی پیش خود اختراع کرده اند بچند قسم اول هوالله بزبان دل که با انگشت خیال در دل بنویسد وباچشم دل بآن نظر کند ودیگر الله ناظری وشاهدی ومعی وحسبی وذکرهای دیگری هم دارند چون ازخواب بیدارشود ۱۴ مرتبه صلوات و بعداز نماز عصر لافتی الاعلی هفتاد مرتبه وذکر جلی آنستکه لفظی را بلند بگویند پی درپی درحلقه باندازهٔ وکم کم بلندتر گویند و بعد برخیزند و کمر یکدگررا بگیرند ودر گفتن خم شوند تاحد رکوع و بوجد آیند وذکر قلبی رااقسامی است حلقی صدری قلبی خیالی نفسی روحی عقلی سری اخفائی

که‌هیچ کدام ازشرع نرسیده وبدعت‌است وعمدهٔ ذکرصوفیان نظر گرفتن صورت مرشداست‌وصورت مرشدرادرصفحهٔ دل‌نقش کنندو دیدار جمال مرشدنمازدائمی‌مریداست و این‌شرك وکفر است وخدافرموده لایشرك بعباده‌ربه‌احداوحتی انکه‌شارع اسلام دستورداده که‌وقت نماز صورت خارجی ونقشی جلوانسان نباشد ودرمقابل‌نماز کذارعکس ومجسمه‌و انسانی‌نباشد چه‌برسدبآنکه داخل‌قلب‌بدترازبتی‌راوارد کنند زیرابت‌پرستان‌رابت‌جمادی است‌بدون شعورو گناه‌ولی‌مرشدحقه‌بازوطاغی‌است ومرید ومرشدبازی واصطلاحات ایشان ذکرخواهد شد در بدعت نهم

بدعت‌هفتم

صوفیه چله‌نشستن وریاضات‌باطله کشیدن برای‌تسخیرجن یا غیر آن‌در گوشهٔ تاریکی وترك‌نمازوسایر کارهاتمودن که شارع نهی‌نموده وبدعت‌است ومدتی‌بایدیك نقطه‌رانظر کند و البته شیطان هم بایشان کمك‌میدهدوممکن است برای‌ایشان‌مجسم شودواخباری برای ایشان بیاوردمانند ریاضات باطلهٔ کفارهندو چون بعدازریاضت ادعاها کنندواز این جهةحرام وضرربدین است سید جزائری‌درانوارالنعمانیه‌نقل کرده که‌من زمانیکه دراصفهان‌بودم مردی‌ازکفارهندرا دیدم که‌هردو دست خود را بآسمان بلند کرده بود و دستهای اوبهمان حالت خشکیده بود و ناخنهای او بسیار بلند بود و دیدم کفار هند بسیار از او احترام میکنند و او را سجده مینمایند از حال او پرسیدم گفتند هفت سال است که دستهای او بلند است و پنج سال دیگر باقی دارد تا ۱۲ سال شودکه شیخ وبزرك ومرشد خواهد شد وبایداورا تعظیم کنند که از غیب خبر میدهد

مؤلف گوید- مرشدها بواسطهٔ ریاضات باطله و نخوردن گوشت و استعمال بعضی دواها و انجام بعضی از بدعتها مورد نظر و عنایت شیطان میشوند و شیطانهم بواسطهٔ ایشان مردمرا گمراه میکند ولذا بوحی شیطانی چنانچه قرآن فرموده ان الشیاطین لیوحون الی اولیائهم غیب کوئی میکنند و کرامتهائی نشان میدهند درقرآن واخبار بسیار واردشده که شیطان خود را بانبیا نشان میداد وهم چنین به برصیصای عابد وهم چنین بلشگر کفار دربدر واحد مراجعه شود بقرآن واخبار پس بنا براین اگر کرامت مانندی ازصوفی صادر شد ازشیطان است وما در بدعت هشتم بعضی از آنرا ذکر میکنیم

بدعت هشتم

مکاشفه و کرامت صوفیه است بواسطهٔ شیطان دراینجا چند حکایت نقل میکنم تا معلوم شود کرامات صوفیه از کجا است اول نقل کرده فاضل محلاتی ازعالم زاهد فاضل نیشابوری که محمد حسن خانی بود حاکم بعضی ازقرای کرمان وصوفی شد درمجلسی اورا ملاقات کردم و بعد از تحیت وسلام سکوت طولانی مجلس رافرا گرفت حوصلهٔ محمدحسن خان تنگ شد و گفت حضرت آقا چرافرمایشی نمی‌فرمائید گفتم

صمت عادت کن که ازیک گفتنک میشود ز نار این تحت الحنک

چون شعر را صوفیان خوش دارند فرصتی بدستم آمد گفتم هیچ در طریقت قدم زده‌ای و از این گلستان گلی چیدهٔ جواب گفت :

من و گیو و گودرزو هر کس که هست
همه بندگانیم خسرو پرست

هشت سال است در طریقت قدم میزنم واز اثر نفس مرشد بمراد

خود رسیدم من بالبی خندان گفتم به‌به مرحبا گل‌مولی‌شمابرادرطریقت
من هستید ولکن هنوز کامل نشدید ومن بیشتر از شما قدم‌دراین‌وادی
نهادم و سرد و گرم روزگار چشیدم وخدمت اساتید و پیران کردم تا
اینکه سر خود را بمن سپرده‌اند واکنون ارشاد میکنم و مریدان دارم
محمد حسنخان خوشحال شد واظهار خشوع کرد پس گفتم‌بگو به بینم
سرسپردهٔ گفت‌بلی نزدشیخ‌عبدالعلی‌طهرانی گفتم‌زبان‌تورا کشیده‌اند یعنی
اسرار بتو سپرده‌اند گفت بلی گفتم پس توبرادرمنی درطریقت‌لازم‌است
کیفیت حال خود را برای من شرح بدهی و کیفیت دخول خود رابیان
نمائی گفت بچشم من حاکم قریه‌ای ازکرمان بودم چون معزول شدم
دستم ازمال دنیا تهی شد وبیچاره شدم رفیقی داشتم مرا دلالت کرد که
اگرمیخواهی کارتو خوب شود باید آنچه گویم چنان‌کنی گفتم بجـان
منت دارم گفت برو کرمان نزد مرشد عصر شیخ عبدالعلی تهرانی وبگو
مرا فلانکس فرستاده وهرچه گویدعمل‌کن‌پس درکرمان نزدشیخ‌رفتم
حال مرا پرسید ومطلع شد گفت تو شیعه هستی یامذهب دیگـر گفتم
شیعه گفت درمذهب شیعه امام حی‌ومیت دارد گفتم نه گفت بگو ،دانم
تا بامروز امامرا دیده‌ای گفتم نه گفت تو چگونه شیعه ای هستی پس‌یا
تو شیعه نیستی یا امام تو مانند سایر اموات است حسنخـان گفت من
سربزیر انداختم ودرجواب عاجز شدم شیخ گفت جهتش آنستکه تو را
هراکم کرده بودی اکنون‌که براه آمدی امامرا خواهی دید بعد مـرا
چیزی آموخت و گفت امشب‌دراطاق‌خودمیروی ودربروی خودمی‌بندی
امام نزد تو میآمد واورا زیارت کن‌من برخواستم وخوشحال بودم‌چون
شب شد بدستور شیخ عمل‌کردم دیدم امیرالمؤمنین وارد حجره شدمن

اورا زیارت کردم فاضل گوید چون تمام مطلب را گفت گفتم ای برادر بفرما آن امام که دیدی شبیه کی بود وشمایل اوچگونه بود گفت شبیه ترین مردم بود بمرشد من وسیلهای بلندی داشت فاضل گفت این وقت پرده از کار برداشتم و گفتم آنحضرت بتو نگفت که ای محمد حسنخان چرا ریش خود را می‌تراشی ودر ایام حکومت که این همه اموال مردم بظلم گرفتی چرا تدارك نمی کنی گفت نه گفتم توامیرالمؤمنین را سابقاً دیده بودی که تا دیدی شناختی گفت نه گفتم پس از کجا بتو معلوم شد که او امیرالمؤمنین بوده محمد حسنخان درجواب بیچاره شد گفتم بگو بدانم آیا برای دیدن امام شرطی بتو تعلیم کرد گفت نه گفتم مردم در حق مرشد تو چه میگویند گفت جماعتی ازاهل غرض اورا بد میگویند که شیخ عبدالعلی نماز نمیخواند گفتم برادر جان اهل غرض نیستند راست میگویند وتا مرشد تو نماز را ترك نکند نمیتواند امام بتو نشان دهد اکنون براستی بتو بگویم آن امام نبود که تو دیدی بلکه شیطان لعین بود وعلامتش این استکه مرشد تورا سفارش کرده که چون امامرا دیدی برای کسی نقل نکن وازتوانصاف میخواهم آیا سفارش نکرده تو را که هرگز با اهل عمامه مجالست مکن گفت چرا گفتم پس بدان شیطان مرشد تو را فریب داده تا تورا گمراه سازد و عجب استکه تو با این ریش تراشیده و باقرار خودت چندین سال در مسند حکومت اموال مردمرا بزور گرفته‌ای وبا آنهمه گناهان و گرفتن مالیات بدون زحمت امامرا دیده‌ای آنهم امام المتقین وبتو نفرمودریش نتراش ومال مردمرا بده اورا نصیحت کردم وباوفهمانیدم که آنکه دیدی شیطان متکون است

تا آنکه‌هدایت شد وهمهٔ صوفیانرالعن کرد روزدیگرعیالش آمد وگفت اقامراراحت‌کردی زیرامحمد حسنخان پیوسته‌یکعدد درویشان سبیل کلفت را میآورد بمهمانی و بمن میگفت باروی باز برو نزد آنها مؤلف‌گوید روایت شده‌که یزید بن معویةالعجلی‌بحضرت‌صادق عرض‌کرد حمزة بن عمارمیگوید هرشب امام باقر (ع) نزد من میآمد حضرت فرمود والله دروغ‌میگوید نمی‌آید نزد اومگرشیطان‌متکون‌که شیطانی است بهرصورت‌که بخواهد درمیآمد

حکایت‌دویم میرزای قمی درآخرجامع‌الشتات فرموده راجع بکرامات صوفیه‌که گاهی هست این‌کرامات‌از ارتداد واستخفاف بدین وقرآن حاصل میشود چنانکه مکرر شنیده‌ام‌که بعضی از این صوفیه بسوزاندن قرآن یا در نجاست انداختن وامثال آن مراتب چند کسب میکنند از جمله از مرد ثقهٔ معتمدی شنیدم‌که‌درچند سال‌قبل‌در کاشان ملعونی ازاین اشقیا آمده‌بود وجمعی‌مرید دوراوجمع بودند واو خبر از غیب میداد مردم بسیاری باو گرویدند عالم دین‌داربزرگواری‌شنید با جمعی روان شدندتا رسیدندبآنجائی‌که‌آن ملعون نشسته بودومردم دور او جمع بودند آنعالم فرمود ایملعون برخیزمریدان هجوم‌کردند که دفاع‌کنند مؤمنین آنها را متفرق‌کردند وآنعالم امرکرد زیرپای مرشد راکه آنجانشسته بود شکافتند خمرهٔ بیرون آوردندپرازنجاست وآن ملعون سورهٔ مبارکه یس را درآنجا انداخته بود الخ

حکایت سیم نقل‌کرده درکشف الاشتباه‌از ثقة الاسلام آقای‌اقا سید علی‌اکبر خوئی‌والد حجة الاسلام آقای سیدابوالقاسم خوئی‌که مرا رفیقی بود درخوی بنام عبدالصمد و کراماتی از او ظاهر میشد و

مریدمجدالاشراف شیرازی مرشد سلسلهٔ ذهبیه شده‌بود پس مدتی دیگر چیزی‌از اوبروزنکرددپس روزی‌اوراملاقات کردم درمجلس یکی‌ازعلما که آمده‌بودمسئلهٔ ازنجاة العباد میپرسیددیدم مجدالاشرافرابد میگوید و اورا معبود خران وعابد شیطان معرفی میکند واورا خارج از ایمان میداند سبب پرسیدم‌که آنهمه اخلاص وفداکاری‌با این تکفیر ودشنام باید سببی داشته باشد درخواست دارم بیان کنی گفت حضرت آقاخدا برمن منت گذاشت‌که مرا ازشر این خبیث نگاه داشت همانا این‌کافر زندیق معدن لاف و گزاف یعنی مجدالاشراف مرا فریب داد ونزدیک بودکافرشوم واز دین خارج گردم گفتم چگونه‌گول اورا خوردی گفت برای اینکه من خارق‌عادات بسیاراز او دیدم‌ومریداوشدم‌مجدالاشراف وردها وذکرها بمن تعلیم‌کرد وطریقهٔ ذکرخفی وجلی یادم دادوخودم نیز درکتب ایشان سیر کردم وبذکرهای ایشان عمل میکردم دراثر آن حالت خضوع وخشوع و گریه بمن دست‌داد ورقت قلبی پیداکردم‌ولذا برعمل افزودم‌تا آنکه خوابهای‌بسیارخوب دیدم وگاهی میشد بگوش من کسی میگفت فلانی از دنیا رفت بعد معلوم میشد همان قسم بود و گاهی میگفت فلان‌کس واردمیشود وهمان طورمیشد مرا غرور و گرفت وسخت مریدمجدالاشراف شدم بحدیکه‌بدون اجازه او آب نمی‌خوردم وکسیرا بهتر از او نمیدانستم تا ببرکت مواعظ‌پدرم‌که منبرمیرفت‌ومن پای‌منبر او حاضرمیشدم خداوند متعال مرا ازشر این کافرنجات‌بخشید حاجی سید علی‌اکبر فرمود گفتم آ شیخ عبدالصمد اکنون بفرما به‌بینم چه دیدی‌که از این‌طائفه برگشتی گفت چون‌مجد الاشراف کثرت‌محبت مرا نسبت بخود دید وافعال مرا موافق‌مذاق خود پسندید نزد زمان آقا

آمدکه نائب خاص او واز بزرگان ذهبیه بود درخوی و گفت جناب آقای عبدالصمدخیلی ترقی کرده و آثاربزرگی‌از او نمایان است‌بهمین زودی مولود قلبی او متولد میشودکه باید اورا اطاعت کند زمان آقا این مطلب را بمن خبرداد تا روزی درخوی مجدالاشراف بنزدمن آمد و گفت من بسرعت باید بروم‌شیراز ورفتن من اهمیت‌دارد وتوراوصیت میکنم که هرچه میگویم مخالفت نکنی ونزدیك است فرزند قلبی‌ازتو متولد شود باید اورا اطاعت نمائی وتخلف نکنی از گفتهٔ او این‌بگفت وبجانب شیراز رفت ومن هرشب خوابها میدیدم وچنان گمان میکردم که امام محمد باقر (ع) ویا امام جعفرصادق (ع) را درخواب میبینم تا یك روز در اطاق خود بودم ناگاه چیزی از دهان من خارج وبصورت انسانی مجسم گردید و گفت‌باید مرااطاعت کنی گفتم بدون‌اذن‌مجدالاشراف اطاعت‌احدی نخواهم‌کرد در حال دیدم مجدالاشراف بیش روی من‌حاضر است ومیگوید اطاعت کن‌اوراکه همان‌مولودقلبی استکه‌تورا بشارت دادم واز نظرم غایب گردید پس آن شخص‌مجسم گفت میرزاعبدالصمد اماامروز تکلیف توتغییر کرد وازامروز واجبات وکلیهٔ عبادات ازتو ساقط گردید وجمیع محرمات‌برای تومباح است‌من بمحض شنیدن این‌سخن منقلب شدم‌وحشتی مرا فرا گرفت متذکر مواعظ پدرم شدم که‌میگفت شیاطین گاهی انسانرا بعبادت میخوانند تامدتی‌بگذرد اورابترك عبادت امرنمایندپس درظاهر چیزی نگفتم و رفتم تفصیل را بزمان‌اقاکه نایب خاص مجدالاشراف بود نقل کردم فوری نامهٔ نوشت بمجدالاشراف‌وقصه‌را عنوان کرد اوفورا تلگرف‌کرد باین‌عبارت صحو- المعلوم‌محوالموهوم یعنی آشکارشد معلوم‌ومرتفع‌شد موهوم یعنی‌عبادت

من مضطرب شدم‌وبرخواستم وبخانه‌رفتم دیدم آنشخص مجسم آمد و گفتار خودرا اعاده کرد من گفتم بدون اذن مرشد خود مجدالاشراف ترك‌عبادت نکنم گفت اگر اوبگوید قبول میکنی گفتم آری و گمان میکردم اوهرگز نخواهد گفت‌فوری‌دیدم‌مجدالاشراف مجسم‌شدو گفت هرچه میگوید اطاعت کن وازنظرم‌غائب گردید اضطراب من زیاده‌شد باخود گفتم مجدالاشراف درشیراز است ومن‌در خوی چگونه بنزد من حاضر گردید پس‌ازجای‌برخواستم وهمی‌فکر میکردم‌که ترك عبادت چگونه‌جائز باشد وحال آنکه من‌شخص‌مکلف وعاقل‌ومختار هستم و هیچ پیغمبری ترك‌عبادت نکرده با آنکه‌مقام‌غرب ایشان درنزد خدااز همه کس بیشتر بوده درهمین‌فکر بودم تا بنزدیکی‌از رفقای‌خودرسیدم وقصه‌را باو گفتم‌برمن صیحه‌زدو گفت وای‌برتو کی‌تورا امر بترك عبادت کرده این کفروالحاداست‌وامر کننده البته‌شیطان است‌اگرمیخواهی‌یقین کنی اینمرتبه که‌نزدتو آمد اورالعن کن من‌مسرورشدم وازنزداوبمنزل آمدم دیدم‌همان شخص آمدومرا گفت‌دیگر عبادت لازم نیست و باید آنچه‌میگویم عمل کنی تااین‌سخن گفت‌اورا لعن کردم و گفتم لعنةالله علیك‌وعلی مجدالاشراف تااین گفتم ازنظرم‌غایب گردید ودیگر نیامدو تامدتی چندان صدمه‌ومشقت کشیدم که‌مرا در خواب و بیداری اذیت مینمود تا آنکه‌ببرکت اذکارواردهٔ ازائمه اطهار رفع‌شد آنوقت‌دانستم که کرامتهای‌صوفیه شیطانی است

مؤلف گوید شیطان بکفارواهل‌باطل کاری نداردوقسم‌خورده‌اهل‌ایمان راگمراه کندچنانچه‌درسوره ص گفته لاغوینهم اجمعین درکشف الاشتباه نقل کرده‌ازنصیر الاسلام‌واعظه کرمانی که‌درخراسان‌باسیدی‌ازاهل‌اصفهان آشنابودم‌دیدم‌مریدان‌ملاسلطان گون آبادی‌ازاواحترام‌میکنند گمان کردم

سیدطریقهٔ آنهارا گرفته یکروز از اوتحقیق کردم خندهٔ بسیار کرد و گفت شما بمن بد گمان شده‌اید این جماعت واجب القتل میباشندمن اگر قدرت داشتم یکنفر آنهارا زنده نمیگذاشتم این جماعت بهره ازدین ندارند وبمکروخدعه مردمرا گمراه کرده‌اند اکنون قصهٔ مرا بشنویدچون مریدان ملاسلطان میگفتندهرکه حقیقت میخواهدباید نزدمرشد ما برود من این سخن باور کردم بهرنحوی بوددر بیدخت خدمت اورسیدم وباخود گفتم بایداورا امتحان کنم چون مدتی باحوال او نظر کردم ضدونقیض و گفتارهای مخالف شرع ازاوبسیاردیدم تاروزی بخلوت باو گفتم من از راه دور آمده‌ام و مدتی است خدمت میرسم که شاید ازفیض شما نورانی شوم گفت بایدفلان روزاروزه بگیری وبعدبیائی تاتکلیف تورا معین کنم من رفتم وروزه را نگرفتم پس نزداو بر گشتم ملتفت نشدمن روزه را نگرفته‌ام گفت فلان ذکرادر فلان محل بعدد معین بگوو ذکریکه میدانستم درشرع واردنشده بمن تعلیم دادمن بی کار خود رفتم و ذکر را نگفتم چون نزد اورفتم خیال کرد من عمل کرده‌ام گفت اکنون آثار جلالت ازصورت توپیداشده این انگشترمرا ببردرچاه اندازو نزد من بیا من گرفتم وچون نگین آن قیمت داشت درچاه نینداختم چون نزداو رفتم گفت انداختی گفتم بلی پس سرزیرخرقه کرد وردی خواندوانگشتری مانند همان انگشتر بیرون آورد بعنوان انکه معجزه کرده و از چاه بیرون آورده بمن داد چون گرفتم گمان کرد من فریب اورا خورده‌ام من دست بردم وانگشتر اولرا بیرون آوردم ومقابل روی او پهلوی دومی گذاشتم و گفتم عجب استادماهری بوده که مانندهم ساخته چون این بدید رنك از صورت اوپریدودانست گرفتارحریفی شده گفتم تورارسوا خواهم کرد

یا اینکه کارمرا انجام‌داده پس بحال خضوع در آمدو پول بسیار بمن داد که اورا رسوا نکنم و بمریدان خراسان نوشت که فلانی را احترام کنید و هر احتیاجت دارد بر آورید اکنون باین واسطه مبلغ بسیار از ایشان گرفته‌ام و چون تمام را سر کیسه کردم این قضیه را انتشار و او را رسوا خواهم کرد

مؤلف گوید ابن بطوطه در کتاب رحلهٔ خود نوشته که من نزد قبر احمد رفاعی که مرشد صوفیان سنی بود رفتم و جماعتی از فقرا را در رقص دیدم و چند بار هیزم آوردند و آتش زدند چون شعله ور گردید و بدند درمیان آن و غلطیدند تا آتش را خاموش کردند و همی می رقصیدند و بعضی آنها سر مار زنده را در دهان خود میگذارد و دندان در آن فرو میبرد تا آنرا قطع کند

مؤلف گوید سید احمد رفاعی متوفی ۵۷۸ از مرشدان سنی شافعی است چنانچه ابن خلکان نوشته و سلسله در اویش رفاعیه سنی مریدان اویند خال باید بدرویشانیکه دم از تشیع میزنند گفت دیگر بکرامتهای خود مبالید زیرا سنیان بیشتر از شما ادعای کرامت کرده‌اند برای مرشدهای صوفی خود و حتی انکه شیخ عبدالقادر تاصبی را بعرش برین برده‌اند و برای بشر حافی سنی دزد عیاش معجزاتی بافته‌اند اگر کسی باور ندارد بکتب سنیان از آن جمله بکتاب تاریخ خطیب بغداد و مرآت الجنان یا فعی سنی و دیگر کتب مراجعه کند تا به بیند بشر از طایفهٔ مجسمهٔ سنیان است که باتفاق علما نجس شد و ای کاش در عوض این همه جعل کرامات از این مرشدان یک مطلب علمی را که حل کرده باشند مینوشتند و نقل میکردند

بدعت نهم

صوفیه آنستکه هرطالب ریاستی بعنوان پیریامرشد و یاقطب خود راواجب‌الاطاعه میداندواوراولی‌الامر میخوانند و با اوبیعت میکنندو کرامات و کشفیات برای‌اوجعل‌وتزویرمیکنندبدون مدرک‌ودلیل ازشرع وحال‌انکه خداوپیغمبر معلوم کرده‌اندچه کس‌واجب‌الاطاعه‌و اولی‌الامر میباشددرسورهٔ‌نساء آیهٔ۵۹میفرمایدو اطیعوالله واطیعوالرسول‌واولی‌الامر

ـمنکم‌یعنی اطاعت کنید خداوپیغمبرواولی‌الامر ازخودرا جابر گفت‌از پیغمبرسئوال کردم اولی‌الامر کیست فرمودای جابراولی‌الامر جانشینان من‌وپیشوایان مسلمین‌میباشند بعدازمن اول ایشان علی‌بن‌ابیطالب پس ازاوحسن‌سپس‌حسین وعلی‌بن‌الحسین‌سپس محمدبن‌علی سپس جعفربن محمد سپس‌موسی‌بن‌جعفر سپس‌علی‌بن موسی سپس محمدبن علی سپس علی‌بن‌محمد سپس‌حسن‌بن‌علی پس‌ازاوهم نام‌و کنیهٔ‌من حجةخدا درزمین وبقیهٔ اومیان بندگان او فرزند حسن‌بن‌علی انکه خدا بازکند بدست اوتمام شرق وغرب زمین‌را وصدها روایت واردشده در تفسیرصافی منهج‌الصادقین‌وطبرسی‌و عیاشی‌و هفتم بحار ص ۵۹و نهم و ۱۳ بحار سایر کتب‌تفسیروحدیث ازحضرت باقر و حضرت صادق که فرموده‌ا ولی‌وواجب‌الاطاعه‌علی است ویازده نفرازاولاداوما برای‌تبرک یک‌روای جابررا ازمناقب ابن‌شهر آشوب نقل‌کردیم وروایات متواتر است با مضمون ودرروایات دیگرواردشده هرکس ادعای مقام ایشان کندظا و کافرو غاصب‌است ودیگرروایات معتبرهٔ متواتره است که ولایت ا

باید بتعیین پیغمبرباشد و اگربناباشد پیغمبر تعیین نکند هرریا کاری ادعای امامت واولی‌الامری میکرد و منحصر بدوازده نفر نمیشد بلکه هزارها میتراشیدند وروایات‌متواتری‌واردشده که‌ولی‌وامام‌دوازده‌نفرند که‌ثانیعشرایشان قائم‌ایشان است باضافه‌انکه خدا فرمود ولاتطع‌منهم آثماًاو کفورا ودر آیهٔدیگر ولاتطع‌الکافرین ودر آیهٔ دیگرولاینال‌عهدی الظالمین که‌اطاعت گناهکارو کافر وظالم جائزنیست وتمام‌این‌مرشدها وخلیفه‌ها وقطب‌هاغیرمعصومند باقرارخودشان مانندمحیی الدین که خوددراخاتم‌الاولیا میداند ومتوکل عباسی‌راکه اذل‌فاسق است اولی‌الامر ظاهری و باطنی میداند .

بلی‌خلفاء بنی‌عباس‌برای‌انکه‌دکان داری کنند مقابل امام‌معصوم اولاکتب یونانر آوردندترجمه کردند وکفریات فلاسفه‌راباکلمات‌زیبا واردحوزه مسلمین‌ساختندوپروبالی هم بصوفیه‌منش هادادند و قطب‌ها وعارفهادرست شدکه‌بعضی‌ازکلمات فلاسفه راازحفظ کرده‌ومنضم باریا کاری عدهٔازجهال‌راگول‌زدند آیاوحدت‌وجود واتحاد پیشمانده فلاسفه نیست البته ازیادکار آنها است اگر کسی میخواهد گفتهٔ ما را درست بداند بردارد گفتار و پندارهای پلوتینوس یونانی را بخواند پس مقابل ائمه معصومین‌بوجود آمدند ائمةیدعون‌الی‌النار نمی‌بینی مثنوی از هر مرشدریا کاری‌تعریف‌کرده ونامی‌ازامام‌صادق‌وائمه‌یازدگانه بعدازعلی نبرده‌حتی فضیل‌رهزن‌راهادی دین خوانده‌درص۱۲۸ گوید

شدفضیل‌ازرهزنی‌ره‌بین‌راه چون‌بلحظهٔ‌لطف‌شدملحوظ‌شاه

ملحوظ کدام‌شاه‌لابدسلاطین‌بنی‌عباس‌والا مدرکی‌ازطرف خدا برای رهنمائی‌اووارد نشده بلکه‌هیچ دستورو حدیثی‌وارد نشده که‌باهر

نادانی بنام پیرومرشدو قطب وفلانعلی‌شاه بیعت کنید پس چنین کاری بدعت‌وحرام است‌وعجب است‌ازصوفیه که از مرشدان گمراه خود طرفداری میکنند چنانچه خداونددرسوره حج آیه۳میفرمایدومن‌الناس من‌یجادل‌فی‌الله‌بغیرعلم‌ویتبع کل‌شیطان‌مرید یعنی‌وبعضی از مردم جدال وعنادمیکنند درراه‌حق بدون‌دانش وپیروی‌میکنند هرشیطان‌متمردیرا وقتی خواهندفهمید که‌چاره نیست و تأسف خورندو گویند مارابرندی افسانه کردند پیران جاهل شیخان گمراه باید بدانند چون بسی ابلیس آدم‌روی هست پس‌بهردستی نبایدداد دست

خوب گفته نراقی

پیر نبود انکه‌بوشد کهنه‌دلق — یابراوجمع آیدانبوهی‌زخلق
پیر نبودانکه‌خلقش‌پیرخواند — یافضولی چند او را برنشاند
گرتواند کس کسیراپیر کرد — جان‌خودرابایدش‌تدبیر کرد
انکه‌اوراپیری‌ازپیش‌تو است — فضلهٔ اولایق ریش تو است
پیر آن‌باشد که‌منصوص‌ازخداست — نورحق اورا بهرجا رهنما است
پیریش از نص یزدانی بود — علم او الهام ربانی بود
پیر گمراهی که‌نبوداین‌چنین — ان عهدی لاینال الظالمین

ناصر خسروعلوی گوید

بسیار گزیدند خران رهبر انجس
لیکن‌همه چون‌جغدو کلابندچو کرکس
هفتادو دوملت همه دارند امامی
هر یك زیکی پیردلیل اکفرو ادنس
پس رهبری و فضل وامامت نه بخلق‌است
فضلی است الهی نبود داده بهر کس

سورهٔ مائده آیهٔ ۸۲ ولاتتبعوا اهواء قوم قدضلوامن قبل واضلوا کثیرا وضلواعن سواء السبیل یعنی پیروی مکنید هواهای جمعیکه تحقیقاً گمراه شدند و بسیاریرا گمراه کردند واز میانه روی منحرف شدند و غلو کردند یاافراط وتفریط وحیف که دین ابزاری شده برای مرشدان بی دین ناصرخسرو گوید .

دنیا طلبان بدکهررا دین نیز بهانهٔ دیگر شد
یك مرشد عامی مزور پیشوای همه الاغ وخر شد

و امام حسن مجتبی فرمود عجبت لمن یتفکرفی مأکوله کیف لایتفکرفی معقوله عجب است ازانکه در خوراکی خود دقت میکند چگونه درغذای عقل و روح خود فکر نمیکند وحضرت باقر در آیهٔ فلینظر الانسان الی طعامه میفرماید انسان باید نظر کند که علم ودین خودرا ازچه کس اخذ میکند از سرچشمهٔ کفروزندقه عقاید خودرا نگرفته باشد عجب است از نادانی صوفیه که پیرومرشد اگرخلاف شرع هم بگویدمی پذیرند بیکی ازایشان گفتند چراسلام راجواب نمیگوئی گفت پیرچنین دستور داده بدیگری گفتند شمااز که تقلیدمیکنی گفت ازمجتهداعلم گفتندپس فروع دین را که ازمجتهدمیگیری واصول دین که عقلی است پس مرشدرابرای چه میخواهی گفت برای چرندبافی یکی ازصوفیه میگفت پس شماچرامجتهدرا واجب الاطاعه میدانید جواب او آنستکه مامجتهد را در هرچیز واجب الاطاعه نمیدانیم نه دراصول دین ونه در ضروریات دین ونه در عرفیات و نه در موضوعات ودرفروع جزئیه اختلافیه اورالازم الاطاعه میدانیم نه مستقلا بلکه بعنوان انکه راوی دستورائمه میباشدونقل قول امام میکند آنهم بدستور خودامام که فرمودفارجعوافیهاالی رواة احادیثنا پس درحقیقت اطاعت املمرا

لازم دانسته‌ایم پس اگر مجتهدی از خود چیزی بگوید بدون مدارك شرعی اورافاسق میدانیم وتقلیداوجائز نیست زیرا بر خلاف حکم خدا خواهد بود ومن‌لم‌یحکم بماانزل‌الله فاولئك هم‌الکافرون اماصوفیه اگر

خلافی‌هم ازمرشدبه‌بینند بایددم‌نزنند ودلیل‌نخواهند و درتمام کارها حتی‌امورعرفی اطاعت‌مرشد لازم‌است

مرشد یعنی چه و چه میگوید

چنانچه منصورعلیشاه دراستوارنامه گفته مرشدمیگویدبایدفکر مرید منحصربمن‌باشد ونظراوبصورت من‌باشدتاطل مریدپراز من‌شود وبآخر مریدخود من‌شود بطورتکراربصورت من‌بایدعادت کنی و باید هرچه میگویم‌بیدلیل بپذیری وبقول من‌تعبدکنی جواب‌مرشد آنستکه مریدبگوید اگرتومالك باطن‌ودل من هستی خودت بیابردلم جای گیر بدون انکه‌من بخواهم یانخواهم زیرامن‌فکرخودرا بهرچه منحصر کنم وعادت دهم‌خومیگیرد واگرچه سگی‌باشدمنحصربتونیست‌تواگرقدرت داری خودراجای گزین‌کن نه‌انکه درانر فعل‌من توسوء استفاده کنی من‌نباید نان‌خودرا سرسفره‌توبخورم وتورانان بده‌بدانم اما چون مرید عوام است بنفع‌قطب تمام‌میشود پس‌تقصیرمتوجه‌مریداست ولذامستحق عذاب و خطاب تعبدون‌ماتنحتون‌میباشد وفهم‌و دانش‌مرید بلائی است برای مرشدوهرمرشد وقطبی خودراخاتم‌الاولیاءنسبت باقطاب گذشته وفاتح الاولیاء نسبت باقطاب آینده میداند ولاف‌وگزاف او انستکه من میتوانم صفات‌مریدرا تغییردهم وتکمیل نمایم وبملکوت رسانم‌پس‌مرید بیچاره که فهم‌ندارد آزمایش کند مانندمریضی است که چان وچشم و

گوش خودرا بدست دکتر مجهول الحالی بدهد که معلوم نیست حاذق است یانه اگراورا کور کند هفتادسال کوراست ولی اگرمرشد اورا گمراه کندالی الابددر شقاوت است افسوس که مرید طماع دنیاپرست بی امتحان تسلیم میشود مانند کسی که بدریارودبامیداینکه شاید کسی اورا بیرون آوردوسط آب که رسید بفهمد اشتباه کرده یاانکه میان کشتی بنشیندبرود وسطدریا وخیال کند این کشتی ناخداادارد وسطموج ها که رسیدمی بیند کشتی تصوف اصلاناخدا ندارد این خطاها است که مدعیان کاذ برابر مسندها نشانیده ودر محکمهٔعقل و وجدان مرید جاهل محکوم است که قطب گوید اگرازمن دلیل میخواستند دست ازادعای خودبرمیداشتم و آنهارا بضلالت نمی انداختم ولی ایشان برایگان تسلیم شدند ورنج دست خودرا بمادادند وبماسرسپردند پس هواوهوس هم برما غالب شدو قبول ظلم که ظالم پروراست دربارهٔ مریدان صوفی وهرتابعی صدق میکند. پس مرید بایددلیل بخواهدواگر مرشد دلیل آورد بنظر دقت و تکرار بسنجد واگرخوداهل استدلال نیست نزدچندنفر متخصص برودوتحقیق کند افسوس که تابود چنین بوده که دنبال عقل نرفته اند بخصوص صوفیان که اشتهارداده اند که امتحان قطب ودلیل خواستن از او خطااست خدا میفرماید یاایهاالناس قدجائکم بصائرمن ربکم فمن ابصرفلنفسه و من عمي

فعلیها خداونداز کنجکاوی و دیرباوری شما خوشنود است ولذا فرمود

لیهلك من هلك عن بینة ویحیی من حی عن بینة یعنی هر کس هلاك میشود

بایداز دلیل باشد وهر کس هدایت یابدباید از روی دلیل باشد خدا در چند جای قرآن امربنظرو فکر نموده و هر کس کورکورانه رود وبچاه افتدبرضرر خود اقدام کرده بایدبقطب بگوئی تو که ادعای تصرف داری.

دردلها حب دنیاوخیال معصیت راازدل من بیرون کن

قطب میگوید من دارای باطن ولایت کلیه الهیه ومقام امامت میباشم ومهدی صاحب الزمان وقتم وازقیود نفس آزادم ودیگران مملوك من وهرچه دارند ازمن است وهمهٔ اذکار ومعاملات و عبادات مریدان بدون اذن من باطل است و پیغمبر وقتم وهر اسمی ازاسماء خدارا که من تلقین کنم اسم خدا بالاتر میشود والافلاوعقائد قلبیه حقه بدون امضاء من خلاف واقع وباطل است واگرچه اصول دین وبرهانی باشد ومن لازم الاطاعه وواجب الخدمه و لام الحفظ میباشم تمام افرادبشر باید فدای من شوند ومن در عقائد و اعمال خود آزادم زیرا قانون برای اشخاص محدود است ومن بالاتر از حدم زیرا ازخودخالی وپرازحقم وحق متعالم ومسئولیت ندارم وهمواره دردل مرید حاضر وناظرم ومن قاسم الجنه والنارم چیزیکه هست قطب اول تمام ادعای خودرا نمیگوید تامبادامریدان فرار کنند مگرانکه مرید کودن باشدودلیل کذب مرشد آنستکه اگرتصدیق قابلیت مریدیرا نمود و بعد مریداز اوبر گشت نمیتواند بگویدلایق نبود زیرا قبلا تصدیق قابلیت او راکرده وفضای تصوف پرازلاف و گزاف است وهمه بدون مدرك ودلیل است وجهل مریدان باعث استفادهٔ کامل آنها میشودلولاالحمقاء لهلك السفهاء وازعلامت کذب قطب آنستکه مریدان دروغ پردازحقه بازمفتخور دارد که وجود آنهادلیل بربطلان اوست و خصوصاً اگر امیری یاوزیری صوفی باشدجمعی برای چرچروتوصیه وسوء استفاده دور مرشد جمع میشوندمانندصوفیان امیرعلیشیری وسراج الملکی ومستوفی الممالکی ونحو آن واین مرشدان باآن لاف وگزافی که ذکرشد مسائل شرعیه خود رانمیدانند چنانچه در احوال معصوم علیشاه دکنی نوشته اند که مریدهااو

راملقب بمعبود کرده بودند واوهم خوشش میآمدبالاخره اورادرمدرسهٔ آوردند حضورجمع کثیری ازعلما وعوام وازاصول وفروع از اوسئوالاتی کردندمعلوم شدچیزی نمیداند از آنجمله ازاوسئوال کردند رکن نماز چنداست جواب گفت هفده باشد پرسیدند غسل جنابت چگونه است گفت سررا میشوئیم تاناف وبعداز آن ازناف تا پائین بااینحال درهرشهری مریدان اومردم رابضلالت افکنندنددرنجف وکربلارفت علمااز کفریات او مطلع شدند فتوای کفروضلالت اورا صادر کردند از آنجمله مرحوم علامه بحرالعلوم ومیرسیدعلی صاحب ریاض و آقاحسین نهاوندی بود که همه نوشتند وچون معصومعلیشاه بکرمانشاه آمدمرحوم آقامحمدعلی مجتهد امر کرد اورادر آب خفه کردند صوفیه نوشته اند که علما از درحسداورا تکفیر کردندوخطا کردند جواب ایشان این است حسدبمال او بردندیا بعلم اواز کجامعلوم شماشد که مانند بحرالعلوم و آقامحمدعلی مجتهد خطا کرده اند ونقل کرده اند که معصومعلیشاه چون کرمانشاه بالای جبل است وقتی وارد کرمانشاه میشد بمرحوم آقامحمدعلی نوشت

ماابر کهربار یم هی جبلی قم قم مامشرق انواریم هی هی جبلی قم قم
باجنت بادوزخ مارانبود کاری
ماطالب دیداریم هی هی جبلی قم قم
در اول ودر آخردرباطن ودر ظاهر
ما پرتو دلداریم هی هی جبلی قم قم
ماباقی بالله ایم فانی زخودی خود منصور سرداریم هی هی جبلی قم قم

مرحوم آقامحمدعلی درجواب اوبهمان قافیه نوشت توخرسك دم داری هی هی جبلی قم قم وازلاف کزاف این مرشداست که میگوید

باز آمدم عیسی صفت گردن‌زنم‌دجالرا
در امر مهدی‌عالمی‌در یکنفس احیا کنم
من مظهرحق آمدم لاقید مطلق آمدم
هرلحظه‌در دیوان دل‌دیباجه‌ای انشا کنم

ونورعلیشاه اصفهانی شاگرداوبوده که پانصدنفر مرید داشت و قبهٔ‌خیمهٔ‌خودراازطلادرست کرده‌بودومی‌نشست‌اززیر بساط‌خودنان گرم وکباب بیرون میآورد بعنوان معجزه‌درحالیکه درزیر بساط خود نقبی زده بودبخارج کباب‌درست میکردندو میآوردند بدست او میدادند و مردم شکم‌پرست هم‌دوزاورا گرفته‌بودند تاآنکه اهل‌اصفهان ریختند وگوشهای‌ایشانرابریدندوازاصفهان بیرون‌کردند ایشان‌متنبه نشدند از آنجا بکرمان رفتندوفسادبسیارکردند تاانکه مشتاق‌علیشاه کشته شد وبقیه متفرق شدند ونورعلیشاه‌دیوان اشعاری‌دارد که از معصوم علیشاه بسیار تعریف‌کرده گوید

بحربی انتها است سیدما — گوهر پربها است سیدما

و در وحدت وجودبسیاربافته از آنجمله گوید

گاه‌ذاکر گاه‌مذکورنمیدانم‌کیم — گاه‌ناظر گاه منظورم‌نمیدانم‌کیم
گه‌مرکب که بسیطم گه‌محاط و گه محیط
گـه‌حصار و گاه محصورم‌نمیدانـم کیم

وگوید

موج بحرکشتی طوفان منم — گوهر دریای بی‌پایان منم
صاحب الامردیارجان و دل — فاش گویم‌اندرین‌دوران منم

وکفریات اوز یاداست‌و بایددانست که‌این‌مرشدملحد که‌ادعای معجزه

میکند و یا کرامت مقصودش انستکه معجزات انبیارا مکر وحیله نشان دهد و عقیدهٔ مسلمین را خراب نماید چنانچه مثنوی اقرار کرده در ص ۸ گوید

همسری باانبیاء برداشتند — اولیارا همچو خود پنداشتند
سحر را با معجزه کرده قیاس — هر دو را بر مکر بنهاده اساس
چون بسی ابلیس آدم روی هست — پس بهر دستی نشاید داد دست
زانکه صیاد آورد بانك صفیر — تا فریبد مرغرا آن مرغ گیر
صد هزاران دام و دانه است ایخدا — ما چه مرغان حریص بی نوا

نراقی راجع باین مرشدان که چگونه مردم را خر کرده اند گوید

هر یك از ایشان جوالی پرزبار — باخود آورده است بهرت ای حمار
تا بنـاید از سلامی هوش تـو — پس گذارد بار خود بر دوش تو
گر بکاوی حرف مرشد را درست — معنیش خر کردن و تسخیر تو است
مینماید جو که گردی رام او — رم نیاری افتی اندر دام او
روزگاری گر تورا آید شکست — از قضا برنایدت کاری زدست
می نه بینی بر در خود دیگرش — گوئیا هرگز نبودی تو خرش
ترك خر گیران کن اکنون ای پسر — تانکرده مرشد تو ترك خر
ای پسر آسان خرانرا خرمشو — رخش سلطانی خرابترمشو
داری اندر پیش راهی پرخطر — بار رندان رامکش ای بی خبر
چونکه راه آخرت در پیش ماست — بار سنگین در چنین راهی خطاست
هر که پیش آید که من هستم دلیل — گمرهانرا مینمایم من سبیل
عاقبت بینی که غول ره زن است — دیو آدم کش و یا اهریمن است

بدعت دهم

صوفیه انکه ازعلم ودین وزهدو تقوی تکذیب میکنندو بمریدان سفارش میکنند باعالم صحبت نکنند مثلاشیخ عطار دربی سر نامه گوید

جمله مردان در فنای ره شدند — در بقای حق بحق آگه شدند
زهدرا و علم را درقال و قیل — جمله‌را انداختند در آب نیل
بگذراز کیش ونفاق و کبرودین — تارسی در قرب رب العالمین

شاه نعمت‌الله زندیق درکتاب ارواح گوید

تورا این کاغذ وعلم عزیز است — تورااین طاعت وعقل تمیز است
تو کاغذ را گزیدی و کتب‌ها — گریزی تو زحق ای دیواعمی

وعلم راحجاب میدانند از خداومریدانرا جاهل نگه میدارند تابتوانند کفروزندقهٔ خودرابنام اسرار تذریق کنندو میگویند علماء ظاهری از این اسرارخبرندارند چنانچه شاه نعمت‌الله در کتاب ارواح اقرار کرده گوید

دریغااین سخن کفراست گفتن — ولیکن سرنشاید هم نهفتن
بیاید این حقیقت کرد اظهار — زبهر یارنه از بهر اغیار

وپس ازچند شعر آن سرراکه کفروزندقه وعبارت ازتناسخ است اظهار کرده کسی نیست باین قلندران بگوید اگر اسرار است پس چرا چاپ کرده‌اید وبدست هرسفیهی داده‌اید، وچطور است که این اسرار را هرفاسق ابلهی که‌مرید شمااست می‌فهمد ولی‌علمای ربانی نمی‌فهمند در حالیکه خدادر قرآن علمارا شاهدقرارداده برتوحید خود درسوره آل عمران آیهٔ ۱۷ شهدالله انه‌لااله‌الاهووالملائکةواولوالعلم قائماً بالقسط در

سوره مجادله بلندی در جاترا موقوف بعلم وایمان نموده یرفع الله الذی
امنوا والذین اوتوا العلم درجات ومنافقین را درسوره منافقین بی علم خواند
ولکن المنافقین لایعلمون وعجب آنستکه یکی ازمرشدان میگفت ایما
غیر ازعلم است گفتم ای بیچاره خدادر قرآن در سوره محمد فرموده
اعلم انه لااله الاالله آیا حساب ٤ در ٤ علم است وبیطاری علم است ولی خ
شناسی علم نیست پس لابدجهل است بنابر قول این عارف عاشق با
بمؤمن بخداجاهل خطاب کرد

ابراهیم رقي صوفی چنانچه درتبصره ص٨٧ نقل کرده گوید
زیارت مرشدم ابوالخیر تیبانی کردم چون بوی رسیدم نماز شام میگ
وفاتحه را غلط خواند من نزدخود گفتم رنج خودرا ضایع کردم در
سفر زیرا کسیکه جاهل بنماز است چگونه مرشدی باشد چون از
فارغ شد بیرون آمدم از بهر وضو شیری قصد من کرد بر کشتم و گفتم شیرا
من کرده وضوء نمیتوانم گرفت ابوالخیر بیرون آمد و بانك بر شیر ز
گفت تورا نگفتم مهمان مرا رنجه مدار شیر بر گشت ومن وضو گرفتم و آ
ابوالخیر گفت شما براست کردن ظاهر مشغول بودید از شیر ترسید
من براست کردن دل بودم شیر ازما میترسد

مؤلف گوید ملاحظه نما چگونه جهل بنماز را ترویج میک
برای کسیکه نماز را نمیداند معجزه قائل میشوند الالعنة الله علی
الکاذبین محدث جزائری درانوار وعلامه خوئی در شرح نهج ص ٩
صاحب روضات نقل کرده اند که شیخ عطار که از بزرگان صوفیه و
ایشان بود مردمرا بکفر وزندقه دعوت میکرد اورا گرفتند یکی از
مغول آمد اورا گردن زند بقاتل میگفت توخدای منی بهر صورت

اگر میخواهی یکشی من حاضر؟

مؤلف گوید نتیجه وحدت وجود همین است و نیز محدث جزائری نقل کرده که زمان ما مردی از صوفیه خود را از علما میدانست روزی در منبر باصحاب خود میگفت من کتب اصول اربعهٔ معتبرهٔ حدیث یعنی کافی وفقیه واستبصار وتهذیب را نوشتم وقرائت کردم چون دیدم فائده ندارد همه را یك درهم فروختم و آنرا بآب انداختم و گوید همان صوفی روزی بالصحاب خود مشغول ذکر جلی بود در خراسان بآواز ورقص وزمزمه و وجد اتفاقاً درحال وجد سر یکی ازایشان بگوشهٔ سنگی از سنگهای صحن گرفت وشکافت وخون جاری شد خدام خواستند آن خون را تطهیر کنند مرشد گفت این خون عشاق وپاك است نمیخواهد تطهیر کنید چون مردم باین سخن گوش ندادند حیله کرد و گفت خورشید یکی ازمطهرات است پس چگونه شمس وجود حضرت رضا مطهر نباشد پس بعضی ازسفیهان اتباع او این سخن را قبول کردند

مؤلف گوید این مختصر نمی گنجد که حقه بازیهای ایشان را درانکار احکام خدا بیان کنم

بدعت یازدهم

صوفیان ودرویشان غناورقص و آوازه خوانی ودف و طربرا حلال میدانند بااینکه ازمحرمات اسلام واجماع علما فتوی بحرمت آن داده‌اند بلکه ضروری است ومنکر این حرام را مرتد میدانند ولی صوفیه از آداب وطریقهٔ خود میدانند وحال آنکه خداوند درسوره لقمان میفرماید ومن الناس من یشتری لهو الحدیث لیضل عن سبیل الله بغیر علم یعنی بعضی ازمردم

طالب لهو ندبرای آنکه گمراه کنند مردمرا درراه خدا بنادانی درتفسیر صافی ومنهج الصادقین ومجمع وابوالفتوح رازی وبحار وسایر کتب تفسیر وحدیث درذیل این آیه چندروایت از معصوم نقل کرده اند که مقصود ازلهو دراین آیه غناو آوازه خوانی است وحضرت باقروحضرت صادق وحضرت رضا فرموده اند که این آیه درشان کسانی نازل شد که کنیزان آوازه خوان میخریدند تابصدای ایشان ازخداغافل شوند ودرصدر اسلام هر کس میخواست مسلمان شود کفاراورا میبردند درمجلس آوازه خوانی وغنا ومیگفتند این بهتر است از آنچه محمدشمارادعوت میکند ازنماز و روزه وجهادوابوامامه روایت کرده ازپیغمبر که فرمودحلال نیست خرید و فروش کنیزان آوازه خوان وپول آن حرام است وتصدیق آن در کتاب خدا است در آیه ومن الناس من یشتری

ونیزدر همان کتب روایت کرده اند از حضرت رسول که فرمود بخدائیکه جانم بدست اوست هر کس صدای خودرا بلند کند و غنا بخواند دوشیطان برشانه راست وچپ اوسوارشوند وقدمهای خودرا ازروجد تکان تکان وحرکت دهند وبرسینه وپشت اوبزنند وحضرت رسول فرمود کسیکه گوش خودرا پر کند از آوازه غنا اجازه ندهند باو که وارد بهشت شود و ضدای روحانین را بشنود عرض کردند یارسول الله روحانین بهشت کیانند فرمودقاریان قرآن و نیزحضرت رسول فرمود خدامرا فرستاده تا هدایت ورحمت برای عالمیان باشم ومرا امر کرد تا سازوتاروآلات آوازرا محو کنم ودرحدیث دیگروارد شده که روز قیامت نداشود کجایند آنانکه گوش های خودرا ازلهووسازو آوازپاك داشتندتاایشانرا درباغهای مشك جای دهم وحمدوثنای خودرابایشان بشنوانم و بایشان بگویم لاخوف علیکم

الیوم ولاانتم تحزنون ودر کتب معتبره روایت کرده‌اند ازحضرت صادق که فرمود لهو طعن دردین واستهزاء بدین است و ازلهواست آوازه وغناو از حضرت رسول روایت کرده‌اند که نهی فرمودازدائره زدن وصنج کوبیدن وصرناونی نواختن وزدن مزمار که اینها باطل است و باطل ازمن نیست ودر کتاب ابواب الجنان ازحضرت صادق روایت کرده که فرمود هر کس درخانه اوچهل روز طنبور بماند بتحقیق بغضب خدا گرفتارشده وحضرت رضافرمودشنیدن کمانچه از گناهان بزرك است ورسول خدافرمودروزقیامت صاحب طنبور باصورت سیاه محشورخواهد شدو بدست او طنبوری از آتش است وملائکه عمودهای آتش برسروصورت اومیرنندوصاحب دف کور ولال محشور می‌شود

وامیرالمومنین فرمرد برشش طائفه سلام نکنید یهود ونصاری و صاحبان نردوشطرنج وشراب‌خوار و آنانکه بزدن تاروطنبورو بربطو سائر آلات نوازنده گی اشتغال نمایند

مؤلف گوید سازو آواز تقویرادردل میمیراندو بقول علمای جدید تخمیر اعصاب میکندو این مسلم استکه بی‌دردی و بی‌غیرتی ومرض خوش باش راتولیدمیکند وبهمین جهت دولتهای اجنبی سازو آوازرا درممالك اسلامی رواج داده‌اند وبتوسط رادیوتذریق میکنند وبهمین واسطه رگی برای دفاع نمانده‌وم سلمین را خواروزبون کرده‌اند در جلد۲۳ بحار ص ۱۸و سفینه‌ص ۳۲۸ و سایر کتب معتبره از حضرت باقر و حضرت صادق روایت کرده‌اند که‌فرمودمنجم و کاهن و ساحروزن آوازه‌خوان وآنکه پول در آوازه‌خوانی صرف میکندو آنکه بآن کسب میکندملعون میباشند ونیز روایت کرده‌اند که‌مردی آمدخدمت حضرت رسول وعرض کرد یا

رسول‌الله خداوند شقاوترا برای من مقدر کرده که‌من روزی خود را منحصرمی‌بینم بسئوال و گدائی‌از مردم پست پس شما مرا اجازه دهید بغنا مشغول شوم بدون آنکه کارزشتی بآن‌ضمیمه کنم حضرت فرمود من اذن نمیدهم تو راایدشمن خدا خداوند روزی پاکیزه‌داده تو آنرا گذاشته‌ای وروزی حرامرا انتخاب کردهٔ آگاه باش اگر دیگر چنین سخنی بگوئی‌تورا بسختی خواهم زدودر کتب‌معتبره روایت کرده‌اند ازحضرت‌باقر که‌فرمود مردی آمدنزد پدرم وعرض کرد فدایت شوم من داخل مستراح میشوم‌وهمسایگانی‌دارم‌دف‌میزنند و آوازه میخوانندمن گوش میدهم‌وطول میدهم‌نشستن‌خودراحضرت فرمودواین کارمکن گفت من‌بپای خود کاری نمیکنم فقط گوش‌میدهم حضرت فرمود آیانشنیده‌ای که‌خدا میفرماید ان‌السمع‌والبصروالفؤاد کل‌اولئك کان‌عنه‌مسئولا عرض کرد گویا من‌این آیه‌را نشنیده‌بودم دیگرچنین کار نخواهم کرد و از خداوند آمرزش‌میطلبم حضرت‌فرمود برخیزو غسل کن‌وهرچه میتوانی بجبران آن نمازبخوان زیرا تو کار بزرگی را اقدم مینمودی چه‌قدر بدحال‌بودی‌اگربر آن‌حال‌میمردی‌حمدخدا کن‌وازاوبخواه‌توبه‌توراپذیرد

مؤلف گوید بعضی ازمردم‌چون از آوازه‌وساز خوششان میآید خیال‌میکنند لذتی است معنوی دیگر نمیدانند لذت معنوی در اطاعت خداست ولی‌عارف‌عاشق صاحب مثنوی برضدخداورسول‌نواهای‌شهوت انگیزرا حلال‌دانسته گویددرص۳۴۲

پس غذای عاشقان باشد سماع — که در او باشد خیال آن‌جماع
قوتی گیرد خیالات ضمیر — بلکه صورت گیردازبانك صفیر
آتش عشق‌ازنواها گشت تیز — آنچنانکه آتش آن جوزریز

همچو اسرافیل کاوازش بفن مرد گانراجان در آرددر بدن

و حال آنکه پیغمبر فرموده ما آمن بالقرآن من استحل حرامه

یعنی ایمان بقرآن نیاورده کسیکه حرام آنرا حلال بداند و صوفیان هم بتقلید صاحب مثنوی آنرا حلال و از آداب دینی خود دانسته‌اند حتی آنکه‌جنید که سرسلسله مرشدانست گفته درحال رقص و آواز رحمت نازل‌میشود ومن‌اظلم ممن افتری علی‌الله کذباً البته آن عشقیکه

این صوفیان ادعا میکنند آوازه ورقاصی‌هم لازم دارد .

و اما رقص ووجد وسازو آواز ازکارهای مردم بیدین بوده و از اعمال‌دینی یهود ونصاری است چنانچه در کتاب توریة در مزامیر داود مزمار ۱٤۹ گوید وجد نمایند نام خدا را با رقص وتسبیح بخوانند با بربط وعود اورا بسرایند وبربسترهای خود ترنم کنند .

ودر سفرخروج باب ۳۲ گوید چون موسی نزدیك بار دررسید گوساله ورقص کنند گانرادید ودرکتاب دوم سموئیل باب ششم گوید داود وتمامی‌خاندان اسرائیل باانواع بربط ورباب ودف ودهل و سنج بحضورخدا بازی میگرد ودختری دیدکه داود بحضورخداوند جست‌و وخیز ورقص میکند پس اورا دردل حقیر شمرد و در مزامیر ۳٤ گوید خدا را بابربط حمد گوئید باعودوتار اورا سرود بخوانید سرودی تازه نیکو بنوازید باآهنك بلند و در مزمار ۱٤۹ گوید خداوند را سرود تازه بخوانید .

مؤلف گوید معلوم میشود وزارت فرهنك که سرود تعلیم اطفال مینماید درعوض نمازبدستور یهود ونصاری این کار میکند و مسلمین غافلند وهمانا اسلام معرفت است وعبادت وعمل‌وغیرت نه رقص و آواز

و سرود و این هم قرینه‌ای میباشد که صوفیگری بدست نصاری بوجود آمده . درکتب معتبره روایت کرده‌اند کـه عاصم بن حمید بحضرت صادق ع عرض کرد فدایت شوم میخواهم سئوالی کنم شرم دارم آیا در بهشت غنا هم میباشد فرمود در بهشت درختی استکه خدا امرمیفرماید بادها بر آن بوزد پس از آندرخت صداهای نیکی‌خارج شود که‌خلائق مانند آنرا نشنیده‌اند سپس فرمود این برای کسی استکه ترك کـرده باشد شنیدن آواز را ازترس خدایتعالی و اخبار درمذمت غنا و رقص زیادتر از آنستکه دراین مختصربگنجد .

نراقی درطاقدیس گوید

صوفیانـرا حلقهٔ در ذکر بود — کارشان درحلقه ذکروفکربود
ذکر میکردند بارقص و نشاط — پای‌کوبان کف‌زناق با انبساط
از سماع ووجد رفتندی زهوش — مست لایعقل چو رند باده‌نوش
گه فتادندی بروی یکدگـر — این شدی درزیرو آن یك‌درزبر
در میانشان بود زیبا سـادهٔ — عقل ازعشقش دل از کف دادهٔ
مرغ دلها جمله اندر دام او — مـادرش بنهاده فرخ نام او
شیخ را چون گاه غشیان آمدی — بیهشی او بطغیـان آمـدی
میشدی بیخود زجای خودبلند — خویشرا برروی فرخ میفکند
میگرفتی دربغل اورا چه گو — سینه بر سینه نهادی رو بـرو
آن‌یکی کردش‌ملامت‌زین‌عمل — کاین‌چه رسوائیست ای‌شیخ‌دغل
شیخ‌وشاهدبازی‌این نبودپسند — خرقهٔ شیخی بیفکن ای لـوند
گفت او را شیخ شیدایعمو — اختیار از فوج بیهوشان مجو
گفت رو روای سرابیلی شوم — ای تو رونق بخش فتوای سدوم

گرنداری صدمرض دراندرون از چه برفرخ همی افتی نگون

بدعت دوازدهم

صوفی ودرویش خانقاه رفتن وحاضر نشدن درمساجد ونماز جماعت است واین تفرقه بین مسلمین واز گناهان بزرك است وحال آنکه زمان حضرت رسول وائمه خانقاه نبوده منافقین خواستند برای تفرقه مسجد ضرار بنا کنند آیهٔ برمذمت وکفرایشان نازل شد که درسوره توبه است مسجداً ضراراً وکفراً وتفریقاً بین المؤمنین وارصاداً لمن حارب الله جائیکه مسجد

سنگرجنك با خدا باشد خانقاه بطریق اولی جامی در نفحات ص ۳۱ گوید .اول خانقاهیکه بنا شد یکنفر نصرانی برای ابوهاشم کوفی صوفی بنا نهاد ما میپرسیم این نصرانی که دشمن اسلام است چه نظری داشت در این کار صاحب مثنوی که خود اهل خانقاه است اقرار کرده که خانقاه عزبخانه است درص ٦٢٤ درحکایت امردوکوسه درخانقاه باصوفی لوطی گوید

امردی و کوسهٔ در انجمن آمدند و مجمعی بد دروطن
مشتغل ماندند قوم منتخب روز رفت وشد زمان ثلث شب
زان عزبخانه نرفتند آندو کس هم بخفتند آنسو از ترس عسس
دست بر کودك زد او از جای جست گفت هی تو کیستی ای سك پرست
خانقاهی کو بود بهتر مکان من ندیدم یکزمان در وی امان
رو بمن آرند مشتی خمرخوار چشمها پر نطفه کف خایه شمار
یار بانا موسرا غیر نظر نیست لیکن زین نظر دین پرخطر
خانقه چون این بود بازار عام چون بود خرکلهٔ دیوان خام

ولی خدا امر بنمازجماعت کرده میفرماید وارکعوا مع الراکعین باهم رکوع کنید وپیغمبر فرموده لاصلوة لمن لم یصل فی المسجد مع المسلمین نماز نیست برای آنکه درمسجد با سایر مسلمین نماز نخواند و حضرت صادق (ع) میفرماید غیبت ندارد آنکه درخانهٔ خود نماز بخواند و از جماعت ما اعراض کند و آنکه ازجماعت ما اعراض کند عدالت اوساقط ودوری از اولازم است ونیز حضرت صادق فرمود قومی از حضور نماز جماعت با رسول (ص) خود داری کردند حضرت قصد کرد که خانهای ایشانرا آتش افکندوقال النبی ثلث موبقات یعنی پیغمبر فرمود سه چیز موجب هلاکت است پیمان شکنی وترك سنة وجدائی ازجماعت

بدعت سیزدهم

صوفیه جمع بین ضدین نموده دوستان ودشمنان خدا را دوست دارند ازعلی (ع) ومعویه واز موسی وفرعون وابراهیم ونمرود تعریف میکنند ونقیضین را دوست دارند وحق وباطل را فرق نمیگذارند و ما دراحوال مثنوی وسایرمرشدان مدارك جمع بین ضدین را ذکر کردیم در سیفنه ص ٦٧ وهم در ٤ بحارص ١٧٤ وسایر کتب معتبره روایت کرده‌اند که حضرت رضا (ع) نوشت بمأمون که یکی ازشرائط اسلام و شریعت قرآن بیزاری جستن است ازکسانیکه بآل محمد ستم کردند و ایشانرا ازمقام خود دور نمودند وظلم بر ایشان را سنت قراردارندوتغییردادند سنت پیغمبر را ودرخانهٔ اورا شکستند وبا امیرالمؤمنین محاربه کردند تبری ازایشان واجب است وخدافرمودلاتتخذواعدوی وعدوکم اولیاء یعنی دشمن من وخود را دوست قرار ندهید ورسول خدا درغدیر خم فرمود

خدایا دوست بدار آنکه علی را دوست بدارد ودشمن بدار آنکه اورا دشمن بدارد ودر زیارت عاشورا ازحضرت صادق است که اللهم العن اول ظالم ظلم حق محمد واله واخر تابع له علی ذلك وچون این مطلب

واضح است بهمین اندازه قناعت میشود زیرا غیرمعقول است جمع بین ضدین .ودیگر در کافی وهفتم بحار ازحضرت صادق روایت کرده‌اند که فرمود در آیهٔ الذین آمنوا ولم یلبسوا ایمانهم بظلم مقصود آنستکه ایمان بیاورند بآنچه پیغمبر آورده ومخلوط نکنند بولایت ابوبکر وعمر و آلوده نکنند ایمان خود را باین ستم .

ودیگر کافی وهفتم بحار روایت کرده‌اند که حضرت صادق (ع) فرمود ان الذین امنوا ثم کفروا ثم ازدادوا کفراً نازل شده درحق ابوبکر وعمر که کافرشدند و کفرخود را زیاد کردند ودیگر در تفسیر عیاشی و هشتم بحار وسایر کتب است که حضرت باقر (ع) فرمود در آیه ومن لم یحکم بما انزل الله فاولئك هم الکافرون آنکه حکم کرد بغیر ما انزل الله

و کافرشد ابوبکر بود که خمس رااز آل محمد ص گرفت واول کسی استکه ستم نمود بآل محمد (ص) وحق ایشانرا ضایع کرد و مردمرا بر گردن ایشان سوار کرد و کافر گردید

دیگر درکتب معتبره از حضرت صادق روایت کرده‌اند که فرمود حقیق علی الله ان لایدخل الجنة من کان فی قلبه مثقال حبة من خردل

من حب الشیخین یعنی برخدا لازم است که داخل بهشت نکند آنرا که در قلب اوذرهٔ ازمحبت ابوبکر وعمر باشد

وروایات بسیاروارد شده که اهل تابوت دردوزخ شش نفرند از این امت که ابوبکر وعمر وعثمان ومعویه وابن ملجم وصاحب خوارج

باشند که تمام دوزخ ازعذاب ایشان درشکنجه میباشند چنانچه درتفسیر سوره فلق علی بن ابراهیم وسایرمفسرین ذکر کرده اندوشیخ بهائی تعجب کرده از کسیکه ادعا کند محبت امیرالمؤمنین رابا محبت امیرالمنافقین چنانچه درشرح نهج علامه خوئی ص ۱۱۳ نقل کرده ازاواشعاریرامنها .

یا ایهاالمدعی حب الوصی ولم تسمح بسب ابی بکر ولاعمرا

ودیگر آیهٔ والشجرة الملعونة فی القرآن وهم آیهٔ کلمة خبیثة وهم آیه الم تر الی الذین بدلوانعمت الله کفراً وبسیاری از آیات دیگر را حضرت صادق (ع) وحضرت باقر(ع) تفسیر کرده اندد رمذمت ابوبکر وعمر رجوع شود بهشتم بحار وتفسیرصافی وغیرهما

ودیگر کافی روایت کرده ازحضرت باقر(ع) که بکمیت فرمود بخدا قسم تا قیامت هرخونی ریخته شود وهرمالی بنا حق گرفته شود و هر سنکی بدون امرخدا ازسنگی جدا شود تمام در گردن شیخین است و دیگر درتفسیر عیاشی وبحار وسایر کتب معتبره از حضرت صادق (ع) روایت کرده اند که در آیهٔ سورهٔ والمرسلات کذلك نفعل بالمجرمین ویل یومئذ للمکذبین در حق ابوبکر و عمر و عذاب ایشان است در قیامت.ودیگردرتفاسیرشیعه در آیه ومن الناس من یتخذ من دون الله انداداً ازحضرت صادق (ع) روایت کرده اند که مقصود کسانی است که برای خدا عدی تراشیدند مانند ابوبکر وعمر و آنرا دوست داشتندومختاربن ابی عبیده را با آنکه قتله امام حسین راکشته بدوزخ می برند زیرا حب خلفاء غاصبین را اندازه کمی داشته پس دردوزخ میماند تا امام حسین اورا شفاعت میکند .

ودیگر آنکه بسند معتبراز حضرت صادق (ع) روایت کرده اند

که فرمود سه طائفه را خداوند درقیامت نظر نکند وپاك بگرداند و برای‌ایشان عذاب دردناك است .

اول آنکه ادعای پیشوائی ورهبری کند بدون اذن خدا

دوم کسیکه انکار کند امام منصوب ازطرف خدا را

سیم آنکه بگوید عمروابوبکر نصیبی‌ازاسلام داشته‌اند

مؤلف گوید هزاران حدیث درکتب حدیث وتفاسیر شیعه بهمان مضامین مزبورورارد شده ولی‌تأسف آنستکه درویشان‌وصوفیان‌اطلاعات دینی ندارند ودانشگدهای‌ما هم محصل روحانی مطلع‌تربیت نمی‌کند که جلوگیری‌کنند ازعقاید فاسده آیا نشنیده‌اند اخبار بسیاریکه‌وارد شده مردم مرتد شدند بعد ازپیغمبر اسلام مگرسه‌نفریاچهار نفرسلمان وابوذر ومقداد وعمار لابد عمروابوبکر را ازمردم نمیدانند که‌این‌همه درکتب صوفیان تعریف کرده‌اند

مخفی نماندباهمهٔ این‌اخباروظیفه شیعه آنستکه اتحاد وتعاونرا از دست ندهد وبااهل‌سنت متحد باشند درمقابل کفارودشمنان‌اسلام

بدعت چهاردهم

جعل حدیث است که احادیث دروغ‌وضع کنندبرای پیشرفت‌مرام خود مانند معویه ویزید که هزاران حدیث درفضیلت خلفا وضع کردند واین دامی است برای صوفیه چنانچه درکلام‌شهید ثانی گذشت ازجمله احادیث‌مجعولهٔ که بعنوان‌حدیث‌قدسی‌وضع کرده‌اندخبرعندی‌شراب‌لاولیائی اذا شربوا سکروا الخ

ودیگرحدیث من احبنی عرفنی ومن‌عرفنی عشقنی دیگرحدیث

من عشن وکتم مات شهیداً ودیگر حدیث الشریعةاقوالی وغیراینها که تمام دروغ است ودر کتب معتبره شیعه خصوصاً کتب اربعه‌چنین‌احادیثی نیست وکتاب طرائق معصوم علیشاه ونفحات جامی وتذکرة الاولیاء و سایر کتب صوفیه مملو است ازلاف وگزاف ودروغ پردازی‌وکرامات شیطانی وحماقت هرکه باورندارد مراجعه کند

بدعت پانزدهم

آداب ورسوم واسباب صوفیگری است وچون صوفیه بالفاظ و اصطلاحات خود میبالند واز اسرار میشمرند وگویند چون دیگران نمیدانند مارا تکفیر میکنند ما فعلامقداری از آداب و رسوم و الفاظ ایشانراذکر کرده‌وسرایشانرا فاش‌میکنیم گویندمرید آنستکه‌زبان‌حالش چنین باشدکه وجود خود را ببازار ارادت مرشد آورده ومرشدوقطب در اول امر کرشمه ونازمیکند تا اگرمرید رفتنی است‌برود وسرتصوف فاش نشود وچون مشرف شود پیوند وتلقیح وازدواج لاهوتی کندتشرف در خلوت اول است‌که قطب اسرار را باومیرساند وتخم گذاری میکند وباید پیر دلیلی هم واسطه بین مرید و مرشد باشد پس مرید قبلا باید ٥ غسل کند وپنج‌چیزحاضر کند۱ پارچه سفید ۲قدری نبات ۳ یکجوز ٤ یك‌انگشتر ٥یك سکه

پس چون بخلوت رسند برهنه شود وهربندو گرهی باشدباز کند وآرام بطرف قطب رود وقطب را سجده کند وچون بیعت کرد ٥ چیز را باید عهده دارشوداول بزرك شمردن آن‌بیعت‌دویم خیرخواهی بکافر ومسلمان‌سوم‌پنهان‌داشتن‌وتامدتی‌سکوت که‌مبادا کسی‌بفهمدواورانجات

دهد ازدام مرشدچهارم بعد از آنکه کمند وحدت بکردن اوانداخت۱۳ سال خادم مجانی قطب شدن پنجم دادن دیك جوش هر وقت قطب بخواهد

واگر کسی وارد صوفیه نشده اورا منافق یا غیر طالب گویند و چون وارد شد بتدریج ۱۶ نام پیدا میکند مشرف تارك معاشر گرم سرد سالك مجذوب سیار طیار پیر صحبت پیر دلیل پیر عشق پیر ارشاد؛ قاضی پیشنماز دلیل مجاز شیخ مطلق شیخ جزء شیخ المشایخ قطب قطب الاقطاب مرید باید اول چیزی بدهد تا اسم اورا دردفتر بنویسند بعداز آن هر سال فطریه خود را بامر قطب بدهد و از هر چیزی که پیدا میکند عشر بدهد .مجلس نیاز که بدعتی است مقابل نماز گاهی صوفیان ازهم میپرسند نمازمیخوانی جواب میدهد نه اما نیاز میدهم که شاعرایشان گفته

اگر نیاز نباشد نماز بی سود است

اگر نیاز دهی پس نماز بیهود است

و آنرا از نماز واجب تردانند و آنرا بیعت الرضوان خوانند و مقدمات ومقارنات وتعقیبات دارد و آداب ومسائلی دارد چون تمام بدعت وعبادت غیرمشروع وحرام است صرف نظرشد واز بدعتهای ایشان صفا کردن مراقبه خلسه مکاشفه وجد وسماع وحلقه که گردودورهم جمع شوند واشعار واذکار بخوانند ونعرها زنند وسماع آنستکه رقص کندوعربده کشند وهمدیگر را ببوسند ودربغل گیرندوفشاردهند واکثر آن استکه غش کنند یا بردوش هم جستن کنند و بادندان گوشت یکدیگر را بگزند وازبلندی پرتاپ کنند ورخت خود ودیگریرا پاره کنندکه آن پاره‌ها را مریدان هشیاربرای تبرك ببرند وبعضی سماعش طول میکشد و گاهی بزنجیر کردن ودیوانه شدن هم میکشد وشولا وخرقه ومن تشاء

وکشکول وتسبیح هزار دانه از بدعت واختراعات صوفیان است ودیك جوش آنستکه هروقت قطب بخواهد امرمیکندحیوانیرا ذبح کنندوبدون آنکه قطعه قطعه کنند دردیك بگذارند وخود قطب باید آتش آنرا روشن کند وسردیك را بردارد تا بخار اول بصورت قطب برسد اگر انسان بخواهد تمام خرافات‌ایشانرا شماره کند اسباب رسوائی است آیا کدام پیغمبر وامام این چیزها را داشته ابن ابی‌جمهور درکتاب مجلی نقل کرده که معروف خرقه گرفت از داود طائی واوازحبیب واوازحسن بصری ونیز گفته شقیق بلخی خرقه گرفت ازابی عمرو موسی‌بن زهد و گاهی میگویند سلسله خرقه صوفیه میرسد بذوالنون مصری وجامی درنفحات ذکرکرده‌درترجمهٔشیخ محی‌الدین بن‌العربی که‌خرقهٔ او متصل‌میشود بشیخ عبدالقادر جیلانی ناصبی ودرکتاب کشف‌الاشتباه ص ٤٨٦ سلسله وخرقه‌ها ذکرشده وهم چنین کتاب نفحات جامی‌وتمام خرقه‌ها میرسد بسنی‌هاوصوفیان‌ناصبی وبعضی بعمربن‌الخطاب‌میرسانند وبعضی ازمرشدان‌ادعامیکنند که‌پیغمبررادرخواب دیده وخرقه خواسته رسول خدا ص اورا حواله کرده بابی‌بکر وتمام‌کسانیکه ذکرکردیم‌از داود طائی به بعد از سنیان ناصبی میباشند و بدعتهای آنها زیادتر از آنستکه در این مختصر بگنجد از آنجمله ادعای آنکه جهنم موقت‌است وبعد تبدیل‌به‌نعمت‌میشود که این‌خود کفر وبرضدقرآن است‌وتمام‌فرق صوفیه دارای بدعتها وضلالتها میباشند وسرسلسلهٔ ایشان همه ازنواصب وکفارند اصلا اسم‌صوفی مورد نهی‌ائمه‌است چنانچه‌درخبر دویم صدر این کتاب گذشت

ویکی ازصفات زشت‌صوفیان آنستکه‌بهر کاربدی‌عنوان نیکی‌میگذارند

مثلا بیکاریرابی اعتنائی بدینا گدائی را ریاضت وتواضع زن نـداشتن را ترك لذت باآنکه دچار کارهـای زشتی میشوند بواسطه تـرك‌زن بچه‌بازی راکه ازبدترین گناهان است‌بنام شاهدبازی وعشق‌خداجلوه میدهند چنانچه مثنوی میگوید

آن‌خیالاتی که‌دام اولیاء است عکس‌مه‌رویان بستان خدا است

درنفحات‌الانس جامی صوفی مرشدیرا بنام شیخ حامد کرمـانی یادکرده مینویسدوی‌درمشاهدهٔ حقیقت‌توسل بمظاهرجسته‌وجمال‌مطلق رادر صورمقیدات مشاهده مینمود وزیبائی خدارادرروی جوانان ساده وامردان تماشا میکرد وچون درسماع گرم شدی پیراهن امردان چاك کردی وسینه‌بسینهٔ‌ایشان نهادی‌زهی‌بی‌شرمی‌وضلالت‌ببدعت‌پنجم‌مراجعه شود مثلا صوفیه ودرویشان برعکس نهندنام‌زنگی کافور مانندآنکه کچلی رازلفعلی شاه فاسدیرا صالح علیشاه‌ظلمتی رانور علیشاه‌ونادانی راشمس‌العرفاء وزندیقی را قطب‌الدین وملحدیرامحیی‌الدین وفاسقی را معصوم علیشاه لقب‌میدهند نمیدانم نام‌علی بقدنارسای ایشان نارسااست که مضاف ومضاف‌الیه برای‌آن میتراشند اینان‌بعکس‌ادعای خودبمعنی وحقیقت توجهی ندارندوبالفاظدلربای‌پوچ.مرد مرا گول میزنند وچنان طالب ریاستند که لفظشاه‌را بنامهای‌خود افزوده‌اندپس‌بنابرآنچه‌ذکر شداین درویشان‌صوفی وعارفان قلندرازاهل کفروبدعتندوبرهرمسلمانی واجب استاگر میتواندایشانراهدایت کندواگرنه‌از ایشان‌اجتناب‌نماید وروی خوش نشان‌ندهد وباکراهت واظهارتنفربا ایشان معامله نماید فعلا مقداری ازکفریات ایشان بیان خواهد شد

مطلب ششم

در کفریات صوفیان

ما ببعضی ازکفریات ایشان اشاره میکنیم .

اول انکار ضروریات‌دین وتحریم حلال وتحلیل آنچه‌حرام‌است چنانچه دربدعتها ذکرشد .

دویم وحدت وجود که وجود واجب‌الوجود را با مخلوقات‌یکی میدانند واین از هرکفر وشرکی بدتراست زیرا بت پرستان فقط بت‌را خدا میدانند وگاوپرستان گاورا ولی این سفیهان هرموجود پستی‌راچه مرشد وچه‌غیرمرشد عین حق‌میدانند ممکن‌است کسی تعجب کندواین سخن راباورندارد لذامیگوئیم بفصوص محیی‌الدین مراجعه کندتامعلوم شود ودراشعارخود گویند .

آنهاکه طلب کارخدائید خدائید بیرون زشمانیست شمائیدشمائید

ازمرصادالعباد ابوبکررازی صوفی این‌اشعارنقل شده

ماذات‌ذوالجلال وخداوندا کبریم قدوس ذات از همه الوان برتریم

از مهربابا که رئیس‌صوفیان هنداست سؤال کردندکه شماادعای خدائی ونبوت میکنیدو ازشنیدن این سخن مردم رم میکنند مهر بابا جواب دادکه ازقول‌من بمدعیان ومخالفان من بگو من نمیگویم که‌تنها من خدایم بلکه‌فریاد میزنم که من خدایم توخدائی اوخدااست‌دوستان خدایند دشمنان خدایند ومولوی درحق شمس‌تبریزی گفته شمس من وخدای من با اینکه این شمس را مردم کافر می‌دانستند ولی‌مولوی‌در دیوان خود میگوید

پیر من و مرادمن درد من و دوای من ؟
فاش بگفتم این سخن شمس من وخدای من

میرزای قمی مولوی راتکفیر کرده بواسطهٔ وحدت وجودواشعار ذیل را ازدیوان او نقل کرده

هرلحظه بشکلی بت عیار بر آمددل بردونهان شد
هردم بلباس دگر آن یار بر آمد گه پیروجوان شد
گه نوح شد و کرد جهانرا بدعا غرق خود رفت بکشتی
گه گشت خلیل و بدل نار بر آمد آتش گل از آنشد
یوسف شدواز مصرفرستاد قمیصی روشنگر عالم
عیسی شد وبر کنبد دوار بر آمد تسبیح کنانشد
بالجمله هم او بود که میآمدومیرفت هرقرن که دیدی
تاعاقبت آن شکل عرب وار بر آمد دارای جهانشد
شمشیرشد و در کف کرار بر آمد قتال زمانشد
نی نی که هم او بود که میگفت اناالحق درصورت بلها
منصور نبود آنکه بر آن دار بر امدنادان بگمان شد

وشیخ محمود شبستری صوفی هربتی راخدا دانسته گوید

مسلمان گر بدانستی که بت چیست
بدانستی که دین دربت پرستی است
همه ذرات عالم همچـه منصور
توخواهی مست گیرو خواه مخمور

ملا سلطانعلی گنابادی زندیق گوید

غیرتش غیردرجهان نگذاشت لاجرم عین جمله اشیاء شد

وحدت‌وجود کفراست‌ومنشاء این‌چرندفلاسفه‌میباشندخیلی‌تعجب است بعضی از زنادقهٔفلاسفه چنین مزخرفاتی رانوشته‌اند ومحصلین‌ساده دل مدتی‌سر گردان‌چنین کلماتی‌میشوند حتی آنکه‌بیکی از طلاب گفتم چه میخوانی گفت فلسفه گفتم چـه مسئله گفت وحدت وجود گفتم خوب‌وجود من‌و شمادووجودند یایکی گفت‌یکی گفتم عمروعلی چطور گفت یکی‌میباشند گفتم‌ای کاش این در ن‌رانخوانده بودی البته‌هر کس درب‌خانه آل‌محمدنرود وعلم‌خودرا ازسرچشمهٔ مسموم گرفته‌باشدبهتر از این نمیشودفعلاماچند کلمه‌در بطلان‌وحدت‌وجودمی‌نویسیم که‌اگرمفهوم وجود را یکی میدانند یعنی وجود تصوری خیالی جواب انستکه مفهوم ذهنی خیالی که‌وجودواقعی‌خارجی‌نیست‌وحقیقت خارجی‌نداردتاوحدت وکثرت درآن باشد روجود حقیقی همان وجود خارجی موجوداتست واما اگر وجود خارجی واقعی رامیگویند یکی‌است یعنی وجود زیدو عمر وزمین و آسمان یکی است کـه معلوم البطلان است وهیچ طفلی نمیگوید من بـاپدرم یکی هستم ولـذا علاءالـدوله سمنانی درجواب محیی‌الدین که گفته سبحان‌من‌اظهر الموجودات‌وهوعینها گویدای‌شیخ زندیق برو توبه کن‌این‌چه‌غلطی است که میگوئی اگر کسی‌بتو بگوید تو بافضلهٔ خودیکی هستی تورا بدآیدچطور میگوئی خـالق بامخلوق یکی‌است دهریان هم چنین چیزی نگفته‌اند بلی این همه آیاتی که در قرآن‌است آیاندیده‌اند که ان‌الله خالق‌السموات‌والارض‌چگونه‌میگویند

خالق عین مخلوقاتست واین صوفیه تشبیه کرده‌اند خدا را بدریاوخلق را بموج آن واین کفر وضلالت‌است‌زیرا دریامحدوداست‌وخدا محدود نیست ودیگرانکه دریا جسم است‌وخداوند جسم‌نیست‌ودیگرانکه‌دریا

درموج خودمضطراست وخداوند درخلقت خودمختاراست وبنابر وحدت وجودلازم میآیدتمام موجودات قدیم باشدوحال آنکه همه‌چیزحادث‌است

مؤلف گوید چند کلمه از نهج‌البلاغه بررد این مزخرف تذکر داده میشود درخطبه اول میفرماید موجود لاعن‌عدم کائن‌لاعن حدث مع کلشیی لابمقارنة غیر کل شیی لابمزایلة یعنی وجود خداوند مسبوق بعدم نیست مانند سایر ممکنات وحادث نشده مانند سایر موجودات‌با هر چیزی‌هست‌امانه آنکه مقرون بآن چیزباشدغیرهرچیزی است‌امانه آنکه احاطه نداشته باشد ودر خطبه ۹۰ میفرماید کذب العادلون بك اذشبهوك باصنامهم ومحلوك حلیةالمخلوقین‌باوهامهم یعنی دروغ گفتند آنها که تورا نشناختند زیرا تورا مانند بتهای خودخیال کردند وتورا وارد کردند در لباس مخلوقات بخیالات خود لیس کمثله‌شی مانند او چیزی‌نیست وهمین اندازه برای فهم‌خواننده کافی‌است‌میرزاتقی کرمانی صوفی مرید مشتاق‌علیشاه چنین لافهامیزندو گوید

من‌شمس حقیقتم که حقم — آموخته‌زره پروریرا
برفرق گدانهم بیك‌دم — تاج شهی مظفریرا

ونور علیشاه متوفی در سال ۱۲۱۲دروحدت وجود بسیار گفته از آنجمله است

حق‌اگر باوجود تونه‌یکی‌است — من‌رآنی فقد رای‌الحق‌چیست
موج‌وبحروحباب‌هرسه‌یکی‌است — جز یکی نیست اندك وبسیار

ونیز گوید خداوخلق گفتن‌فریب‌دادن‌است‌ودرواقع‌یك‌چیزبیشترنیست و گفته‌است

همه‌یك قطره است این دریا — همه‌یکدانه است‌این‌خروار

پس بخود بینی وبخود شنوی — لامن الملك واحدالقهار
عین آنیم و ماو او باما — هردویك هست ای نکو کردار
خود اناالحق زدازلب منصور — خود بر آمد زذوق برسردار
ربّ ارنی بگوش خودخود گفت — خودزخود کردحسرت دیدار
بازخود رفت لن ترانی گفت — بهرچه بهر گرمی بازار
خود پیمبر شدوپیام آورد — گشت خود منکرونمودانکار
ازبرای فریب خودخود گفت — جلوه درقد ودر قدم رفتار

شمس العرفاء صوفی دراشعار خوداز این چرند بسیار دارد منها

لاهوت مقام خلوت ماست — اندر جبروت عزلت ما است
مائیم محیط مرکز دور — پرگار وجود در همه دور
می خورده بادهٔ اناالحق — هم محدث وهم قدیم مطلق
مائیم وجود کل موجود — مائیم زکائنات مقصود
مارند وقلندریم واوباش — معشوق پرست ومست قلاش
درصومعه زاهدیم وخود بین — در میکده عاشقیم وبی دین

لایخفی دوشعر اخیر را راست گفته القصه این بی‌دینان نادان همه‌لاف خدائی و وحدت وجود زده‌اندوعلم رامنحصربهمین کفریات وچرندیات میدانندوباقی علوم شرعیه‌راعلم نمیدانند لعنةالله‌علی‌القوم‌الکافرین ومادر عنوان بویزید ومثنوی وصفی‌علیشاه وضمن‌احوال حسین حلاج اشعاری درروحدت وجودازاین بیدینان‌نقل کرده‌ایم مراجعه‌شود

سیم از کفریات صوفیه‌ادعای‌حلول است‌مانندنصاری که‌میگویند خداحلول کرده‌در عیسی وجواب ایشان‌است آنچه امیرالمومنین درخطبه ٦٤ فرموده لم یحل فی‌الاشیاء فیقال‌هوفیها کائن یعنی خدا حلول‌نکرده

درچیزی تا گفته شود خدا دراوست ودرخطبه ۱۵۲ فرماید لاتحجبه السواتر لافتراق الصانع والمصنوع والحادوالمحدودوالرب والمربوب یعنی

چیزها خدا رانمی‌پوشاند واومستور بچیزی نشود زیرا مصنوع فرق دارد باصانع وانکه حدرا بوجود آورده غیر آنچیزیستکه خود محدوداست وپروردگار از پرورش یافتهٔ خودجدااست قرآن نصاری را کافردانسته چون خدا راعین عیسی یاحال درعیسی دانستندلقد کفرالذین قالواان الله

هوالمسیح بن مریم واماعقلاحال محتاج بمحل است وعرض محتاج بمعروض

است خداوند محتاج نیست ودیگر آنکه حقیقتاً اگر در محلی باشد از محل دیگرغایب است واز موجودات دیگربی‌خبرخواهد بودودیگر آنکه خدا را حدی‌نیست اگر درمحلی باشد محدود خواهد شد آن ذات مقدس قبل از خلقت مکان وزمان بوده موجوداترا محدود کرده‌تا معلوم شود حدعیب و احتیاج است هر که او رامحدود کنداو رابشمار آورده وبعداز حداو چیز دیگر قائل شده واین کفر وزندقه است او مصاحب وهمراه باچیزی نیست لم یتخذ صاحبة ولاولداً ودردعای رجب بدستور امام میگوئی یامن حارت فی کبریاء هیبته دقائق لطائف الاوهام وانحسرت دون ادراك عظمته خطائف ابصارالانام یعنی‌ای خدائیکه در

بزرگی توتمام نظرهای دقیق‌حیران است وازدرك عظمت‌توتمام‌بینائیها محبوس است ودردعای دیکر ماه رجب است یاموصوفاً بغیر کنه‌ومعروفاً بغیر شبه‌حادکل محدود الخ)یعنی ایخدائیکه‌وصف تومیشودبدون آنکه

کنه ذاتت‌درك‌شود وشناخته‌شده‌ای‌بدون آنکه‌شبیه بچیزی‌باشی‌ومحدود کردهٔ هر محدودیرا حاضری ومی‌بینی هر مشهودیراو در دعای صباح امیرالمؤمنین است وتنزه عن مجانسة مخلوقاته خدا منزه‌است

از اینکه جنس مخلوقات خودباشد وحضرت امام حسین در دعای عرفه میفرماید یامن لایعلم کیف هوالاهو یامن لایعلم ماهوالاهو لولارحمتك لکنت من الهالکین ایخدائیکه کسی نمیداند چگونگی اورا مگر خودش ای خدائیکه نمیداند اوچیست مگر خودش اگر لطف ورحمت تو نباشد البته من هلاك خواهم شد در دعاها وکلمات ائمه ازخدا شناسی بسیار بیان شده علامهٔ ممقانی دررجال خودج۱ ص۱۷۱ نقل کرده که بشارشعیری چون قائل شد بالوهیت حضرت صادق ٤ حضرت باوفرمودای کافرایفاسق ای مشرك ودرحدیث دیگر باوفرمودبیرون رو از نزد من خداوند تورا لعنت کند چون بیرون رفت حضرت فرمود هیچکس مانند این فاجر خدا را کوچك نکرده بتحقیق اوشیطان بن شیطان است برای گمراه کردن اصحاب من آمده ازاو حذر کنید وحاضرین بغائبین برسانند که من بندهٔ خدافرزند بندهٔ خدا میباشم بندهٔ بتمام معنی فرزند کنیزی هستم مدتی در رحم زنان بوده‌ام وبتحقیق من میمیرم ومرا زنده کنند و برای سئوال مرانگه دارند بخداقسم البته مسئول خواهم بود از آنچه این کذاب ادعا کرده درحق من ایوای براوچه شده اورا خدادماغ اورا بخاك بمالد او میروددربستر خودبکمال امن میخوابدومرا بفزع انداخته ومضطرب نموده واز خواب بازداشته آیا میدانید برای چه این سخن را میگویم برای آنکه در قبرخودراحت باشم ومؤاخذه نشوم ولی چرند این درویشان صوفی را ببین

چهارم از کفریات صوفیه وعرفا اتحاد است که میگویندخدایکی میشودبامخلوق وفرقه‌ای ازنصاری چنین گفته‌اند و خدارابا عیسی یکی دانسته‌اندولی صوفیان ذات منزه خدارابا هرشیاد کافری متحدمیدانندجواب این

معلوم میشود از کلام علامه ومحقق طوسی که سابقاً ذکر شد باضافه ذات مقدس او بهرچیزی محیط است ان‌الله بکل شیئی محیط واگر بایك چیز یکی شود احاطه او از تمام موجود سلب میشود علی علیه‌السلام در خطبه اول نهج‌البلاغه میفرماید اگر خدارا قرین چیزی قراردهیم پس محدود ومورد اشاره خواهدشد .

علی‌ای‌حال اگر این ادعاها جائز بود درکلمات ائمه پیدامیشد وحال آنکه ائمه معصومین که واسطهٔ خدا شناسی میباشند یك کلمه مانداین سفیهان تلفظ نکرده‌اند بلی مولوی در دیوان شمس علی رااعمر یکی کرده گوید .

رافضی انگشت بردندان گرفت چون علی راباعمر آمیختند

سبحان‌الله عمایقول‌الظالمون واین کفررا عرفا ومرشدان دراشعار

خودبسیار ذکر کرده‌اند

پنجم از کفریات صوفیه مباح دانستن هرچیز واسقاط تکالیف است واین همان چیزیستکه مزدك میگفته ومخالف باشرع است میگویند چون کسی بیقین رسیدو حقیقت‌را درك کرد تکلیفی براونیست جواب آنستکه پیغمبران وائمه که همواره اهل یقین بودند خودرا مکلف میدانستند وتاوقت‌مرك اطاعت خدا کردندچنانچه درزیارت حضرت امام حسین واردشده واطعت‌الله ورسوله حق اتیك‌الیقین یعنی تاوقت شهادت اطاعت خدا کردی وخدابه پیغمبر خود میفرماید واعبدربك حق یاتیك‌الیقین

یعنی عبادت کن پروردگارترا تا آنکه بیاید تورا یقین مگر پیغمبر صاحب یقین نبود پس معنی آیه چیست درتفسیر ابوالفتوح ومجمع وصافی وسایر تفاسیر از ابن‌عباس ازحضرت رسول روایت کرده‌اند که فرمود مقصود

ازیقین دراین آیه مرك است یعنی تا زندهٔ عبادت کن واز این جهة امیرالمؤمنین تعبیر کرده ازمرك بیقین در آنجا که فرمودما رایت یقیناً اشبه بالشك من الموت

یعنی ندیدم یقینی را که شبیه تر باشد بشك ازمرك بااینکه مرك یقینی است مردم اعتنا بآن ندارند ومهیا نمیشوند ومرك رایقین گفته اند برای آنکه بمرك حقائق کشف ویقین پیدا میشود ویا اینکه چون آمدن آن یقینی است

ششم از کفریات صوفیه ادعای وصال بحق است زیرا خدا امکان نیست واز کسی جدا نیست تا وصل شود انا اقرب الیکم من حبل الورید وان الله بکل شیئ محیط علاوه هیچ پیغمبری چنین ادعائی نکرده باضافه فصل ووصل درحق خالق محال است علی علیه السلام درخطبه اول نهج البلاغه میفرماید لایدرکه بعد الهم ولاینا له غوص الفطن خرد دوربین درك او نکند خاك کجا و عالم پاك نطفهٔ گندیده کجا ورب الارباب کجا عجب است کسیکه بدستگاه خلقت مورچهٔ پی نبرده چگونه ادعای خدائی یا وصل باخدا کند این ادعا نیست مگر جرئت بر کفر وشرك علی علیه السلام درخطبه توحید میفرماید ولاتلمسه الایدی دست کسی بدامن کبریائیش نرسد ولایقال له حدولا نهایة ولاانقطاع ولایکون بینها وبینه فصل یعنی اوراحد وانتها وقطع ووصلی نباشد فیستوی الصانع والمصنوع که اگر او راقطع ووصل باشد مساوی خواهد شد صانع بامصنوع وخالق بامخلوق وحاصل آنکه وصل محال است تاچه برسد بردبعد از وصل که صوفیان درحق انبیا قائلند و گویند پیغمبران بعدازوصل ردشدند ومارد نشدیم علامهٔ حلی درکتاب نهج الحق نقل کرده که جماعتی از صوفیه را در کربلادیدم نماز مغربرا

خواندند مگر یکنفر از ایشان که نماز عشارا هم نخواند بعد از ساعتی از ایشان سئوال کردم این شخص چرا نماز میخواند گفتند اوراچه حاجت بنماز است آیا حاجبی بین خود وخدا قرار دهد او واصل بحق شده جواب آنستکه این مرشد مانند زن حائض نشده که نماز ازاوساقط است لابد مانند شیطان متمرد وهم پیمان باشیطان شده چنانچه حضرت هادی فرمود صوفیه هم پیمان شیطانند پس شیطان ترک سجده کرد ومرشد ترک نماز

هفتم از کفریات صوفیه وعرفا جبری بودن ایشان است که هر کار خیر وشر وفسق وفجور را از خدا میدانند وسلب اختیار از بشر میکنند مانند بنی امیه که سلطنت وستمکاری خودرا بتقدیر خدا میدانستند بلکه این درویشان بوحدت وجود تمام اعمال را اعمال خدا میداند بنابر جبر اگر کسی پول ومال کسی را ببرد باید برود شکایت ازخدا بکنند ودیگر آنکه چون کارها از خدا است مولی وعبد وحلال وحرام معنی ندارد زیرا عبد را اختیاری نیست واین مخالف باعقل وتمام آیات قرآن است زیرا قرآن کتاب قانون است وقانون وقتی قانون است که زور وجبری نباشد مثنوی در جبر میگوید.

ماهمه شیران ولی شیر علم حمله مان از باد باشد دمبدم

وجبر قول اشاعرهٔ سنیان است چون از درخانه محمد وآل محمد دور شده اند واز درخانه عمرومعویه وابویزید وحلاج تعلیم گرفته اند بهتر از این نمیشود شیخ محمود شبستری صوفی گوید

هر آنکس را که مذهب غیر جبر است نبی فرمود کو مانند گبر است

ولی حضرت صادق فرمود لاجبر ولاتفویض بل امر بین الامرین که ممکن است بگوئیم در تکوینیات وعالم خلقت جبر است ولی در تشریع و

شرعیات اختیاراست

هشتم از کفریات صوفیه قدری بودن ایشان است که هر کفر و فسق را بتقدیر حق میدانند و آن باطل است زیرا اگر هر عمل بتقدیر حق باشد دیگر امر و نهی معنی ندارد هرچه تقدیر کرده میشود والا فلا و دیگر آنکه خدا نباید بندگانرا مؤاخذه و عقاب کند برچیزیکه خود مقدر کرده و قیامت و حساب و کتاب بنابراین معنی ندارد و این اقوال از سنیان است چنانچه عمر خیام که قدری سنی بوده واز علوم شرعی اطلاعی نداشته چنین گوید

می خوردن من حق زازل میدانست گرمی نخورم علم خدا جهل بود

وجواب تمام اینها آنستکه خداوندرا دو اراده است اراده تکوینی و اراده تشریعی اما اراده تکوینی آنستکه اذا اراد الله بشیئی ان یقول له کن فیکون یعنی آنچه اراده کند مراداو فوری بوجود آید و این در عالم خلقت است واما اراده تشریعی چنین نیست یعنی خداوند اراده کرده تمام بندگان مؤمن وصالح شوند اما باختیار خودشان نه باجبار واضطرار پس اراده و علم خدا سلب اختیار از بندگان نمیکند و آنچه اراده کرده بندگان انجام ندادند پس آنچه سید حیدر صوفی و دیگران گفته اند غلط محض و باطل است

نهم از کفریات صوفیه ودرویشان صوفی حاضر کردن صورت مرشد است در عبادت که صورت مرشدرا در قلب خود متذکر باشد واین بت پرستی و کفر محض است زیرا اگر کسی بخواهد توجه بخدا پیدا کند غیر خدا هرچه باشد مانع از توجه بحق و ذکر اوست همان طوریکه درحال سخن تا حرفی تمام نشود حرف دیگر بزبان نیاید ذهن هم تا متوجه چیزی

است بچیز دیگر توجه پیدا نمیشود و ماجعل الله لرجل من قلبین فی جوفه پس درحال خطاب ایاك نعبد اگر توجه بمرشد باشد مانع از توجه وخطاب باخدا است واخبار بسیار وارد شده که درحال نماز متوجه بغیر حق نباشد وآنچه باعث تفرقه ذهن است از مقابل نماز برطرف کند از قبیل عکس وغیر آن ملا سلطانعلی گنابادی در سعادت نامهٔ خود گفته صورت مرشد را در نظر گرفتن از اتفاقیات صوفیه است یعنی تمام صوفیه قائل بآن میباشند معلوم میشود مقصود این مرشدان آنستکه خود را معبود این سفیهان بنمایند ومرید که یا الله میگوید متوجه بشیخ باشد یعنی یا شیخ و یا مرشد بگوید لعنت برچنین قوم و آئین ایشان شاعر خوب گفته

شیعه را با سنی وصوفی چه کار — باید ازاین قوم بودن بر کنار
صوفیان سنی طریقند از قدیم — جمله گمراه از صراط مستقیم
ما بسی کردیم در اخبار سیر — ذکر صوفی در کتب نبود بخیر
مرد صوفی را بود در اصل وفرع — بس تخالف با شریعت واهل شرع
صورت مرشد بود معبودشان — گر روی سوزی زدود نارشان

چون جامعهٔ مسلمین را زمام دار متدین مقتدری نبوده مانند یك بنگاه هرج و مرج هر کس هرچه توانسته سوء استفاده کرده و کفر وبدعت آورده واین بنا را متزلزل ساخته اللهم العن اول ظالم ظلم حق محمد واله و کفریات عرفا وصوفیه بیش از آنستکه در این مختصر بیان شد

مطلب هفتم

در ذکر دو چیز در دو فصل

فصل اول آنکه صوفیه ودرویشان صوفی تمام سنی بوده اند تا قبل از

صفویه وصوفیگری از سنیان است چنانچه در زمان ما نیز صوفیان سنی بیشترند

در ممالك اهل‌سنت وممکن نیست کسی گوید سلسلهٔ ارشادما میرود ببالا ومیرسد بمرشدان سنی ولی خودما شیعه میباشم مکر بادعای دروغ واین مطلب مسلم است بچند دلیل

اول آنچه دراین کتاب و کتب خود صوفیان ذکر شده از احوال و عقائد صوفیان که مالکی و شافعی وحنبلی واشعری و حنفی بوده‌اند چنانچه دراحوال مرشدان ذکر شد مراجعه شود

دویم آنکه سنیان شیعه رارافضی و خبیث بلکه کافر میدانند ولی مرشدان وعرفاءصوفی راتعریف کرده‌اند وازاولیاوصاحب کرامت شمرده‌اند

سیم آنکه در کتب صوفیه مانند مثنوی وغیر آن اسم جنید وابویزید وسایر شیوخ سنی را بسیار ذکر کرده‌اند ولی نامی ازائمه اثنی عشر نبرده‌اند

چهارم باقرار خودصوفیان که اکثر مرشدهای خود را سنی معرفی کرده‌اند بتذکرة الاولیاء ونفحات جامی مراجعه شود تامعلوم شود

پنجم خود صوفیان تصریح کرده‌اند که یکی از شرائط صوفیگری سنی بودن است مانند شیخ نجم الدین رازی صوفی که در کتاب مرصادالعباد گفته ۲۵ شرط است برای مرید ومرشد ویکی ازشروط حتمیه سنی بودن است وهم چنین قشیری شافعی صوفی دررساله خود

ششم تصریح بسیاری ازعلماء شیعه بانکه صوفیان تمام سنی بوده‌اند تازمان صفویه و از آنزمان ببعد برای گول زدن عوام شیعه دم ازعلی میزنند وما کلمات بعضی ازعلماء رادرسابق ذکر کردیم واکنون چندنفررا که باین مطلب تصریح کرده‌اند نام میبریم ۱ مقدس اردبیلی درحدیقة الشیعه ۲ علامه

حلی درنهج الحق ۳ محقق طوسی ٤ سیدمرتضی درتبصره٥ شیخ مفید درشرح اعتقادات ٦ علامه مجلسی در آواخر عین الحیوة ۷ شیخ علی اکبر نهاوندی درعقبری حسان ۸ سیدنعمت الله جزائری درانوارالنعمانیه ۹ علامه خوئی درشرح نهج البلاغه جلدششم ص ۲۰۸-۱۰ علامه ممقانی درتنقیح جلدسیم ص۲۲۹-۱۱ عالم جلیل شیخ حسن کرکی ۱۲ شیخ محمد طاهر قمی و بسیاری از علمای دیگر که در فصل دویم خواهد آمد

هفتم ازمعارضه ایشان باحضرت صادق چنانچه در کافی باب دخول الصوفیة علی الصادق ع ذکرشده وهم چنین ازمعارضه سفیان ثوری که در ۱۱ بحار ذکرشده باحضرت صادق چنانچه گذشت

هشتم ازاخبار کثیره ای که ما بعضی آنرا درمطلب اول ذکر کردیم

نهم از مراوده نداشتن مرشدان اینها با ائمه ما و نقل نکردن یك حدیث ازائمه ما چنانچه درمطلب چهارم بیان شد

دهم نوشتن علماء شیعه کتابها بردد ایشان و ننوشتن یك کتاب بر اثبات ایشان

یازدهم ازعقاید جبری وقدری بودن ایشان وهم چنین سایرازعقائد باطله و بدعتهای ایشان معلوم میشود که شیعه نبوده اند

دوازدهم شهادت کتاب مثنوی که بسیار تعریف ازخلفاء ثلثه کرده

سیزدهم اظهارارادت کردن تمام مرشدان بخلفاء عامه ودرزمان ما هم میگویند لعن برخلفاء عامه جائز نیست

چهاردهم ازسلسله وخرقه واسانید ومشایخ آنها که سنی بوده اند معلوم میشود گمراهی ایشان چنانچه ذکر کردیم شاه نعمت الله استادش یافعی سنی است وهم چنین غیراو

پانزدهم درلواقح‌الا سرارشعرانی درترجمهٔ بایزید گفته که بایزید گفت من خدارادر خواب دیدم گفتم پروردگارا چگونه بیابم تورا فرمود نفس خودرا فارغ کن و بسوی من آی معلوم میشود سنی اشعری بوده که بر خدارؤیت جائز دانسته ودرتبصره سیدمرتضی نقل کرده که بایزید میگوید خداهرشب از آسمان بزمین میآید تا سخن گوید باابدالان و عاشقان معلوم میشود ازمجسمه بوده که ازسنک نجس‌ترند و مجسمه سنی میباشند

فصل دویم

دراینکه تمام فرق صوفیه ودرویشان صوفی از هر سلسله باطل و گمراهند بچند دلیل

اول تصریح حضرت عسگری که فرمود والصوفیة کلهم من مخالفینا و طریقهم مغایرة لطریقتنا وان هم الا نصای و مجوس هذه الامه یعنی صوفیه تمامشان هردسته وسلسله که باشند از مخالفین مایند و طریقت ایشان مخالف است باروش ودین ما ونیستند ایشان مکر نصاری ومجوس این امت

دویم خبرحضرت صادق که فرمود هر کس خودرا شبیه کند بصوفیه وحتی لقب صوفی برخود گذارد ماازاو بیزاریم چنانچه در مطلب اول این کتاب درخبردویم ذکرشدوهم چنین در سائر اخبار معصومین ع

سیم روایت محدث قمی درسفینه ج۲ ص ۵۸ که سیدنعمت‌الله و سایر علماء نیز نقل کرده‌اند از حضرت رضاع که فرمود لایقول بالتصوف احد الالخدعة اوضلالة اوحماقة یعنی احدی قائل بتصوف نمیشود مگرانکه یا خدعه کند یا گمراه باشد یااحمق وشق دیگری که درست باشد ندارد

چهارم اطلاقات وعمومات سایراخبار هردسته از آنهارا شامل و

باطل میکند

پنجم تصریح بسیاری ازعلما که صوفیه تمامشان ازهر دسته گمراهند از آنجمله عالم جلیل شیخ جعفر دویریستی دراعتقادات خود و میرزا ابوطالب دراسرارالعقائد وملاحسین قلی در کتاب منهاج و محدث قمی در سفینه و علامه نوری در مستدرك و ملامحسن فیض در کلمات طریفه و مقدس اردبیلی گوید بدانکه صوفیه قاطبة ازمخالفین اهل بیت ع میباشند وملامحمد طاهر قمی گوید تمام صوفیه اهل زندقه و کفر و بدعت و ضلالت میباشند واحدی از آنهارا استثنانکرده وحتی منصور علیشاه که از خود ایشان بوده تصریح کرده که صوفیه تمام آنها گمراهند ویك فرقهٔ اهل حق میان ایشان نیست در کتاب استوارنامه مراجعه شود وعالم جلیل صاحب روضات تمام فرق صوفیه را تکفیر کرده و هم چنین بسیاری از علماء دیگر که نامشان درسابق ذکر شد

ششم متصل شدن تمام سلسله های ایشان بمرشدان اولیه که بطلان آنهادرمطلب چهارم معلوم شد وبطلان ذهبیه از کتاب قوائم الانوار که ازقطب ایشان میرزا ابوالقاسم میرزابابا است معلوم میشود که در احوال بایزید جمله ازچرندیات آنراذکر کردیم و اکثرافرادسلسله ذهبه ازسنیان ناصبی بوده اند چنانچه در احوال سیدعبدالله مشهدی ذکر شد و سلسله سهلیه که بسهل بن عبدالله ششتری زندیق حقه باز منتهی میشود که ادعای امامت کرده وسلسله شاه نعمت الله که ازیافعی سنی ناصبی گرفته وبابوعلی دقاق که اهل زندقه وقائل بتجسم خدابوده منتهی میکرددوهم چنین باحمد غزالی میرسدهر که خواهداهل هرسلسه رابشناسد بکتاب کشف الاشتباه وکتب دیگرمراجعه کند

هفتم کافر دانستن خودصوفیان هرفرقه فرقهٔ دیگر یراهردسته از ایشان میگوید من حقم ودسته دیگر باطل است کلمادخلت امة لعنت اختها پس معلوم میشود همه درضلالت میباشندپس باید بهردسته گفت مدرك شما درحقانیت کدام آیه و روایت است وحال آنکه جزادعا دلیلی ندارند و عدم دلیل برای بطلان ادعا کافی است پس حلولیه و بسطامیه و کامليه وبا طنیه و صلحیه وبکتاشیه ونقش بندیه ونور بخشیه وخاکساریه و ذهبیه و معصومیه ودیگران فرقی ندارندنداز گمراهی مانند کردیزیدی ونه نه کلی و علی اللهی وبابی و بهائی که تمام از صوفیگری گرفته شده ونجسند

هشتم بطلان تمام فرق آنهام علوم میشود از کتبی که همه صوفیه قبول دارندمانندمثنوی که مادراین کتاب بعضی ازمطالب باطلهٔ آنرا ذکر کردیم مثلا علی بن عثمان الجلابی که قطب صوفیه است در کشف المحجوب خود گفته صوفی حقیقی ابوبکر صدیق است وشیخ عطار درمنطق الطیر خود گفته

خواجهٔ اول که یارغار اوست ثانی اثنین اذهما فی الغار اوست

هرچه حق ازبارگاه کبریا ریخت درصدر شریف مصطفی

آنهمه درسینهٔ صدیق ریخت لاجرم تابود ازاو تحقیق ریخت

ودرکتاب تذکرة الاولیاء بسیاری ازنواصب و دشمنان اهل بیت را بچرخ برین رسانیده واراجیف و کرامات برهم بافته و در واقع اسلام را مفتضح کرده وهم چنین درمنطق الیطر درمدح عمر گفته

شمع جنت بود اندرانجمن تامیگوید شمع راچون سایه بود ازجمع نور

میگریزد دیوزان سایه زدور واشاره کرده بحدیث دروغ ان الشیطان کان یهرب من عمر یعنی شیطان ازعمر گریزان است دیگر نخوانده آیهٔ ان الذین تولوا منکم یوم التقی الجمعان انما استزلهم الشیطان یعنی انانکه در

جنك احدوجای دیگر پشت بجنك داده و فرار کرده اندشیطان ایشانرا اغوا کرده وباتفاق مورخین عمر درجنك احد گریخت پس چرا باغوای شیطان عمل کرد وچراشیطان ازعمر نترسیدو گریزان نشد که او را اغوانکند کتابراختم میکنم یك قصه ازمثنوی تا خواننده بداند صوفیان همه تابع چرندمیباشنداز آنجمله

حکایت خردزدی صوفیان

در مثنوی جلددویم گوید

صوفیی درخانقاه ازره رسید مرکب خود برددر آخور کشید
صوفیان درویش بودند وفقیر کادفقرا ان یکن کفرا ببیر

بالاخره گویدصوفی تازه وارد خسته بود وخرخودرا بیك نفرسپرد تانگاه دارد و داخل خانقاه گردید و با ایشان مشغول صحبت گردید صوفیان محرمانه با هم گفتند که خوبست بطوریکه او نفهمد خرشرا بفروشیم وخرج مجلس طرب خودنمائیم خررابردندوفروختند ومجلس را سرپا کردند وصاحب خررابسیار احترام کردند وهمی احوال سفراز او پرسیدند ودست وپای اورا میبوسیدندتا آنکه مجلس ذکر وطرب برپا شد بعداز آنکه سورهاخوردند برقص آمدندو پای میکوفتند چنانچه مولوی گوید

گاه دست افشان قدم میکوفتند که بسجده صفحه را میروفتند
چون سماع آمدزاول تا گران مطرب آغازیدیك ضرب گران
خربرفت وخربرفت آغاز کرد زین حرارت جمله را انباز کرد
زین حرارت پای کوبان تاسحر کف زنان خررفت وخررفت ای پسر

بالجمله صاحب خر که خبر نداشت مطلب چیست اوهم باایشان میرقصید ومیگفت خربرفت وخربرفت وخربرفت غافل از آنکه خراورا فروخته‌اند چون مجلس تمام شد وصبح شد صوفی بطلب خرخود آمد از خادم پرسید خادم گفت خرترا فروختند وصرف مجلس کردند من خیال کردم توخود اجازه دادهٔ چه آنکه دیشب خودت با آنها میگفتی خربرفت وخربرفت.

گفت خررا من بتو بسپرده‌ام — من تورا برخرموکل کرده‌ام
گفت من مغلوب بودم صوفیان — حمله آوردندو بودم بیم جان
گفت والله آمدم من بارها — تا تو را واقف کنم زین کارها
توهمی گفتی که خررفت ای پسر — از همه گویندگان باذوق تر
گفت آنرا جمله میگفتند خوش — مرمرا هم ذوق آمد رفت هش
مرمرا تقلیدشان برباد داد — که دوصد لعنت براین تقلید باد
خاصه تقلید چنین بیحاصلان — کابرو را ریختند از بهرنان

نهم آنکه اسلام کامل بود درسورهٔ مائده میگوید الیوم اکملت لکم دینکم پس احتیاج نبود که بعدازچندسال مرشدی آنرا آبادویاعارفی آنرا تکمیل کند.

درخاتمه یکحدیث معتبر ازامام علی النقی(ع) نقل میکنیم روایت کرده سید مرتضی بسندمعتبر چنانچه درسفینه ص۵۸ وسایر کتب ذکرشده ازمحمد بن حسین بن ابی الخطاب که باامام دهم حضرت هادی (ع) بودم در مسجد پیغمبر پس جماعتی ازاصحاب حضرت خدمت اورسیدند ثم دخل المسجد جماعة من الصوفیه و جلسوافی جانب مستدیرین واخذوا بالتهلیل فقال (ع) لاتلتفتوا الی هولاء الخداعین فانهم حلفاء الشیاطین ومخربوا قواعد الدین

یعنی پس ازایشان وارد مسجد شدند جماعتی ازصوفیه و نشستند درطرف دیگردورهم وشروع کردند بذکرپس حضرت هادی فرمود توجه واعتنا نکنید باین خدعه کاران وحقه بازان زیرا ایشان هم پیمان وهم دست باشیاطین ومخرب قواعد دین میباشند اگرحلفارا بخواانیم معنی چنین میشود که صوفیه جانشینان شیاطین میباشند . پس ایطالب راه حق کول این را نخورکه بعضیها رؤساء اهل بدعت وضلالت را ازستارگان علم و ادب میشمرند زیراعلم وادبی که مروج می ومستی ومعشوقه وخیالات شاعرانه باشد درعین گمراهی فائده ندارد وعجب آنستکه این گمراهان خودرا تشبیه بخضر پیغمبر نموده اند که دارای علم باطن بوده ودیگرانرا بحضرت موسیع تشبیه کرده اند باید گفت کارپاکانرا قیاس ازخود مگیر

ای خوانندهٔ کتاب دانستی که تمام صوفیه ودرویشان وعرفاءوسایر اهل بدعت برباطلند وحق درپیروی اهل بیت پیغمبر ومعصومین است پس ای عزیزمن انسان باید برود اصول دین خودرا ازروی دلیل بفهمد زیراهر کس اصول دین خودرا ازدلیل عقل وشرع نداند گول مرشدان و گمراهان میخورد واما آنکه ازعقل وروایات آل محمد مطلع باشد حق وباطل را تمیز میدهد حضرت باقر(ع) بفرزند خود امام جعفرصادق (ع) فرمودای پسرمن بشناس مراتب ومقام هریك ازشیعیانرا بمقداراروایت ازمامیدوارم گم شدگان راه حق این کتابرا بخوانندوراه راازچاه پیدا کنند وببدبختی وگمراهی دائمی مبتلا نشوند وسلامتی دین خودرا حفظ کنند وچنانچه اشکالی باشد بمؤلف رجوع کنند .والسلام علی من اتبع الهدی ۲۵ ع ۲/۱۳۷۷

الاحقر السید ابوالفضل القمی الرضوی ابن الرضا
(علامه برقعی)

قبل از قرائت این کتاب شریف غلطهای ذیل را تصحیح فرمائید

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۱۳	۵	ولایت	وولایت
۲۳	۲۲	ماکانت	ماکان
۲۵	۲	ع بیت	بیتع
۳۳	۱۰	اعای	ادعای
۳۵	۳	اشتعال	اشتغال
۳۹	۱۴	جلد	جلدء
۴۲	۲	ندقه	زندقه
۶۰	۱۶	رااست	است
۹۵	۹۶و	صفحه‌عوض‌شده‌است	
۹۲	۲۲	دنشوران	راهنمای‌دانشوران
۱۰۲	۷	بدا	بدار
۱۱۲	۱۸	نس	نسخ
۱۳۸	۶	ثقی	ثقفی
۱۷۷	۹	شاد	شاید
۱۸۶	۱۵	هی	هی‌هی
۱۹۲	۱۷	روحانین	روحانیین
۲۰۸	۶	درں	درس
۱۰۸	۱۰	بافتند	یافتند
۱۳۶	۱	زکفر	وکفر
۱۸۰	۱۸	یازد	یازده
۱۸۹	۱۵	بیاید	بیاید
۲۰۷	۸	گشت	گشت
۲۱۱	۸	حقیحقتا	حقیقتاً
۱۴۱	۱۷	جنازیاداست	
۱۴۴	۶	دین	دهن
۱۴۵	۷	لغنهٔ	لعنة
۱۴۶	۱۳	بود	برود
۱۴۸	۲۰	ردن	زدن
۱۴۹	۳	طوس	طوسی
۱۵۶	۳	رومی	روی
۱۵۶	۱۶	طبرائی	طبرانی‌ازابن
۱۷۱	۲۱	میآمد	میآید
۱۷۶	۹	غرب	قرب